تمنیا تمنوا تمنی تمنیا تمنین تمنّ را از تمنّی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف
کردند ما بعد حذف متحرک ماند همان شد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقف
سقوط حرف علت شد تمنّ گردید دوم یا ساقط با سقوط نون **مضاعف از باب**
تفعّل التّحبّب دوستی نمودن تحبّب یتحبّب تحبّبا فهو متحبّب و تحبّب یتحبّب تحبّبا
فذاک متحبّب لم یتحبّب لم یتحبّب لا یتحبّب لا یتحبّب لن یتحبّب لن یتحبّب الامر
تحبّب لتحبّب لیتحبّب لیتحبّب والنهی عنه لا تتحبّب لا تتحبّب الظرف منه
متحبّب متحبّبان متحبّبات این باب مانند صحیح است چنانچه تصرّف یتصرّف
ناقص از باب تفاعل التصابی کودک شدن تصابی یتصابی تصابیا
فهو متصاب و تصوبی یتصابی تصابیا فذاک متصابی لم یتصاب لم یتصاب لا یتصابی لا یتصابی
لن یتصابی لن یتصابی الامر منه تصاب لتصاب لیتصاب لیتصاب والنهی عنه لا تتصاب
لا تتصاب لا یتصاب لا یتصاب الظرف منه متصابی متصابیان متصابیات ماضی
معلوم تصابی تصابیا تصابوا الخ مجهول تصوبی تصوبیا تصوبوا الخ مضارع معلوم
یتصابی یتصابیان یتصابون الخ مجهول یتصابی یتصابیان یتصابون الخ اسم فاعل متصاب
متصابیان متصابون متصابیة متصابیتان متصابیات اسم مفعول متصابی متصابیان
متصابون متصاباة متصاباتان متصابیات الامر منه تصاب تصابیا تصابوا تصابی
تصابیا تصابین تصاب را از تتصابی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف
کردند ما بعد حذف متحرک ماند همان شد بسکون آخرش وقف کردند علامت وقف سقوط
حرف علت شد تصاب شد و در یا سقوط نون میشود **مضاعف از باب تفاعل** التحابّ
دوستی داشتن تحابّ یتحابّ تحابّا فهو متحابّ و تحوبّ یتحابّ تحابّا فذاک متحابّ لم یتحابّ

الاستتباب تام شدن استتب یستتب استتبابا فهو مستتب و ذاک مستتب
استتب یستتب استتبابا فذاک مستتب لم یستتب لم یستتبا لم یستتبوا لم یستتب
لا یستتب لا یستتب لن یستتب لن یستتب الامر منه استتب لیستتب لیستتب
لیستتب لیستتب لتستتب لیستتب و النهی عنه لا تستتب لا یستتب لا تستتب
لا تستتب لا تستتب لا یستتب لا تستتب الظرف منه مستتب
مستتبان مستتبات ماضی معلوم استتب استتبا استتبوا استتب در اصل
استتبب بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل
دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند استتب شد بر قیاس
همباقی ماضی مجهول استتب استتبا استتبوا تا آخر تعلیل این مانند معلوم است مضارع
معلوم یستتب یستتبان یستتبون تا آخر یستتب در اصل یستتبب بود دو حرف از یکجنس
بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند یستتب شد بر قیاس است در مضارع مجهول ناقص
از باب **تفعل** التمنی آرزو کردن و دروغ گفتن تمنی یتمنی تمنیا فهو متمنی و تمنی
تمنیا فذاک متمنی لم یتمن لم یتمنیا لا یتمنی لا یتمنی لن یتمنی لن یتمنی الامر تمن لیتمن لیتمن
لیتمن و النهی عنه لا تمن لا یتمن لا تتمن لا یتمن الظرف منه متمنی متمنیان متمنیات ماضی
معلوم تمنی تمنیا تمنوا تا آخر ماضی مجهول تمنی تمنیا تمنوا تا آخر مضارع معلوم یتمنی
یتمنیان تا آخر مضارع مجهول یتمنی یتمنیان یتمنون الخ مصدر تمنیا در اصل تمنیا بود ضمه
نون را بکسره بدل کردند از برای مناسبت یا تمنیا شد اسم فاعل متمنیا متمنیان متمنون
متمنیه متمنیتان متمنیات اسم مفعول متمنی متمنیان متمنون متمناة متمناتان متمنات الامر تمن

را حذف کردند مُسْتَحًی شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مُسْتَحًی شد مُسْتَحَیَانِ در اصل
مُسْتَحْیِیَانِ بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند بعده یا را
حذف کردند لاجل الخفة مُسْتَحَیَانِ شد مُسْتَحَوْنَ در اصل مُسْتَحْیِیُوْنَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح
آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف حذف کردند مُسْتَحَوْنَ
بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود
اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا
الف را حذف کردند مُسْتَحَوْنَ شد مُسْتَحَاةٌ در اصل مُسْتَحْیِیَةٌ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن
یا را با الف بدل کردند مُسْتَحْیَاةٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را
نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند مُسْتَحَاةٌ شد
مُسْتَحَاتَانِ در اصل مُسْتَحْیِیَتَانِ بود الخ مُسْتَحَیَاتٌ در اصل مُسْتَحْیِیَاتٌ بود یا متحرک ما قبل او حرف
صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح
گشت آن یا را با الف بدل کردند و الف را حذف کردند لاجل الخفة مُسْتَحَیَاتٌ شد الامر منه
اِسْتَحِ اِسْتَحْیَا اِسْتَحُوْا اِسْتَحِیْ اِسْتَحْیَا اِسْتَحْیِیْنَ اِسْتَحِ را از تَسْتَحِیْ بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آن را حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسره در اولش درآوردند امر
همان یا بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد
اِسْتَحِ گردید و در تثنیه و جمع سقوط نون شد مضاعف از باب استفعال

آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو یا، یاء اول را حذف
کردند [illegible] شد مصدر استحیاء در اصل استحیایا بود یا واقع شد بر طرف بعد الف زائده
آن یا را بهمزه بدل کردند استحیاء شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
بماقبل دادند بعده یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبلش مفتوح گشت آن یا را بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند استحاء
شد اسم فاعل مستحیٍ مستحییان مستحیون مستحیة مستحییان مستحییات مستحیٍ در اصل مستحیی
بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف
کردند مستحیٍ شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل
دادند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مستحیٍ شد مستحیان در اصل
مستحییان بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده یا را حذف کردند برای خفت
مستحیان شد مستحون در اصل مستحییون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند
بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند مستحون
شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند التقاء
ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند مستحون شد مستحیة در اصل مستحییة بود یا
متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند دو یا را حذف کردند
از جهت خفت مستحیة شد مستحیتان در اصل مستحییتان بود تعلیل این مانند مستحیة
است مستحیات بر همین قیاس است که در اصل مستحییات بود اسم مفعول مستحیً مستحیان مستحون
مستحاة مستحاتان مستحیات مستحیً در اصل مستحیی بود یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را

در اصل استحیین بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل
دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند استحین شد بر قیاس است
تا آخر ماضی مجهول اُستُحیِیَ اُستُحیِیَا اُستُحیُوا تا آخر اُستُحیِیَ در اصل اُستُحیِیَ بود کسره بر یا
ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده یا را حذف کردند از جهت خفت اُستُحِیَ
شد اُستُحِیَا در اصل اُستُحیِیَا بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده یا را
حذف کردند لاجل الخفة اُستُحِیَا شد اُستُحُوا در اصل اُستُحیِیُوا بود ضمه بر یا ثقیل بود
نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را
حذف کردند اُستُحیُوا شد بعده متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند اُستُحُوا شد اُستُحِیَت
در اصل اُستُحیِیَت بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده یا را حذف
کردند از جهت خفت اُستُحِیَت شد بر قیاس است اُستُحِیَتَا اُستُحِینَ در اصل اُستُحیِینَ بود
کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حذف
کردند اُستُحِینَ شد بر قیاس است تا آخر مضارع معلوم یَستَحیِی یَستَحیِیَانِ یَستَحیُونَ تا آخر یَستَحیِی در
اصل یَستَحیِیُ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان هر
دو یا یا اول را حذف کردند یَستَحِی شد یَستَحِیَانِ در اصل یَستَحیِیَانِ بود کسره بر یا
ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده یا را حذف کردند لاجل الخفة یَستَحِیَانِ شد یَستَحُونَ
در اصل یَستَحیِیُونَ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین
شد میان یا و واو یا را حذف کردند یَستَحیُونَ شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت

بود آن را حذف کردند ما بعد حرف ساکن با ند همزه وصل بکسر در اولش در آوردند
امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف
علت شد اِستحِ گردید و در تثنیه و جمع با سقوط نون میشود مصدر اِستحیاءٌ در اصل اِستحیایٌ
یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را به همزه بدل کردند اِستحیاءٌ شد
و نیز جائز است که گویند اِستحیٰ یَستحی اِستحاءً فهو مُستحٍ و اُستُحیِ یُستحیٰ اِستحاءً فذاک
مُستحیً لم یَستحِ لم یُستحَ لا یَستحی لا یُستحیٰ لن یَستحیَ لن یُستحیٰ الامر منه اِستحِ لِیُستحَ لِیَستحِ لِیُستحَ
والنهی عنه لا تَستحِ لا تُستحَ لا یُستحَ الظرف منه مُستحیً مُستحیان مُستحیات ماضی
معلوم اِستحیٰ اِستحیا اِستحوا اِستحت اِستحتا اِستحین تا آخر اِستحیٰ در اصل اِستحیی بود
یا متحرک ما قبلش مفتوح آن یا را بالف بدل کردند اِستحیٰ شد بعده یا متحرک ما قبلش حرف
صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل
او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف
الف اول را حذف کردند اِستحیٰ شد اِستحیا در اصل اِستحییا بود یا متحرک ما قبلش حرف
صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبلش
مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند بعده الف را حذف کردند لاجل الخفة اِستحیا
شد اِستحوا در اصل اِستحیوا بود یا متحرک ما قبلش مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند اِستحیوا شد بعده یا متحرک
ما قبلش حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود
اکنون ما قبلش مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان
الف و واو الف را حذف کردند اِستحوا شد برین قیاس است اِستحت اِستحتا اِستحین

اسم فاعل مستحی مستحیان تا آخر اسم مفعول مستحی مستحیان تا آخر الامر منه استح استحیا
استحیوا تا آخر استح را از تستحیی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند بعد حذف ساکن ماند همزه وصل مکسور در اولش در آوردند امر هان باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد استح
گردید و در باقی سقوط نون شد مصدر استحیاءً در اصل استحیایاً بود یا واقع
شد بر طرف بعد از الف زایده آن یا را همزه بدل کردند استحیا اللفیف
مقرون از باب استفعال الاستحیاء شرم کردن استحی استحیی
استحیاءً فهو مستحی و استحیی یستحیی استحیاءً فذاک مستحیً لم یستحی لم یستحیی
لا یستحیی لا یستحیی لن یستحیی لن یستحیی الامر منه استح لیستح لیستحیی و
النهی عنه لا تستح لا تستح لا یستح لا یستح الظرف منه مستحیً مستحیان مستحی
ماضی معلوم استحیی استحییا استحیوا استحییت استحیتا استحیین استحییت استحییتما
استحییتم استحییت استحییتما استحییتن استحییت استحیینا ماضی مجهول استحیی استحییا
استحیوا تا آخر مضارع معلوم یستحیی یستحییان یستحیون تا آخر مضارع مجهول
یستحیی یستحییان یستحیون تا آخر اسم فاعل مستحی مستحییان مستحیون تا آخر
مستحی در اصل مستحیی بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا
و تنوین یا را حذف کردند مستحی شد اسم مفعول مستحیً مستحییان مستحیون مستحیات
مستحیاتان مستحیات مستحیً در اصل مستحیی بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مستحیً شد الامر منه استح
استحییا استحیوا استحیی استحییا استحیین استح را از تستحیی بنا کردند تا که علامت استقبا

مستقام لم یستقم لم یستقم لا یستقیم لا یستقام لن یستقیم لن یستقام الامر منه استقم
لتستقم لیستقم لیستقم والنهی عنه لا تستقم لا تستقم لا یستقم لا یستقم الظرف
منه مستقام مستقامان مستقامات ماضی معلوم استقام استقاما
استقاموا تا آخر استقام در اصل استقوم بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح
ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل
او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند استقام شد تا استقامتا سه صیغه استقمن
در اصل استقومن بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو نقل کرده بماقبل
دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و میم الف را حذف کردند استقمن شد برین قیاس تا آخر ماضی
مجهول استقیم در اصل استقوم بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو
را نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
استقیم شد برین قیاس تا استقیمتا استقمن در اصل استقومن بود واو متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن ماقبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند استقمن
شد برین قیاس تا آخر مضارع یستقیم یستقیمان تا آخر یستقیم در اصل یستقوم بود واو
متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند بعده واو
ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند یستقیم شد برین قیاس است تا آخر مگر در
یستقمن و تستقمن التقاء ساکنین شود میان یا و میم یا حذف شود مضارع مجهول
یستقام یستقامان یستقامون تا آخر یستقام در اصل یستقوم بود واو متحرک ماقبل او حرف

ینزو والنهی عنه لا تنزو لا تنزوا لا تنزی لا تنزین و الظرف منه منزوی منزویان
منزویات تمام تعلیلهای این باب مانند تعلیل انمحی ینمحی است الامر منه انزو انزوا
انزووا انزوی انزویا انزوین انزو را از تنزو بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آن حذف کردند بالعد حذف ساکن با همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند
امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف
علت شد انزو و اگر دیده در تثنیه و جمع نون ساقط میشود **مضاعف از**
باب انفعال الانصباب ریخته شدن انصبّ ینصبّ انصبابا فهو منصبّ
و انصبّ ینصبّ انصبابا فذاک منصبّ لم ینصبّ لم ینصبّ لم ینصبب
لم ینصبب لا ینصبّ لا ینصبّ لن ینصبّ لن ینصبّ الامر منه انصبّ انصبب
لینصبّ لینصبّ لینصبّ لینصبب لینصبّ لینصبب والنهی عنه لا تنصبّ
لا تنصبّ لا تنصبّ لا تنصبب لا ینصبّ لا ینصبّ لا تنصبّ لا ینصبب الظرف منه
منصبّ منصبّان منصبّات **مثال واوی از باب استفعال** الاستیجاب سزاوار شدن
استوجب یستوجب استیجابا فهو مستوجِب و استوجب یستوجب استیجابا فذاک مستوجَب
لم یستوجب لم یستوجب لا یستوجب لا یستوجب لن یستوجب لن یستوجب
الامر منه استوجب لتستوجب لیستوجب لیستوجب والنهی عنه لا تستوجب
لا تستوجب لا یستوجب لا یستوجب الظرف منه مستوجَب مستوجبان
مستوجبات این باب مانند استخرج یستخرج است **اجوف واوی**
از باب استفعال الاستقامة راست شدن و راست ایستادن
استقام یستقیم استقامة فهو مستقیم و استقیم یستقام استقامة فذاک مستقام

اِنْقَادٌ و اِنْقَادٍ و اِنْقَادًا اِنْقَدْنَ اِنْقَدْ . از تَنْقَادُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزه وصل که به در اولش زیاده کردند همان باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد
میان الف و دال الف را حذف کردند اِنْقَدْ شد و در تثنیه و جمع نون ساقط میشود ناقص
از باب انفعال الانمحاء محو شدن اِنْمَحَى يَنْمَحِي اِنْمِحَاءً فهو مُنْمَحٍ و اُنْمُحِيَ يُنْمَحَى اِنْمِحَاءً و ذاك
مُنْمَحًى لم يَنْمَحِ لم يُنْمَحَ لا يَنْمَحِي لا يُنْمَحَى لن يَنْمَحِيَ لن يُنْمَحَى الامر منه اِنْمَحِ لِتُنْمَحَ لِيَنْمَحِ لِيُنْمَحَ
والنهي عنه لا تَنْمَحِ لا تُنْمَحَ لا يَنْمَحِ لا يُنْمَحَ الظرف منه مُنْمَحًى مُنْمَحَيَانِ مُنْمَحَيَاتٌ ماضی معلوم
اِنْمَحَى الخ اِنْمَحَوْا در اصل اِنْمَحَيُوا بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل
کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند اِنْمَحَوْا شد اِنْمَحَتْ
در اصل اِنْمَحَيَتْ بود الخ مصدر اِنْمِحَاءٌ در اصل اِنْمِحَايٌ بود یا واقع شد بر طرف
بعد از الف زائده آن یا را با همزه بدل کردند اِنْمِحَاءٌ شد مُنْمَحٍ در اصل مُنْمَحِيٌ
بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را
حذف کردند مُنْمَحٍ شد الامر منه اِنْمَحِ اِنْمَحِيَا اِنْمَحُوا اِنْمَحِي اِنْمَحِيَا اِنْمَحِينَ اِنْمَحِ را از تَنْمَحِي
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه
وصل بکسر در اولش زیاده کردند همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرف علت شد اِنْمَحِ گردید و در تثنیه و جمع نون ساقط میشود لفیف
مقرون از باب انفعال الانزواء یکسو شدن اِنْزَوَى يَنْزَوِي اِنْزِوَاءً
فهو مُنْزَوٍ و اُنْزُوِيَ يُنْزَوَى اِنْزِوَاءً فذاك مُنْزَوًى لم يَنْزَوِ لم يُنْزَوَ
لا يَنْزَوِي لا يُنْزَوَى لن يَنْزَوِيَ لن يُنْزَوَى الامر منه اِنْزَوِ لِيَنْزَوِ لِيُنْزَوَ

انقاد تا آخر بهمین طریق است اِنْقَدْنَ در اصل اِنْقَوَدْنَ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح
آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و دال الف را حذف کردند
اِنْقَدْنَ شد اِنْقَدْتَ در اصل اِنْقَوَدْتَ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را
بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و دال الف را حذف کردند اِنْقَدْتَ شد
بعده دال و تا هر دو قریب المخرج بهم آمدند دال را تا کردند و تا در تا ادغام کردند اِنْقَتُّ
شد ماضی مجهول اُنْقِیْدَ اُنْقِیْدَا اُنْقِیْدُوْا تا آخر اُنْقِیْدَ در اصل اُنْقُوِدَ بود کسره بر واو
ثقیل بود نقل کرده بماقبل او دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را
بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و دال یا را حذف کردند اُنْقِدْنَ شد مضارع معلوم
یَنْقَادُ یَنْقَادَانِ یَنْقَادُوْنَ تا آخر یَنْقَادُ در اصل یَنْقَوِدُ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح
آن واو را بالف بدل کردند یَنْقَادُ شد بر قیاس تَقُلْنَ باو و یَنْقَدْنَ و تَنْقَدْنَ التقاء
ساکنین میشود مضارع مجهول یُنْقَادُ یُنْقَادَانِ یُنْقَادُوْنَ تا آخر یُنْقَادُ در اصل یُنْقَوَدُ
بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند یُنْقَادُ شد و یُنْقَدْنَ و تُنْقَدْنَ
التقاء ساکنین میشود مصدر اِنْقِیَادٌ در اصل اِنْقِوَادٌ بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را
بیا بدل کردند اِنْقِیَادٌ شد اسم فاعل مُنْقَادٌ مُنْقَادَانِ مُنْقَادُوْنَ مُنْقَادَةٌ مُنْقَادَتَانِ
مُنْقَادَاتٌ مُنْقَادٌ در اصل مُنْقَوِدٌ بود واو متحرک ماقبل او
مفتوح آن واو را بالف بدل کردند مُنْقَادٌ شد تا آخر اسم مفعول
مُنْقَادٌ مُنْقَادَانِ الخ مُنْقَادٌ در اصل مُنْقَوَدٌ بود واو
متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند
مُنْقَادٌ شد الامر منه اِنْقَدْ اِنْقَادَا اِنْقَادُوْا

[illegible]

اولش مها وردند امر بیان باب سکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرف علت ثابت گشت و در بنی سقوط نونات میشود مضاعف از باب
افتعال الامتداد کشیده شدن و بلند بالا شدن امتد یمتد امتدادا فهو
ممتد و امتد یمتد امتدادا فذاک ممتد لم یمتد لم یمتدا لم یمتدوا لا یمتد لن یمتد
لن یمتدا لن یمتدوا الامر منه امتد امتدا امتدوا لیمتد لیمتدا لیمتدوا لیمتد لیمتدا لیمتدوا والنهی عنه
لا تمتد لا تمتدا لا تمتدوا لا یمتد لا یمتدا لا یمتدوا الظرف منه ممتد ممتدان ممتدات
الامر منه امتد اصله امتدد بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد
حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر بیان باب شد بسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان
هر دو دال دال اول که ساکن شده بود برای ادغام و دال ثانی که ساکن شد برای علامت
وقفی بعضی دال ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند امتد خواندند و بعضی دال ثانی را حرکت
کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند امتد خواندند و بعضی ترک ادغام کرده امتدد خواندند
اجوف واوی از باب انفعال الانقیاد رام شدن انقاد ینقاد انقیادا فهو
منقاد و انقید ینقاد انقیادا فذاک منقاد لم ینقد لم ینقد لا ینقاد لا ینقاد لن ینقاد لن ینقاد
الامر منه انقد لینقد لینقد والنهی عنه لا تنقد لا تنقد لا ینقد لا ینقد الظرف منه
منقاد منقادان منقادات ماضی معلوم انقاد انقادا انقادوا تا آخر انقاد در اصل
انقود بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند انقاد شد تا

هم فاعل مُجْتَابٌ مُجْتَابَانِ مُجْتَابُونَ مُجْتَابَةٌ مُجْتَابَتَانِ مُجْتَابَاتٌ مُجْتَابٌ و اصل
مُجْتَوِبٌ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند مُجْتَابٌ شد
برین منوال است تا آخر اسم مفعول مُجْتَابٌ الخ مُجْتَابٌ در اصل مُجْتَوَبٌ بود واو متحرک
ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند مُجْتَابٌ شد برین قیاس است تا نفی
الامر منه اِجْتَبْ اِجْتَابَا اِجْتَابُوا اِجْتَابِي اِجْتَابَا اِجْتَبْنَ اِجْتَبْ را از تَجْتَابُ بنا
کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند بعد حرف ساکن ماند همزه وصل
بکسر در اولش در آوردند امر بهان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد درمیان الف و یا الف را حذف کردند اِجْتَبْ شد
و در باقی نون ساقط شد التقاء ساکنین نمیشود اجوف یائی از باب افتعال
الاختیار برگزیدن و بخواهش دل کار کردن اِخْتَارَ یَخْتَارُ اِخْتِیَارًا فهو مُخْتَارٌ و اُخْتِیرَ
یُخْتَارُ اِخْتِیَارًا فذاک مُخْتَارٌ لَمْ یَخْتَرْ لَمْ یُخْتَرْ لَا یَخْتَارُ لَا یُخْتَارُ لَنْ یَخْتَارَ لَنْ
یُخْتَارَ الامر منه اِخْتَرْ لِیَخْتَرْ لِیُخْتَرْ والنهی عنه لَا تَخْتَرْ لَا تُخْتَرْ لَا یَخْتَرْ لَا یُخْتَرْ
الظرف منه مُخْتَارٌ مُخْتَارَانِ مُخْتَارَاتٌ این باب بقیاس اِجْتَابَ یَجْتَابُ است در حروف
تعلیل و تصریف ما فرق همین است که اجتاب یجتاب واوی است و این باب یائی است اختار در اصل اِخْتَیَرَ
بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند اختار شد یختار در اصل یَخْتَیِرُ بود یا
متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یختار شد ماضی مجهول اُخْتِیرَ در اصل اُخْتُیِرَ بود
کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل اُخْتِیرَ شد اُخْتِیرْنَ در اصل
اُخْتُیِرْنَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد
میان یا و را یا را حذف کردند اُخْتِرْنَ شد الامر منه اِخْتَرْ اختارا الفعاره اختاره اختار

معلوم اجتاب اجتابا اجتابوا الخ اجتاب دراصل اجتوب بود واو متحرک ماقبل او
مفتوح آن واو را بالف بدل کردند اجتاب شد برین وجه است اجتابا تا اجتبن
دراصل اجتوبن بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و یا الف حذف کردند اجتبن شد برین قیاس تا آخر ماضی مجهول
اجتیب اجتیبا اجتیبوا تا آخر اجتیب دراصل اجتوب بود کسره بر واو ثقیل بود
نقل کرده بماقبل او دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را
بیا بدل کردند اجتیب شد برین قیاس است اجتیبا اجتبن دراصل اجتوبن بود
کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل بعده واو
ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و یا
را حذف کردند اجتبن شد برین قیاس است تا آخر مضارع معلوم یجتاب یجتابان
یجتابون تا آخر یجتاب دراصل یجتوب بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را
بالف بدل کردند یجتاب شد برین قیاس است باقی یجتبن دراصل یجتوبن بود واو
متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا
الف را حذف کردند یجتبن شد همین قیاس است یجتبن مضارع مجهول یجتاب یجتابان
یجتابون تا آخر یجتاب دراصل یجتوب بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو
را بالف بدل کردند یجتاب شد برین قیاس است در باقی یجتبن دراصل یجتوبن بود
واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
و یا الف را حذف کردند یجتبن شد برین قیاس است یجتبن مصدر اجتیابا دراصل
اجتوابا بود واو متحرک ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اجتیابا شد

صرف

مانند اتّهب یتّهب اتّهاباً میخوانند چنانچه اتّعد یاتعد ایتهب در اصل اوتهب
بود واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند ایتهب شد یاتهب
در اصل یوتهب بود واو ساکن ما قبل مفتوح آن واو را بالف بدل کردند یاتهب
شد برین قیاس اند باقی مثال واوی از باب افتعال الایتعاد وعده قبول کردن
ایتعد یاتعد ایتعاداً فهو مؤتعد و اوتعد یوتعد ایتعاداً فذاک مؤتعد لم یاتعد لم یوتعد
لا یاتعد لا یوتعد لن یاتعد لن یوتعد الامر منه ایتعد لتؤتعد لیاتعد لیوتعد والنهی عنه
لا تاتعد لا تؤتعد لا یاتعد لا یوتعد الامر منه مؤتعد مؤتعدان مؤتعدات مثال
یائی از باب افتعال الاتسار شتر کشتن و اعضا او را بخش
کردن اتّسر یتّسر اتّساراً فهو متّسر و اُتّسر یُتّسر اتّساراً فذاک متّسر لم یتّسر
لم یتّسر لا یتّسر لا یتّسر لن یتّسر لن یتّسر الامر منه اتّسر لتتّسر لیتّسر لیتّسر
والنهی عنه لا تتّسر لا تتّسر لا یتّسر لا یتّسر الظرف منه متّسر متّسران متّسرات تعلیل
و صرف این باب مانند اتّهب یتّهب است مگر فرق اینست که این باب یائی است و اتّهب
یتّهب واوی است اتّسر در اصل ایتسر بود یا واقع شد بجای فا کلمه در باب افتعال
آن یا را بتا بدل کردند اتتسر شد بعده دو تا بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند اتّسر شد و برین قیاس است در باقی اجوف واوی
از باب افتعال الاجتیاب قطع بیابان کردن اجتاب یجتاب اجتیاباً فهو
مجتاب و اُجتیب یُجتاب اجتیاباً فذاک مجتاب لم یجتب لم یجتب لا یجتاب
لا یجتاب لن یجتاب لن یجتاب الامر منه اجتب لتجتب لیجتب لیجتب والنهی عنه
لا تجتب لا تجتب لا یجتب لا یجتب الظرف منه مجتاب مجتابان مجتابات [illegible]

لا تُحَابَبْ لا تُحَابِبْ لا تُحَابَبْ لا تُحَابِبْ لا یُحَابِبْ لا یُحَابَبْ لا یُحَابَبْ لا یُحَابَتْ

الظرف منه مُحَابٌ مُحَابَانِ مُحَابَاتٌ مثال واوی از باب افتعال الا

تهاب هبه قبول کردن اِتَّهَبَ یَتَّهِبُ اِتِّهَابًا فهو مُتَّهِبٌ و اُتُّهِبَ یُتَّهَبُ اِتِّهَابًا فذاک

مُتَّهَبٌ لم یَتَّهِبْ لم یُتَّهَبْ لا یَتَّهِبُ لا یُتَّهَبُ لن یَتَّهِبَ لن یُتَّهَبَ الامر منه

اِتَّهِبْ لِیَتَّهِبْ لِیُتَّهَبْ والنهی عنه لا تَتَّهِبْ لا تُتَّهَبْ لا یَتَّهِبْ لا یُتَّهَبْ

الظرف منه مُتَّهَبٌ مُتَّهَبَانِ مُتَّهَبَاتٌ ماضی معلوم اِتَّهَبَ اِتَّهَبَا اِتَّهَبُوا تا آخر اِتَّهَبَ

در اصل اِوْتَهَبَ بود واو واقع شد بجای فاء کلمه در باب افتعال آن واو را تا

بدل کردند اِتْتَهَبَ شد بعده دو تا بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را

در دوم ادغام کردند اِتَّهَبَ شد اُتُّهِبَ در اصل اُوْتُهِبَ بود واو واقع شد

بجای فاء کلمه در باب افتعال آن واو را تا بدل کردند اُتْتُهِبَ شد بعده دو تا جمع آمدند

اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اُتُّهِبَ شد تا آخر مضارع معلوم

یَتَّهِبُ یَتَّهِبَانِ یَتَّهِبُونَ تا آخر یَتَّهِبُ در اصل یَوْتَهِبُ بود واو واقع شد بجای فاء کلمه در

باب افتعال آن واو را تا بدل کردند یَتْتَهِبُ شد بعده دو تا در یک کلمه بهم آمدند اول

ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یَتَّهِبُ شد مضارع مجهول یُتَّهَبُ یُتَّهَبَانِ

یُتَّهَبُونَ تا آخر تعلیل این مانند معلوم است الامر منه اِتَّهِبْ اِتَّهِبَا اِتَّهِبُوا اِتَّهِبِی اِتَّهِبَا

اِتَّهِبْنَ اِتَّهِبْ را از تَتَّهِبُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند

مابعد حذف ساکن ماند همزه وصل مکسوره در اولش درآوردند امر بیان باشد

بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِتَّهِبْ گردید

در دو باقی نون ساقط میشود وجه دوم درین باب آنست که واو را بیا نیز بدل هم

هر دو یا یا اول را حذف کردند ترامین شد مضارع مجهول یُرامی یُرامیان یُرامون
تا آخر مصدر مُراماة در اصل مُرامیة بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند مراماة شد اسم فاعل مُرامٍ مُرامیان مُرامون مُرامیة مُرامیتان مُرا
میات مُرامٍ در اصل مُرامیٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا
و تنوین یا را حذف کردند مُرامٍ شد اسم مفعول مُرامًی مُرامیان مُرامون مُراماة
مُراماتان مُرامیات مُراماة در اصل مُرامیة بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن
یا را بالف بدل کردند مراماة شد برین قیاس است دیگر الامر منه رامِ رامیا
رامُوا رامِی رامِیا رامِین رامِ را از تُرامی بنا کردند تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند ما بعد حرف متحرک ماند امر بیان باشد بسکون آخر آخرش را
وقف کردند علامت سقوط حرف علت شد رامِ امر دید و در تثنیه و جمع نون
ساقط میشود لفیف مفروق از باب مفاعلة المواسات فرو گذاشت کردن
آسی یُواسی مواساةً فهو مُواسٍ و وُوسی یُواسی مواساةً فذاک مُواسًی
لم یُواسِ لم یُواسَ لا یُواسی لا یُواسی لن یُواسی لن یُواسی الامر منه واسِ
لتُواسِ لیُواسِ لیُواسَ والنهی عنه لا تُواسِ لا تُواسَ لا یُواسِ لا یُواسَ
الظرف منه مُواسًی مُواسیان مُواسیات تعلیلات این باب مانند تعلیلات رامی یرامی است
مضاعف از باب مفاعلة المحابة با یکدیگر دوستی داشتن حابَّ یُحابُّ
محابّةً فهو مُحابٌّ و حُوبَّ یُحابُّ محابّةً فذاک مُحابٌّ لم یُحابَّ
لم یُحابِبْ لم یُحابَّ لم یُحابَبْ لا یُحابُّ لا یُحابُّ لن یُحابَّ لن یُحابَّ الامر منه
حابَّ حابِبْ لتُحابَّ لتُحابِبْ لیُحابَّ لیُحابِبْ لیُحابَّ لیُحابَبْ والنهی عنه

ماضی مجهول وُصِّیَ وُصِّیَا وُصُّوا تا آخر مضارع معلوم یُوَصِّی یُوَصِّیَانِ تا آخر
مضارع مجهول یُوَصّٰی یُوَصَّیَانِ تا آخر اسم فاعل مُوَصٍّ مُوَصِّیَانِ مُوَصُّونَ
مُوَصِّیَةٌ مُوَصِّیَتَانِ مُوَصِّیَاتٌ اسم مفعول مُوَصًّی مُوَصَّیَانِ تا آخر تعلیل این باب مانند
ثَنّٰی یُثَنِّی است لفیف مقرون از باب تفعیل التطویة نوردیدن طَوّٰی
یُطَوِّی تَطْوِیَةً فهو مُطَوٍّ و طُوِّیَ یُطَوّٰی تَطْوِیَةً فذاک مُطَوًّی لم یُطَوِّ لم یُطَوَّ لا
یُطَوِّی لا یُطَوّٰی لن یُطَوِّیَ لن یُطَوّٰی الامر منه طَوِّ لتُطَوَّ لیُطَوِّ لیُطَوَّ والنهی عنه لا تُطَوِّ
لا تُطَوَّ لا یُطَوِّ لا یُطَوَّ الظرف منه مُطَوًّی مُطَوَّیَانِ مُطَوَّیَاتٌ بر قیاس ثَنّٰی یُثَنِّی در حق تعلیل
و تعریف ناقص یائی از باب مفاعلة المراماة با یکدیگر تیر انداختن رَامٰی یُرَامِی مُرَامَاةً
فهو مُرَامٍ و رُومِیَ یُرَامٰی مُرَامَاةً فذاک مُرَامًی لم یُرَامِ لم یُرَامَ لا یُرَامِی لا یُرَامٰی
لن یُرَامِیَ لن یُرَامٰی الامر منه رَامِ لتُرَامَ لیُرَامِ لیُرَامَ والنهی عنه لا تُرَامِ لا تُرَامَ لا یُرَامِ
لا یُرَامَ الظرف منه مُرَامًی مُرَامَیَانِ مُرَامَیَاتٌ ماضی معلوم رَامٰی رَامَیَا رَامَوْا
تا آخر ماضی مجهول رُومِیَ رُومِیَا رُومُوا تا آخر رُومُوا در اصل رُومِیُوا بود
ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین میان
یا و واو یا را حذف کردند رُومُوا شد مضارع معلوم یُرَامِی یُرَامِیَانِ یُرَامُونَ تا آخر
یُرَامِی در اصل یُرَامِیُ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یُرَامِی شد بر قیاس یُرَامُونَ
در اصل یُرَامِیُونَ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند بعد از سلب حرکت
ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یُرَامُونَ شد بر قیاس تُرَامُونَ
تُرَامِینَ واحده مؤنث مخاطب در اصل تُرَامِیِینَ بود کسره بر یا ثقیل بود انداختند
کسره یا نقل کرده با قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان

مؤمن مؤمنان مؤمنون مؤمنة مؤمنتان مؤمنات الامر منه آمن آمنا آمنوا
آمني آمنا آمن آمن را از تؤمن بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند بعد حذف ساکن ماندند قطعی محذوفه را باز آوردند امر همان باشد بسکون
آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد آمن گشت بعد همزه
ساکن ما قبل مفتوح آن همزه را بالف بدل کردند آمن شد **ناقص از باب**
تفعیل التثنیة دو تا گفتن و دو گردانیدن و مثنی کردن کلمه را ثنّی یثنّی تثنیة فهو
مثنٍّ وثنّی یثنّی تثنیة فذاک مثنًّی لم یثنّ لم یثنّ لا یثنّی لا یثنّی لن یثنّی لن یثنّی
الامر منه ثنّ لتثنّ لیثنّ لیثنّ والنهی عنه لا تثنّ لا تثنّ لا یثنّ لا یثنّ الظرف منه
مثنًّی مثنّیان مثنّیات ماضی معلوم ثنّی ثنّیا ثنّوا ثنّت ثنّتا ثنّین ثنّیت الخ ماضی
مجهول ثنّی ثنّیا ثنّوا ثنّیت ثنّیتا ثنّین الی آخره مضارع معلوم یثنّی یثنّیان یثنّون
مضارع مجهول یثنّی یثنّیان یثنّون تا آخر اسم فاعل مثنٍّ مثنّیان مثنّون مثنّیة
مثنّیتان مثنّیات اسم مفعول مثنًّی مثنّیان مثنّون مثنّاة مثنّاتان مثنّیات الامر
ثنّ ثنّیا ثنّوا ثنّی ثنّیا ثنّین ثنّ را از تثنّی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرف علت شد ثنّ گردید **لفیف مفروق از باب تفعیل**
التوصیة اندرز کردن و کسی را وصی خود داشتن وصّی یوصّی توصیة فهو موصٍّ ووصّی
یوصّی توصیة فذاک موصًّی لم یوصّ لم یوصّ لا یوصّی لا یوصّی لن یوصّی لن یوصّی
الامر منه وصّ لتوصّ لیوصّ لیوصّ والنهی عنه لا توصّ لا توصّ لا یوصّ لا یوصّ لا
یوصّ الظرف منه موصًّی موصّیان موصّیات ماضی معلوم وصّی وصّیا وصّوا تا آخر

محببة محببتان محببات و اصل محبّ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت
اول را افگنده با قبل دادند و اول را در دوم ادغام کردند محبّ شد
همان نهج باقی الامر منه أحِبَّ أحْبِبْ أحِبّا أحِبّوا أحِبّي أحِبّا أحْبِبْنَ أحِبَّ
أحِبَّ بنا که دینار کردند بسوی اصلش که أحْبِبْ بود تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند ما بعد ساکن مانند همزهٔ قطعی محذوفه را باز آوردند امر
همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد
التقاء ساکنین شد میان هر دو با، اول که ساکن شده بود برای ادغام و با
ثانی که ساکن شده برای علامت وقفی بعضی با ثانی را حرکت فتحه دادند لان الفتحة
اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند أحِبَّ
شد و بعضی با ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده
اول ساکن ثانی متحرک اول در دوم ادغام کردند أحِبِّ خوانند و بعضی بترک ادغام
أحْبِبْ خوانند و در تثنیه و جمع نون ساقط شد مهموز الفا صحیح از باب افعال الایمان
گرویدن و ایمن شدن و امان دادن و آمین گفتن آمَنَ یُؤمِنُ ایمانًا فهو مؤ
منٌ و اُومِنَ یُؤمَنُ ایمانًا فذاک مُؤمَنٌ لم یُؤمِنْ لم یُؤمَنْ لا یُؤمِنُ لا یُؤمَنُ لن
یُؤمِنَ لن یُؤمَنَ الامر منه آمِنْ لِتُؤمِنْ لِتُؤمَنْ والنهی عنه لا تُؤمِنْ لا تُؤمَنْ لا
یُؤمِنْ لا یُؤمَنْ الظرف منه مُؤمَنٌ مُؤمَنانِ مُؤمَنات ماضی معلوم آمَنَ آمَنا آمَنوا
تا آخر ماضی مجهول اومن اومنا اومنوا تا آخر مضارع معلوم یؤمن یؤمنان یؤ
منون تا آخر مضارع مجهول یؤمن یؤمنان یؤمنون تا آخر اسم فاعل
مؤمن مؤمنان مؤمنون مؤمنة مؤمنتان مؤمنات اسم مفعول

را بیا بدل کردند و یا را بالف بطریق مذکور رضاة شد برین قیاس مرضاتان
مرضیاة در اصل مرضواة بود واو که بود در موضع ثالث چون بالعه گشت ماقبل او
ضمه نبود آن را او را بیا بدل کردند مرضیات شد الامر منه اُرضَ اَرضیا اَرضَوا
ارضی ارضیا ارضین اَرضِ از تَرضی بنا کردند تا که علامت استقبال را
حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ قطعی محذوفه باز آوردند امر همان باشد
بسکون که حرف آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد اَرضِ شد
و در تثنیه و جمع نون ساقط میشود لفیف مفروق از باب افعال الایجاء
بجیلی کردن اَوجی یُوجی ایجاء فهو مُوجی و اُوجی یُوجی ایجاء فذاک مُوجی
لم یُوجِ لم یُوجِ لا یُوجِ لا یُوجی لن یُوجی لن یُوجی الامر منه اَوجِ لیُوجِ لیُوجِ
لیُوجَ والنهی عنه لا تُوجِ لا تُوجِ لا یُوجِ لا یُوجِ الظرف منه مُوجی مُوجیان مُوجیات
ماضی معلوم اَوجی اَوجیا اَوجوا اَوجت اَوجتا اَوجین اَوجیتَ اَوجیتما اَوجیتم اَوجیتِ
اَوجیتما اَوجیتن اَوجیتُ اَوجینا ماضی مجهول اُوجی اُوجیا اُوجوا اُوجیت اُوجیتا
اُوجین اُوجیتَ اُوجیتما اُوجیتم اُوجیتِ اُوجیتما اُوجیتن اُوجیتُ اُوجینا مضارع
معلوم یُوجی یُوجیان یُوجون تا آخر یُوجی در اصل یُوجیُ بود ضمه بر یا ثقیل
بود انداختند یُوجی شد یُوجیان بر اصل خود است یُوجون در اصل یُوجیُون
بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین
شد میان یا و واو یا را حذف کردند یُوجون شد برین قیاس است تُوجون تُوجین
در اصل تُوجیین بود کسره بر یا ثقیل بود [illegible] بما قبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل
التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یاء اول را حذف کردند تُوجین شد

یرضون ترضی ترضیان ترضین ترضے ترضیان ترضون ترضین ترضیان ترضین
ارضی نرضی یرضی در اصل یرضو بود واو بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند یرضی شد بر ین قیاس رباعی مصدر ارضاء در اصل ارضایا بود یا واقع
شد بعد الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند ارضاء شد اسم فاعل مرض مرضیان
مرضون مرضیة مرضیتان مرضیات مرض در اصل مرضو بود واو واقع شد بعد از
کسره آن واو را بیا بدل کردند مرضے شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاے
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مرضے شد مرضیان در اصل مرضوان
بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند مرضیان شد بر ین قیاس است
تا آخر اسم مفعول مرضی مرضیان مرضون مرضاة مرضاتان مرضیات مرضی
در اصل مرضو بود واو بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو
را بیا بدل کردند مرضی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مرضی شد مرضیان در اصل
مرضوان بود واو بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو
بیا بدل کردند مرضیان شد مرضون در اصل مرضوون بود واو بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضیون شد
بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاے ساکنین شد
میان الف و واو الف را حذف کردند مرضون شد مرضاة در اصل مرضوة
بود واو بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو

سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند ارضوا شد ارضیتَ
در اصل ارضوتَ بود ارضیتا در اصل ارضوتا بود ارضین در اصل ارضوْنَ بود تا آخر
تعلیل تامی ما شد تعلیل ارضی است تعلیل دوم ارضی در اصل ارضو بود واو واقع شد بعد
از کسره آن واو را بیا بدل کردند ارضی شد بر قیاس است باقی مضارع معلوم یَرضی
یرضیانِ یرضونَ ترضی ترضیانِ یرضینَ ترضی ترضیانِ ترضونَ ترضینَ
ترضیانِ ترضینَ ارضی نرضی نرضی یرضی در اصل یرضو بود واو که بود در کلمه ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضی شد ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند یرضی شد یرضیانِ در اصل یرضوانِ بود واو که بود در کلمه ثالث چون رابع
گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضیانِ شد یرضونَ در اصل یر
ضوونَ بود واو که بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند یرضیونَ ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده سلب حرکت ماقبل
التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یرضونَ شد ترضی مانند یرضی
است ترضیانِ مانند یرضیانِ است یرضینَ در اصل یرضوْنَ بود واو ساکن ماقبل او
مکسور آن واو را بیا بدل کردند یرضینَ شد ترضینَ واحده مونث مخاطبه در اصل تر
ضوینَ بود واو که بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند ترضیینَ ثقل بعده کسره بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان
هر دو یا، یای اول را حذف کردند ترضینَ شد تعلیل دوم یرضی در اصل یرضونَ بود
واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند یرضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند یرضی گردید بر قیاس است باقی مضارع مجهول یُرضی یُرضیانِ یُرضونَ

آن یا را بالف بدل کردند ارضی شد ارضیا در اصل ارضو بود واو که در کلمه
ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیا شد ارضوا
در اصل ارضوو بود واو که در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو
را بیا بدل کردند ارضیوا شد لعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند ارضوا شد ارضت
در اصل ارضوت بود واو که در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند ارضیت شد لعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا الف را حذف کردند ارضت شد
ارضتا در اصل ارضوتا بود واو که در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل
او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیتا شد لعده یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا الف حقیقةً
ساکن و تا حکماً ساکن الف را حذف کردند ارضتا شد ارضین در اصل ارضون
بود واو که در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند ارضین شد بر قیاس است تا آخر ماضی مجهول أُرضی أُرضیا أُرضو
أُرضیت أُرضیتا أُرضین أُرضیت أُرضیتما أُرضیتم أُرضیت أُرضیتما
أُرضیتن أُرضیت أُرضینا أُرضی در اصل أُرضو بود واو که در کلمه ثالث چون
رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند أُرضی شد بر همچنین است أُرضینا
أُرضوا در اصل أُرضووا بود واو که در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند أُرضیوا شد لعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند لعد

و عوض او تا در آخرش را در دند اطارة شد اسم فاعل مُطیر مُطیران مُطیرون
مُطیرة مُطیرتان مُطیرات مُطیر در اصل مُطیر بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن
حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند مطیر شد برین قیاس است باقی صیغها اسم مفعول مُطار مُطاران
مُطارون مُطارة مُطارتان مُطارات مُطار در اصل مُطیَر بود یا متحرک ماقبل او
حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبلش
مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند مُطار شد باقی نیز برین قیاس است الامر منه اَطِر
اَطیرا اَطیروا اَطیری اَطِرا اَطِرن اَطِر را از تُطیر بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزه قطعی محذوفه را باز آوردند امر بیان
باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد بعده یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان
یا و را، یا را حذف کردند اطر شد و در تثنیه و جمع نون ساقط میشود مگر یک
نون مبنی که بر حال میماند ناقص واوی از باب افعال الارضاء خوشنود
گردانیدن اَرضی یُرضی اِرضاءً فهو مُرضٍ و اُرضی یُرضی اِرضاءً فذاک
مُرضًی لم یُرضِ لم یُرضَ لا یُرضی لا یُرضی لن یُرضی لن یُرضی الامر منه
اَرضِ لِتُرضَ لِیُرضَ و النهی عنه لا تُرضِ لا تُرضَ لا یُرضِ لا یُرضَ
الظرف منه مُرضًی مُرضیان مُرضیات ماضی معلوم اَرضی اَرضیا اَرضوا اَرضت
اَرضتا اَرضین اَرضیتَ اَرضیتما اَرضیتم اَرضیتِ اَرضیتما اَرضیتن اَرضیتُ اَرضینا اَرضی
در اصل اَرضَوَ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نه بود
آن واو را بیا بدل کردند اَرضی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح

اصل اطیر بود یا متحرک ما قبل حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند
یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند اطار
شد قیاس برین است تا اطارتا اطرن در اصل اطیرن بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح
ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او
مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و را الف
را حذف کردند اطرن شد برین قیاس تا آخر ماضی مجهول اطیر اطیرا اطیروا تا آخر اطیر
در اصل اطیر بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل
دادند اطیر شد برین وجه است تا اطیر تا اطرن در اصل اطیرن بود یا متحرک
ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد
میان یا و را یا را حذف کردند اطرن شد تا آخر برین نهج است مضارع معلوم
یطیر یطیران یطیرون تا آخر یطیر در اصل یطیر بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل
دادند یطیر شد برین قیاس در باقی سوای جمع مؤنث غائبات و مخاطبات یطرن در
اصل یطیرن بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد
میان یا و را یا را حذف کردند یطرن شد برین وجه است تطرن مضارع مجهول یطار یطاران
یطارون تا آخر تعلیل یطار مانند اطار ماضی معلوم است برین قیاس در باقی سوای
جمع مؤنث غائبات و مخاطبات تعلیل یطرن و تطرن مانند تعلیل اطرن ماضی معلوم است
مصدر اطارة در اصل اطیار بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکنین حرکت یا را نقل
کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را
بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند

جمع مؤنث غائبات و مخاطبات تعلیل یُقمن و تُقمن مانند تعلیل اُقمن ماضی مجهول است
مضارع مجهول یُقام یُقامان یُقامون تا آخر تعلیل مانند اَقام ماضی معلوم است سوای
جمع مؤنث غائبات و مخاطبات تعلیل یُقمن و تُقمن مانند تعلیل اَقمن ماضی معلوم است
اسم فاعل مُقیم مُقیمان مُقیمون مُقیمة مُقیمتان مُقیمات مُقیم در اصل مُقوِم بود
واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن
ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُقیم شد بر این وجه است تا آخر اسم مفعول
مُقام مُقامان مُقامون مُقامة مُقامتان مُقامات تعلیل اسم مفعول مذکر
و مؤنث مانند تعلیل اَقام ماضی معلوم است الامر منه اَقِم اَقیما اَقیموا الخ اَقِم را از
تُقیم بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن
مانند همزه قطعی محذوفه را باز آوردند امر بمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف
کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف
کردند اَقِم شد و در تثنیه و جمع نون ساقط میشود و مصدر اِقامة در اصل اِقواما بود
واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل
متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان هر دو الف الف را حذف کردند و عوض او تاء در آخرش در آوردند اِقامة
شد اجوف یائی از باب افعال الاِطارة پرانیدن اَطار یُطیر اِطارةً
فهو مُطیر و اُطیر یُطار اِطارةً فذاک مُطار لم یُطر لم یُطر لا یُطیر لا یُطار لن یُطیر لن یُطار
الامر منه اَطِر لِتُطِر لِیُطِر والنهی عنه لا تُطِر لا تُطَر لا یُطِر لا یُطَر الظرف منه مُطار
مُطاران مُطارات ماضی معلوم اَطار اَطارا اَطاروا الخ اَطار در

معلوم یوسر یوسران یوسرون تا آخر یوسر در اصل ییسر بود یا ساکن ما قبل او
مضموم آن یا را بواو بدل کردند یوسر شد همین قیاس است در باقی مضارع مجهول
یوسر یوسران یوسرون تا آخر یوسر در اصل ییسر بود الخ تعلیل مضارع مجهول
و اسم فاعل و اسم مفعول همینوجه که تعلیل ماضی است الامر منه ایسر ایسرا ایسروا تا آخر
بر اصل خود است اجوف واوی از باب افعال الاقامة بر پا داشتن اقام یقیم اقامة
فهو مقیم و اقیم یقام اقامة فذاک مقام لم یقم لم یقم لا یقیم لا یقام لن یقیم لن
یقام الامر منه اقم لتقم لیقم لیقم والنهی عنه لا تقم لا تقم لا یقم لا یقم الظرف منه
مقام مقامان مقامات ماضی معلوم اقام اقاما اقاموا الی آخره اقام در اصل
اقوم بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند واو
در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند اقام شد
همچنین است تا اقامتا اقمن در اصل اقومن بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت
واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را
بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و میم الف را حذف کردند اقمن شد برین
قیاس تا آخر ماضی مجهول اقیم اقیما اقیموا تا آخر اقیم در اصل اقوم بود کسره بر واو
ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل
کردند اقیم برین قیاس تا اقیمتا اقمن در اصل اقومن بود کسره بر واو ثقیل
بود نقل کرده بما قبل دادند بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند اقمن شد برین وجه است تا آخر مضارع معلوم
یقیم یقیمان یقیمون تا آخر تعلیل یقیم مانند تعلیل استقیم است برین قیاس تا سوای

مجهول بُرَّ بُرَّا بُرُّوا تا آخر مضارع معلوم یَبُرُّ یَبُرَّانِ تا آخر یَبُرُّ در اصل
یَبْرُرُ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل
دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یَبُرُّ شد برین قیاس
است در باقی صیغها مضارع مجهول یُبَرُّ یُبَرَّانِ یُبَرُّونَ الی آخره یُبَرُّ در اصل
یُبْرَرُ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل
دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یُبَرُّ شد الامر منه بَرَّ
ابْرُرْ بَرَّا ابْرُرَا بَرِّی بَرَّا ابْرُرْنَ مثال واوی از باب افعال الایعاد بیم کردن
اَوْعَدَ یُوْعِدُ اِیْعَادًا فهو مُوْعِدٌ و اُوْعِدَ یُوْعَدُ اِیْعَادًا فذاک مُوْعَدٌ لم یُوْعِدْ لم یُوْعَدْ
لا یُوْعِدُ لا یُوْعَدُ لن یُوْعِدَ لن یُوْعَدَ الامر منه اَوْعِدْ لِتُوْعَدْ لِیُوْعِدْ لِیُوْعَدْ والنهی عنه لا تُوْعِدْ
لا تُوْعَدْ لا یُوْعِدْ لا یُوْعَدْ الظرف منه مُوْعَدٌ مُوْعَدَانِ مُوْعَدَاتٌ ماضی معلوم
اَوْعَدَ اَوْعَدَا اَوْعَدُوْا الخ ماضی مجهول اُوْعِدَ اُوْعِدَا اُوْعِدُوْا تا آخر مضارع معلوم
یُوْعِدُ یُوْعِدَانِ یُوْعِدُوْنَ تا آخر مضارع مجهول یُوْعَدُ یُوْعَدَانِ یُوْعَدُوْنَ تا
آخر الامر منه اَوْعِدْ اَوْعِدَا اَوْعِدُوْا اَوْعِدِیْ اَوْعِدَا اَوْعِدْنَ سوای مصدر دیگر تمام
بر اصل خود اند مثال یائی از باب افعال الایسار توانگر شدن اَیْسَرَ یُوْسِرُ
اِیْسَارًا فهو مُوْسِرٌ و اُوْسِرَ یُوْسَرُ اِیْسَارًا فذاک مُوْسَرٌ لم یُوْسِرْ لم یُوْسَرْ لا یُوْسِرُ لا
یُوْسَرُ لن یُوْسِرَ لن یُوْسَرَ الامر منه اَیْسِرْ لِتُوْسَرْ لِیُوْسِرْ لِیُوْسَرْ والنهی عنه لا تُوْسِرْ
لا تُوْسَرْ لا یُوْسِرْ لا یُوْسَرْ الظرف منه مُوْسَرٌ مُوْسَرَانِ مُوْسَرَاتٌ ماضی معلوم اَیْسَرَ اَیْسَرَا
اَیْسَرُوْا تا آخر ماضی مجهول اُوْسِرَ اُوْسِرَا اُوْسِرُوْا تا آخر اُوْسِرَ در اصل اُیْسِرَ بود یا ساکن
ما قبل او مضموم آن یا را بواو بدل کردند اُوْسِرَ شد برین قیاس است تا آخر مضارع

هست ثانی را فتح داده الف و حدا را حذف کردند مُدَّ شد بعده دو حرف از یکجنس

بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُدٌّ شد مدیدے

تصغیر از آن مُدَیّ است مُدَیّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند

رد کردند بسوی اصلش که مُدَوِی بود حرف اول مضموم است ثانی را فتح دادند

سوم جا یاء تصغیر در آوردند مُدَیْدِی شد تمّت **باب چون مَدَّ یَمُدُّ** است الازّ فراهم

آوردن و بگناه دلالت کردن و از جا بجنبانیدن أَزَّ يَؤُزُّ أَزًّا فهو آزٌّ آزّان آزّون آزّة

آزّتان آزّات أَزٌّ أُزَّ أُزَّاء أُزّان إِزَاز أُزُز و زُرّا و یز أَزَّة أَزّتان آزّة أواز أزز أویز

وازّ یاز ازّا فذاک مَأزوز مأزوزان مأزوزون مأزوزة مأزوزتان مأزوزات

تأزیز مأزیز مأزیزة لم یؤزّ لم یؤزِز لم یأزّ لم یأزِز لم یؤزز لا یؤزّ لا یأزّ لن یؤزّ لن

یأزّ الامر منه أُزَّ أَزِز لیأزّ لتؤزز لیؤزّ لیأزز لیأزّ لیؤزز والنهی عنه

لا تؤزّ لا تأزّ لا تؤزز لا یؤزّ لا یأزز لا یأزّ لا یؤزز الظرف منه مأزّ مأزّان

مآزّ مآزیز والآلة منه مِئَزّ مِئَزّان مَأزّ مآزیز مِئَزّة مِئَزّتان مآزّ مَأزِیزة مئزّ مئزّان

مآزیز مؤزیز افعل التفضیل منه أَزّ أَزّان أَزّون أَزّ أَوازّ و أُزّی والمونث

أُزّی أُزّیان أُزّیات أُزّ أُزَزی **مضاعف ثلاثی از باب فَعَلَ**

یَفعِلُ الفرّ گریختن و دندان اسپ نگاه کردن برای دانستن سال

فرّ یفرّ فرّا و فرارا فهو فارّ فارّان فارّون فارّة فرّا فرّ فرّاء فرّان فرار فرور

فوریر فارّة فارّتان فارّات فوارّ فرّ فویرّة فرّ یفرّ فرّا و فرارا فذاک مفرور

لم یفرّ لم یفرِر لم یفرّ لم یفرّ لا یفرّ لا یفرّ لن یفرّ لن یفرّ الامر منه فِرّ افرر لتفرّ

لتفرر لیفرّ لیفرر لیفرّ لیفرر والنهی عنه لا تفرّ لا تفرّ لا تفرر لا تفرّ لا

اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یا تصغیر در آوردند ممیده شد بر همین قیاس
است در تصغیر ظرف و آله ممداد تا آخر بر اصل خود است فعل التفضیل منه امد
امدان امدون اماد امیدد امد در اصل امدد بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند
هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در
دوم ادغام کردند امد شد بر همین وجه است باقی اماد جمع تکسیر از امد است
امد اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که امدد بود حرف اول مفتوح است ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع
تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند امادد شد بعده دو حرف
از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند اماد شد
امیدد تصغیر از امد است امد اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد
کردند بسوی اصلش امدد بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یا تصغیر در آوردند
حرفیکه مابعد یا تصغیر بود آنرا کسره دادند امیدد شد بعده دو حرف از یکجنس بهم
آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند امیدّ شد وجه دوم امیدد تصغیر
از امد است امد اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم
دادند ثانی را فتح سوم جا یا تصغیر در آوردند امیدد شد والمونث منه مدی مدیان
مدیات مدد مدیدی مدی در اصل مددی بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مدی شد بر همین قیاس است باقی
مدد جمع تکسیر از مدی است مدی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مددی بود حرف اول مضموم است

در دوم ادغام کردند ممادّ شد ممیدّ تصغیر ازان ممدّ است ممدّ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که ممدد بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح
سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند ممیدد
شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم
ادغام کردند ممیدّ شد وجه دوم ممیّد تصغیر ازان ممدّ است ممدّ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح دادند سوم جا
یاء تصغیر در آوردند ممیّد شد ممدّة ممدّتان ممادّ ممیدّة ممدّة در اصل ممددة
بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند ممدّة شد بر قیاس باقی ممادّ جمع تکسیر
ازان ممدّة است ممدّة اسم واحد ان بود چون خواستند که اسم واحد را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که ممددة بود حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم
جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند و تاء وحدت را
حذف کردند ممادد شد بعده دو حرف از یکجنس جمع شدند اول را ساکن کرده
در دوم ادغام کردند ممادّ شد ممیدّة تصغیر ازان ممدّة است ممدّة اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که ممددة بود حرف اول را
ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا
کسره دادند ممیددة شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را
ساکن کرده در دوم ادغام کردند ممیدّة شد وجه دوم ممیّدة تصغیر ازان
ممدّة است ممدّة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول

که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوح بدل
کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند مویدة شد الظرف منه ممد ممدان مماد ممید ممد
در اصل ممدد بوده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده
بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند ممد شد برین قیاس است
ممدان مماد جمع تکسیر از آن ممد است ممد اسم واحد ان بود چون خواستند که اسم
واحد انرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که ممدد بود حرف اول مفتوح است
وثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر آورده حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر
بود آنرا کسره دادند ممادد شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک
اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مماد شد ممید تصغیر از آن ممد است
ممد اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش
که ممدد بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یا تصغیر در آوردند حرفیکه
مابعد یا تصغیر بود آنرا کسره دادند ممیدد شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو
متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند ممید شد والآلة منه ممد ممدان مماد
ممید ممد در اصل ممدد بوده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را
نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند ممد شد
برین قیاس است ممدان مماد جمع تکسیر از آن ممد است ممد اسم واحد ان بود چون
خواستند که اسم واحد انرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که ممدد بود حرف اول وثانی
را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند مماد شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده

چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِد بوده حرف اول را
ضم دادند ثالث را فتح و در آخرش الف ممدوده در آوردند الف وحدان را حذف
کردند مُدَداءُ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده
در دوم ادغام کردند مُدّاءُ شد مُدّاءُ جمع تکسیر از ان آمد هست تا مادّ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِد بوده حرف
اول را ضم دادند ثالث را سکون ساخته در آخرش الف و نون مزیدتان در آوردند الف
وحدان را حذف کردند مُدُدان شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدّان شد مُدّان مُدُد مُدّ مانند ضراب ضُرُوب
است اما بسوی اصلش رد میکنند مُوَیْدّ تصغیر از ان مادّ است مادّ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِد بود حرف اول را
ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر
در آوردند مُوَیْدّ شد مادّة مادّتان مادّات مَوادّ مُدَد مُوَیْدّة مَوادّ جمع تکسیر از ان
مادّة است مادّة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مادِدة بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه
بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و تاء وحدان
را حذف کردند مَوادِد شد بعده دو حرف از یک جنس در
یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم
ادغام کردند مَوادّ شد مَدّة مانند ضَرْبَة است اما بسوی اصل رد میکنند
مُوَیْدّة تصغیر از ان مادّة است مادّة اسم مکبر بود چون خواستند که

بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند

کردند مُوَیْدّة

تا آخر مُدَّ در اصل مَدَدَ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت
اول را نقل کرده بما قبل دادند و اول را در دوم ادغام کردند مَدَّ شد برین قیاس است
باقی مادّ در اصل مادِد بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را
ساکن کرده در دوم ادغام کردند مادّ شد برین طریق باقی است مَدَّة جمع
تکسیر ازان مادّة است مادّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِد بود حرف اول مفتوح است
ثالث را نیز فتح دادند و در آخرش تا در آوردند الف وحدان را حذف کردند
مَدَدَة شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده
در دوم ادغام کردند مَدَّة شد مُدّاد جمع تکسیر ازان مادّة است مادّ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مادِد بود حرف اول را ضم دادند ثالث را ساکن ساختند فتح بعد ثالث الف
جمع تکسیر در آوردند الف وحدان را حذف کردند مُدّاد شد مُدّ جمع تکسیر ازان مادّة است
مادّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مادِد بود حرف اول را ضم دادند ثالث را ساکن ساختند فتح و الف
وحدان را حذف کردند مُدْدٌ شد مُدّ جمع تکسیر ازان مادّة است مادّ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِد
بود حرف اول را ضم دادند ثالث را سکون ساختند الف وحدان را حذف کردند
مُدْدٌ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مُدّ شد مُدّاد جمع تکسیر ازان مادّة است مادّ اسم وحدان بود

وای وایا تا آخر چون رمی رمیا تا آخر دنی دنیا تا آخر چون رمی رمیا تا آخر یا هی
بیسیان تا آخر چون بلی بلیان تا آخر بوسی بوسیان تا آخر چون یوقی یوقیان تا آخر
الامر منه ایا ایا اوه ای ایا این **مضاعف ثلاثی از باب فَعَلَ یَفْعُلُ**
المکشیدن مَدَّ یَمُدُّ مدّاً فهو مادٌّ مادّانِ مادّون مادّة مادّتان مادّات مدّ و مدّ مدّاً امدّان
مُدّاد مدّ و د موید مادّة مادّتان مادّات مواد مدّ موید و مدّ مدید مدّاً فذاک
ممدود ممدودان ممدودون ممدودة ممدودتان ممدودات مماد مدید ممید ید
ممید ید لم یمدّ لم یمدّ و لم یمدّ لم یمدّ لا یمدّ لا یمدّ لن یمدّ لن یمدّ الامر منه
مدّ امدد لیمدّ لیمدّ لیمدد لیمدد و النهی عنه لا تمدّ لا تمدّ لا تمدد لا تمدّ لا تمدد
لا یمدّ لا تمدّ و لا یمدّ لا یمدّ و الظرف منه ممدّ ممدّان مماد ممید و الالة منه ممدّ
ممدّان مماد ممید ممدّة ممدّتان مماد ممیدة ممداد ممدادان مماد ید ممید ید فعل
التفضیل منه امدّ امدّان امدّون اماد امید و المونث منه مدّی مدّیان مدّیات
مدّ مدّیای ماضی معلوم مدّ مدّا مدّوا مدّت مدّتا مددن مددت مددتما مددتم
مددت مددتما مددتن مددت مددنا مدّ در اصل مَدَدَ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند
هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مدّ شد برین قیاس
است تا مدّتا مدّت در اصل مددت بود دال و تا هر دو قریب المخرج بهم آمدند
دال را تا کردند و تا در تا ادغام کردند مدّت شد ماضی مجهول مُدَّ مُدّا مُدّوا مُدَّت
مدّتا مددن مددت مددتما مددتم مددت مددتما مددتن مددت مددنا مدّ در
اصل مُدِدَ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم
ادغام کردند مدّ شد برین قیاس ست تا مدّتا مضارع معلوم یمدّ یمدّان یمدّون

واوی یوهی ایا فذاک ناوی ناویان ناوون ناویة ناویتان ناویات
ناوی ناویی ناویتة لم یاو لم یاووا لا یاوی لا یاوی لن یاوی لن یاوی
الامر منه ایو لیاو لیاو لیاوو والنهی عنه لا تاو ولا تاووا لا یاو لا یاووا الظرف منه
ماوی ماویان ماو ماوی والآلة منه میوی میویان ماو میواة میواتان ماو
ماویة مآو میوا مآن ماوی ماوی افعل التفضیل منه آوی آویان آوون آواوی
اوی والمونث منه ایی اییان ایات اوی اوی این باب مانند طوی یطوی
است ماضی معلوم اوی اویا اووا تا آخر مانند تعلیل رمیا رمیا رمو است ماضی
مجهول اوی اویا اووا تا آخر مانند رمی رمیا رموا تا آخر یاوی یاویان تا آخر
مانند یرمی یرمیان تا آخر یووی یوویان تا آخر مانند یرمی یرمیان تا آخر امر حاضر
معلوم ایو ایویا ایووا ایوی ایویا ایوین مهموز العین و لفیف مفروق

از باب فعل یفعل

الوای وعده کردن وجوب شدن وای یای وایا
فهو واء وایان واون واة واتان واءات وای وایا وای وایا وایان وءات
وایی اوی وایة وایتان وایات اوایا وایی اوایة ووای یوای ووایا
فذاک موای موایان موایون موایة موایتان موایات مواء موای موایة
لم یای لم یایا لا یای لا یای لن یای لن یای الامر منه لیای لیایا لیاوا والنهی عنه لا تای
لا تای لا تای لا یای الظرف منه موای موایان مواء موای والآلة منه
میای میایان مواء میاءة میاتان مواء میایة میایا میایان مواء موای
موای افعل التفضیل منه اوای اوایان اواون اوای اوای والمونث
منه وائی وایان وایات وای وای چون وقع یقع است واے

والمونث منه اتی اتیان اتیات اتی اتیی ماضی معلوم اتی اتیا اتوا مانند رمی
رمیا رموا ماضی مجهول اتی اتیا اتوا مانند رمی رمیا رموا مضارع معلوم یاتی
یاتیان یاتون الخ مانند یرمی یرمیان یرمون مضارع مجهول یوتی یوتیان
یوتون مانند یرمی یرمیان یرمون الامر منه ایت ایتیا ایتوا ایتی ایتیا ایتین
بعضی هر دو همزه را حذف کنند لکثرت الاستعمال ت تیا توا تی تیا تین [illegible]
مهموز العین و مثال واوی از باب فعل یفعل الوءد زنده در گور
کردن و آواز سخت کردن وءد یئد وءدا فهو وائد وائدان وائدون
وائدة وائدتان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الامر منه [illegible] والنهی عنه [illegible]
الظرف منه [illegible] والآلة منه [illegible]
[illegible] افعل التفضیل منه [illegible]
[illegible] والمونث منه [illegible]
[illegible]
[illegible] **مهموز الفا**
و لفیف مقرون از باب فعل یفعل الاتی جا گرفتن
[illegible]
[illegible]

حرفیکه بالعد یاء التصغیر بود آنرا کسره دادند جُبَیّیٌ بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند جُبَیٌّ شد والمونث منه جُبَیَّةٌ جُبَیَّتَانِ
جُبَیَّاتٌ جُبَیِّیٌّ جُبَیِّیُوْنَ جُبَیِّیٌّ در اصل جُبِّیٌ بود ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت
یا جُبِیٌّ شد بر قیاس است باقی جُبَیَّا جمع تکسیر از آن جُبَیٌّ است جُبَیٌّ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جُبَییٌ بود حرف
اول مضموم است ثانی را فتح داده الف وحدان را حذف کردند جُبَیَّا شد جُبَیٌّ تصغیر
از آن جُبَیٌّ است جُبَیٌّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که جُبَیّ بود حرف اول مضموم است ثانی را فتح دادند و سوم جا
یاء التصغیر در آوردند جُبَیْئِیٌ شد ترا رسد که گوئی همزه مفتوح ماقبل او یای ساکن
مده زائده آن همزه را بیا بدل کردند جُبَیْیِیٌ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند جُبَیِّیٌ شد مهموز الفاء و ناقص
یائی از باب فَعَلَ یَفْعِلُ الاتیان آمدن تعلیل این باب مانند رَمَی یَرْمِی مثبت
اَتَی یَاْتِی اِتْیَاناً و اِتْیَاناً فهو آتٍ آتِیَانِ آتُوْنَ آتَاةٌ آتَاءٌ اُتَیٌّ اُتِیٌّ اتیاء اتیان
آتار اُتی اُوتِیَتْ آتِیَةٌ آتِیَتَانِ آتِیَاتٌ اَوَاتٍ اُتِیٌّ اُوَیْتِیَةٌ و اُتِیٌّ یُوتَی تیاناً
و اِیتَاناً فذاک مَاْتِیٌّ مَاْتِیَّانِ مَاْتِیُّونَ مَاْتِیَّةٌ مَاْتِیَّتَانِ مَاْتِیَّاتٌ مَاْتٍ [illegible]
لم یَاْتِ لم یُوْتَ لا یَاْتِی لا یُوْتَی لن یَاْتِیَ لن یُوْتَی الامر منه اِیْتِ لِیُوْتَ لِیَاْتِ
لِیُوْتَ والنهی عنه لا تَاْتِ لا تُوْتَ لا یَاْتِ لا یُوْتَ الظرف منه مَاْتَی مَاْتِیَانِ مَاتٍ
مُاَیْتِیٌ والالة منه مِیْتَی مِیْتَیَانِ مَاتٍ مُاَیْتِ مِیْتَاةٌ مِیْتَاتَانِ مَاتٍ مُاَیْتِیَةٌ
مِیْتَاءٌ مِیْتَاءَانِ مَاتِی مُاَیْتِیٌ افعل التفضیل منه آتَی آتِیَانِ آتُونَ اَوَاتٍ اُوَیْتٍ

سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَحَایِیْیُ شد بعده همزه واقع
شد بعد یا مده زائده آن همزه را بیا بدل کردند مَحَایِیْیُ شد بعده دو حرف از
یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَحَایِیُّ شد
مُحَيِّيٌّ تصغیر ازان مَحْيَاءٌ است مَحْيَاءٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر درآوردند حرفیکه ما بعد
یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل
کردند مُحَيْيِيْءٌ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود
اول را در دوم ادغام کردند مُحَيِّيْءٌ شد بعده همزه واقع شد بعد یاء مده زائده آن
همزه را بیا بدل کردند دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مُحَيِّيٌّ شد افعل التفضیل منه أَحْيَاءُ أَحْيَانِ أَحْيَيُونَ حَايَا
أُحَيِّيٌّ أَحَايَا جمع تکسیر ازان أَحْيَاءٌ است أَحْيَاءٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سوم جا
الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
أَحَايِئُ شد بعده قلب مکانی کرده همزه را بجای یا بردند و یا را بجای همزه
أَحَائِيُ شد بعده همزه مکسور واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیای مفتوحه
بدل کردند أَحَايِيُ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
أَحَايَا شد أُحَيِّيٌّ تصغیر ازان أَحْيَاءٌ است أَحْيَاءٌ اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر درآوردند

مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مجائی شد بعد قلب مکانی کرده همزه را
بجای یا بردند و یا را بجای همزه مجایی شد بعده همزه مکسوره واقع شد میان الف
و یا آن همزه بیاء مفتوحه بدل کردند مجایی شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح
آن یا را با الف بدل کردند مجایا شد مجیّئ تصغیر ازان مجیئ است مجیئ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح بعد یاء تصغیر را در آوردند
حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مجییئ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مجیّئ شد مجیئة مجیئتان مجا[illegible]
مجیئة مجایا جمع تکسیر ازان مجیئة است مجیئة اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مجائیة شد قلب مکانی
کرده همزه بجای یا بردند و یا را بجای همزه مجائیة شد بعده همزه مکسوره
واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیاء مفتوحه بدل کردند مجاییة شد بعده
یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مجایاة شد بعده تا وحدان را
حذف کردند مجایا گردید مجیّئة تصغیر ازان مجیئة است مجیئة اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه
مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مجییئة شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند یکی
حرف ازانشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مجیّئة شد مجیاء مجیاء [illegible]
مجیئی مجائی جمع تکسیر ازان مجیاء است مجیاء اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم

مُحَیِّیَة تصغیر از آن مُحْیِیَة است مُحْیِیَة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مُحْیِوَة بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح سوم
جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُحَیْیِوَة شد بعده
واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُحَیْیِیَة شد بعده دو حرف از یکجنس
بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مُحَیِّیَة شد
بعده یاء ثالث را حذف کردند مُحَیَّة شد و ترا رسد که گوئی همزه مفتوح ماقبل
او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند مُحَیِّیَة شد بعده یاء ثالث را حذف کردند
مُحَیِّة شد بعده کسره یا را بفتح بدل کردند برای مناسبت تاء تانیث مُحَیَّة شد
لم یَحْیِ در اصل یَحْیِیُ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم
کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف
کردند لم یَحْیِ شد و ترا رسد که گوئی همزه ساکن ماقبل او مکسور آن همزه را بیا بدل
کردند لم یَحْیِی شد بر همین قیاس است در صیغهای واحد معلوم و مجهول و در یَحْیِیْنَ و
و تَحْیِیْنَ الامر منه حِیْ حِیَا حِیُوا حِیِی حِیَا حِیْنَ حِیْ را از تَحْیِی بنا کردند
تاء که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند مهمان
باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد
التقاء ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف کردند حِیْ و ترا رسد که گوئی
همزه ساکن ماقبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند حِیِی شد تعلیل دوم حِیْ در اصل
تَحْیِی بود ماخوذ از تَحْیِی تاء که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف
ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه وصل مکسوره اولش

شد بر وزن مفعیل نزد بعضی ثانی افتاد لان الثانی زائدة والزائدة احق بالحذف
مجیئی شد بعده ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مجیئی شد بر وزن
مفعل و بر ینقیاس است در باقی مجایئی جمع تکسیر ازان مجیئی است مجیئی اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مجیوئ بود حرف
اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع
تکسیر بود آنرا کسره دادند مجایوئ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آنوا را بیا بدل
کردند مجاییئ شد و نزد بعضی همزه واقع شد بعد یاء مده زائده آن همزه را بیا بدل کردند
مجاییی شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اولرا در دوم ادغام کردند مجایّی
شد مجیّئی تصغیر ازان مجیئی است مجیئی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مجیوئ بود حرف اولرا ضم دادند ثانی را فتح سوم
جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مجیّیوئ شد
بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آنوا را بیا بدل کردند مجیّیئ شد بعده دو حرف از
یکجنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مجیّیئ
شد بعده یاء ثالث را حذف کردند مجیّئ شد مجیئیان مجیئیات مجایئی مجیئة مجائی
جمع تکسیر ازان مجیئة است مجیئة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مجیوئة بود حرف اول مفتوح است
ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مجایوئة شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو
را بیا بدل کردند مجاییئة شد و تاء وحدانرا حذف کردند مجایئی شد

همزه بجای یا بتحرز عن اجتماع الاعلالین جای شد بعده اعلال قاض کردند جاءٍ
شد جاءیان در اصل جایان بود یا واقع شد بعد الف اسم فاعل و در اصل بسلامت
نمانده است آن یا را بهمزه بدل کردند جاءِیان شد بعده دو همزه در یک کلمه
بهم آمدند یکی از ایشان مکسور بود ثانی را بیا بدل کردند جائیان شد یا قلب مکانی کردند
جاءُون در اصل جایُون بود یا واقع شد بعد الف اسم فاعل و در اصل بسلامت
نمانده است آن یا را بهمزه بدل کردند جاءِءُون شد بعده دو همزه در یک کلمه بهم
آمدند یکی از ایشان مکسور ثانی را بیا بدل کردند جاءِیُون شد بعده ضمه بر یا ثقیل
بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو
یا را حذف کردند جاؤُن شد تعلیل دوم جاؤُن در اصل جایِئُون بود قلب مکانی
کرده همزه را بجای یا آوردند و یا را بجای همزه جائیُون شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود
نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو
یا را حذف کردند جاؤُن شد جاءَةٌ جمع تکسیر از آن جاءٍ است جاءٍ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایئ بود
حرف اول مفتوح است ثالث را نیز فتحه دادند و در آخرش تا در آوردند الف وحدان را
حذف کردند جَیَأَةٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
جاءَةٌ شد جُیّاءٌ جمع تکسیر از آن جاءٍ است جاءٍ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایئ بود حرف اول را
ضم دادند ثالث را مشدد ساخته فتح دادند بعد مشدد الف جمع تکسیر در آوردند و الف
وحدان را حذف کردند جُیّاءٌ شد جُیَّئٌ جمع تکسیر از آن جاءٍ است جاءٍ

آدبون اُدَباء اُدَیب والمؤنث منه اُدبی اُدبیان اُدبیات اُدَب اُدَیبی

ماضی معلوم آدب آدبا آدبوا آدبت آدبتا آدبن آدبت آدبتما آدبتم آدبت آدبتما

آدبتن آدبت آدبنا ماضی مجهول اُودب اُودبا اُودبوا اُودبت اُودبتا اُودبن اُودبت اُودبتما اُودبتم

اُودبت اُودبتما اُودبتن اُودبت اُودبنا مضارع معلوم یادب یادبان یادبون تا آخر

مضارع مجهول یودب یودبان یودبون تا آخر الامر منه ایدب ایدبا ایدبوا

ایدبی ایدبا ایدبن ایدب را از تادب بنا کردند تا که علامت استقبال بود

آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود

همزهٔ وصل مکسور در اولش در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف

کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد ایدب گردید بعده همزه ساکن ماقبل او

مکسور آن همزه را بیا بدل کردند ایدب شد مهموز العین از باب فعَل یفعِل

الزئیر بانگ کردن شیر زأر یزأر زأرا فهو زائر زائران زائرون زائرة

زائرتان زائرات زوّار زُئّر زُؤّار زُؤّر زُؤّاران زُؤّار زُؤّر زوائر زائرة زائرتان

زائرات زوائر زُئّر زُیّر زیارة زوائر زئیر زئرا فذاک مزئر مزئران

مزئرون مزئرة مزئرتان مزئرات مزائر مزائیر مزئار مزئرة لم یزأر

لم یزأر لا یزأر لا یزأر لن یزأر لن یزأر الامر منه ازأر لتزأر لیزأر والنهی

عنه لا تزأر لا تزأر لا یزأر لا یزأر الظرف منه مزأر مزأران مزائر مزأر والاله منه

مزأر مزأران مزائر مزأرة مزأرتان مزائر مزأرة مزأرتان مزائر مزأار مزأاران مزائیر

مزائیر افعل التفضیل منه ازأر ازأران ازأرون ازائر ازاریر والمونث

منه زُئری زُئریان زُئریات زُئَر زُئریات الامر منه لیقدر

طیان طیات طوی طویتی ماضی معلوم طوی طویا طووا طویت طویتا طوین
طویت طویتما طویتم طویت طویتما طویتن طویت طوینا مانند خشی خشیا خشوا ماضی مجهول
طوی طویا طووا طویت طویتا طوین طویت طویتما طویتم طویت طویتما طویتن طویت
طوینا مانند خشی خشیا خشوا مضارع معلوم یطوی یطویان یطوون یطوی
یطویان یطوین تطوی تطویان تطوون تطوین تطویان تطوین اطوی
نطوی مانند یخشی یخشیان یخشون مضارع مجهول یطوی یطویان الخ مانند
یخشی یخشیان یخشون الامر منه اطو اطویا اطووا اطوی اطویا اطوین تعلیل
جمع تکسیر و تصغیر این باب مانند طوی یطوی ست مهموز الفا از باب فعل
یفعل الامر فرمودن امر یامر امرا فهو آمر آمران آمرون آمرة آمار
امر امر امراء امران ابار امور اومیر آمرة آمرتان آمرات اوامر
امر او میرة و امیر و مرامر فذاک مامور مامور مامور ان مامورون مامورة مامورتان
مامورات مامیر مامیر مامیرة وجه دوم مومیر مومیرة زیرا که هر جا که همزه
مفتوحه و ما قبل او مضموم باشد جایز است که آن همزه را بواو بدل کنند
دوا و صریح خوانند لم یامر لم یومر لا یامر لا یومر الظرف منه مامر مامران مامیر مامیر
وجه دوم مومیر و الالة منه میمر میمران مامیر مامیر وجه دوم مومیر میمیرة میمیرتان
مامیر مامیرة وجه دوم مومیرة میمار میماران مامیر مامیر افعل التفضیل منه آمر آمران
آمرون اوامر او مر و المونث منه امری امریان امریات
امر امری سی ماضی معلوم امر امرا امروا مانند نصر نصرا
نصروا الامر منه مر مرا مروا مری مرا مرن مر را از تا مر

وباهم آمدند نخستین حرف آن ازیشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طَیًّا از
شد بعده ضمه طا را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا طَیَّیَان شد بعده یا ثالث
را حذف کردند طَیَّان شد و بعضی یا ثالث را حذف نمیکنند طَیَّیَان مینویسند و بر قیاس
است طَیَّاتٌ طُوِیٌّ جمع تکسیر از آن طَیٌّ است طَیٌّ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طَوْیٌ بود حرف
اول مضموم است ثانی را فتحه دادند و الف وحدان را حذف کردند طُوًی شد
طُوَیِّیٌّ تصغیر از آن طَیٌّ است طَیٌّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که طَوْیٌ بود حرف اول مضموم است ثانی را فتحه دادند سوم
جا یاء تصغیر در آوردند طُوَیْیٌ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند طُوَیٌّ شد لفیف مقرون از باب
فَعَلَ یَفْعِلُ الطَّیُّ نوردیدن طَوَی یَطْوِی طَیًّا فهو طَاوٍ طَاوِیَانِ
طَاوُونَ طُوَاةٌ طَوَاةٌ طُوًّى طَیٌّ طَوًى طُوَّیٌ طَیَّانٌ طَوَاءٌ طَوْیٌ طُوَیٌّ طَاوِیَةٌ
طَاوِیَتَانِ طَاوِیَاتٌ طَوَاءٌ طُوَیٌّ طُوَیِّیَةٌ وطُوِیَ یُطْوَی طَیًّا فذاک مَطْوِیٌّ
مَطْوِیَّانِ مَطْوِیُّونَ مَطْوِیَّةٌ مَطْوِیَّتَانِ مَطْوِیَّاتٌ مَطَاوِی مُطَیٌّ مُطَیِّیَةٌ لم یَطْوِ لم یُطْوَ
لا یَطْوِی لا یُطْوَی لن یَطْوِیَ لن یُطْوَی الامر منه اِطْوِ لِتَطْوِ لِیَطْوِ لِیُطْوَ والنهی عنه لا تَطْوِ
لا تُطْوَ لا یَطْوِ لا یُطْوَ الظرف منه مَطْوًی مَطْوَیَانِ مَطَاوٍ مُطَیٌّ والالة منه مِطْوًی
مِطْوَیَانِ مَطَاوٍ مُطَیٌّ مِطْوَاةٌ مِطْوَاتَانِ مَطَاوٍ مُطَیْمِیَةٌ
مِطْوَاءٌ مِطْوَاءَانِ مَطَاوِی مُطَیِّیٌّ افعل التفضیل منه
اَطْوَی اَطْوَیَانِ اَطْوَوْنَ اَطَاوٍ اُطَیْوٍ والمؤنث منه طُیَّی

۲ بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح ان یا را بالف بدل کردند طوی شد

آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند
مَطَاوِيْ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند مَطَاوِيّ شد مُطَيّ تصغیر ازان مِطْوَاءٌ است مِطْوَاءٌ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِطْوَايٌ بود حرف اول را
ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا
کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُطَيْوِيٌ شد
بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مُطَيْوِيٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را
یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُطَيِّيٌ شد بعده هر دو یا آخر حذف کردند مُطَيٌّ
شد فعل التفضیل منه أَطْوَى أَطْوَيَانِ أَطْوَوْنَ أَطَاوٍ أُطَيٌّ تعلیل أَطْوَى مانند
أَرْمَى است أَطْوَيَانِ بر اصل خود است تعلیل أَطْوَوْنَ مانند أَرْمَوْنَ تعلیل أَطَاوٍ
مانند أَرَامٍ است أُطَيٌّ تصغیر ازان أَطْوَى است أَطْوَى اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که أَطْوَيُ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را
فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند أُطَيْوِيٌ
شد بعده ضمه بر یاء ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند عوض او تنوین در آخر
در آوردند أُطَيْوٍ شد و نزد بعضی ادغام میکنند و أُطَيٌّ میگویند والمؤنث منه طُوْبَى
طُوْبَيَانِ طُوْبَيَاتٌ طُوَى طُوَيَّى طُيَّى در اصل طُوْيَى بود واو و یا بهم آمدند نخستین حرف
از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُيَّى شد بعده ضمه را بکسره
بدل کردند از جهت مناسبت یا طِيَّى شد طِيَّيَانِ در اصل طُوْيَيَانِ بود واو و یا

وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند و ثالث را بشد و ستا فتح الف دادند و وحدانرا
حذف کردند طَوِیّ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند طَوًی شد طُوَیَّة تصغیر از آن طاویة
است طاویة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند
ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یاء تصغیر درآوردند
طُوَیْوِیَة شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام
کردند طُوَیِّیَة شد بعده یا ثالث را حذف کردند طُوَیَّة شد مَطْوِیّ مَطْوِیّان مَطْوِیُّون
مَطَاوِیّ مُطَیْوِیّ مَطْوِیّ در اصل مَطْوُوْیٌ بود واو و یا بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن
بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند مَطْوُیّ شد بعده ضمه واو بکسره بدل کردند از جهت
مناسبت یا مَطْوِیّ شد بر قیاس سهت باقی مَطَاوِیّ جمع تکسیر از آن مَطْوِیّ
است مَطْوِیّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مَطْوُوْیٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز مفتوح دادند سوم
جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَطَاوِوْیٌ
شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَطَاوِیْیٌ شد بعده دو
حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَطَاوِیٌّ
شد و تنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف مَطَاوِیّ شد مُطَیْوِیّ تصغیر از آن
مَطْوِیّ است مَطْوِیّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مَطْوُوْیٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر
درآوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُطَیْوِوْیٌ شد بعده واو

اول فتح ثالث را ضم دادند بعد ثالث واو مسکونه را اورده الف وحدانرا حذف
کردند طُوِیٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود
واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند طُوِیٌّ شد بعده واو را بکسره بدل کردند
از جهت مناسبت یا طِوِیٌّ ونزد بعضی ضمه طا را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت
مابعد طِوِیٌّ شد طُوَیٌّ تصغیر ازان طاوٍ است طاوٍ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند سوی اصلش که طَاوِیٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی
قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سیوم جا یای تصغیر در آوردند طُوَیوِیٌ
شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف ازایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را
یا ادغام کردند طُوَیِّیٌ شد بعده یا ثالث را حذف کردند طُوَیٌّ شد و نزد بعضی
اعلال طُوَیْوٍ از جانب آخر مکنند بدین طریق که ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند طُوَیٍّ شد بعده واو و یا
بهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند
طُوَیٌّ شد مکبر یا طَاوٍ وِیَّه طَاوِیَان طَاوُون یا طواءٍ طُوِیٌّ طُوَیَّةٌ طواءٍ جمع تکسیر ازان
طاوِیَه است طاویه اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف
اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سیوم جا الف جمع
تکسیر در آوردند و تاء وحدان را حذف کردند طَوَاوِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند طواوٍ شد بعده
واو واقع شد بعد الف زائده آنواو را بهمزه بدل کردند طواءٍ شد طُوَیٌّ جمع
تکسیر ازان طاویه است طاویه اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا

کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند طُوًی شد طُوِیّ جمع تکسیر آن
طاوی است طاوی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که طاوِی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را سکون ساخته الف وحدان را
حذف کردند طُوْی شد بعده واو و یا باهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را
یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُیّ شد بعده ضمه طا را بکسره بدل کردند بجهت مناسبت
یا طِیّ شد طُوًی جمع تکسیر از آن طاوٍ است طاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوِی بود حرف
اول را ضم دادند ثالث را فتح در آخرش الف ممدوده دادند و الف وحدان را
حذف کردند طُوَیاء شد طِیّان جمع تکسیر از آن طاوٍ است طاوٍ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوِی بود حرف
اول را ضم دادند و ثالث را سکون ساخته در آخرش الف و نون در آوردند الف وحدان را
حذف کردند طُوْیان شد بعده واو و یا باهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند
و یا در یا ادغام کردند طُیّان شد بعده ضمه طا را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا
طِیّان شد طِواء جمع تکسیر از آن طاوٍ است طاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوِی بود حرف اول را
کسره دادند ثالث را فتح بعد حرف ثالث الف جمع تکسیر در آوردند الف وحدان را حذف
کردند طِوایٌ شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد الف زائده آن یا را بهمزه بدل
کردند طِواءٌ شد طُوِیّ جمع تکسیر از آن طاوٍ است طاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوِی بود حرف

اُطْوِي نَطْوِي تا يَرمي است مضارع مجهول يُطْوَى يُطْوَيَانِ يُطْوَوْنَ تُطْوَى تُطْوَيَانِ
يُطْوَيْنَ تُطْوَى تُطْوَيَانِ تُطْوَوْنَ تُطْوَيْنَ تُطْوَيَانِ تُطْوَيْنَ اُطْوَى نُطْوَى مانند
يُرمى يُرميان است الامر منه اِطْوِ اِطْوِيَا اِطْوُوا اِطْوِي اِطْوِيَا اِطْوِينَ اسم فاعل طاوٍ
طاوِيَانِ طاوُونَ طاوٍ در اصل طاوِيٌ بود ضمه بر يا ثقيل بود انداختند التقاء ساکنين
شد ميان يا و تنوين يا را حذف کردند طاوٍ شد طاوِيَانِ بر اصل خود است
طاوُونَ در اصل طاوِيُونَ بود ضمه بر يا ثقيل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد
از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنين شد ميان يا و واو يا را حذف کردند طاوُونَ
شد باقی بر اصل خود است طُوَاةٌ جمع تکسير از ان طاوٍ است طاوٍ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسير کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوِيٌ بود حرف
اول مفتوح است ثالث را فتحه دادند و در آخرش تا در آوردند الف وحدان را حذف
کردند طُوَيَةٌ شد بعده يا متحرک ما قبل او مفتوح آن يا را با الف بدل کردند طُوَاةٌ شد
بعده فتح طا را بضمه بدل کردند تا مشتبه نشود بصلوة وقناة که مفرد اند طُوَاةٌ شد طُوَّاءٌ جمع
تکسير از ان طاوٍ است طاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسير کنند رد
کردند بسوی اصلش که طاوِيٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساختند فتح دادند
بعد حرف مشدد الف جمع تکسير در آوردند الف وحدان را حذف کردند طُوَّايٌ شد بعده يا واقع
شد بعد از الف زائده آن يا را بهمزه بدل کردند طُوَّاءٌ شد طُوًّى جمع تکسير از ان طاوٍ
است طاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسير کنند رد کردند بسوی
اصلش که طاوِيٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساختند فتح دادند الف وحدان
حذف کردند طُوَّيٌ شد بعده يا متحرک ما قبل او مفتوح آن يا را با الف بدل کردند

ولیت ولیتا ولین ولیت ولیتا ولیتم ولیت ولیتا ولیتن ولیت ولینا مانند خشی
آه مضارع معلوم یلی یلیان یلون تلی تلیان یلین تلون تلین تلیان تلین
الی ایلی مضارع مجهول یولی یولیان یولون تولی تولیان یولین تولی تولیان
تولون تولین تولیان تولین اولی تولی ودرحق تعلیل وتصریف مانند یقی
یقیان ویوقی یوقیان است الی آخره تعلیل اسم فاعل واسم مفعول وظرف
واسم آله واسم تفضیل مانند وقی یوقیان است الامر منه لیا لوا لی لیا لین لفیف
مقرون از باب فعل یفعل الطی درنوردیدن وانباشتن وگرسنگی کشیدن
طوی یطوی طیا فهو طاو طاویان طاوون طواة طواء طوی طویا طیان
طواء طوی طوی طاویة طاویتان طاویات طواء طوی طویة وطوی
یطوی طیا فذاک مطوی مطویان مطویون مطویة مطویتان مطویات مطاو
مطی مطیة لم یطو لم یطو لا یطوی لا یطوی لن یطوی لن یطوی الامر منه اطو
لتطو لیطو لیطو والنهی عنه لا تطو لا تطو لا یطو لا یطو الظرف منه مطوی مطویان
مطاو مطی والالة منه مطوی مطویان مطاو مطی مطواة مطواتان مطاو مطیة
مطواء مطواءان مطاو مطی افعل التفضیل منه اطوی اطویان اطوون اطاو
اطی والمؤنث منه طیی طییان طیات طوی طویی ماضی معلوم طوی طویا طووا
طوت طوتا طوین طویت طویتما طویتم طویت طویتما طویتن طویت طوینا مانند
رمی رمیا الخ ماضی مجهول طوی طویا طووا طویت طویتا طوین طویت طویتما طویتم
طویت طویتما طویتن طویت طوینا مانند رمی رمیا الخ مضارع معلوم یطوی یطویان
یطوون تطوی تطویان یطوین تطوی تطویان تطوون تطوین تطویان تطوین

وُجُوا شد باقی بر اصل خود ماند تعلیل وُجُوا مجهول نیز چون تعلیل وُجُوا معلوم
مضارع معلوم یوجی یوجیان یوجون توجی توجیان یوجین توجی توجیان توجون
توجین توجیان توجین اوجی نوجی مضارع یوجی یوجیان یوجون توجی توجیان
یوجین توجی توجیان توجون توجین توجیان توجین اوجی نوجی تعلیل مانند تجنی است
تعلیل اسم فاعل و اسم مفعول و ظرف و آله و اسم تفضیل هم چون باب رمی یرمی است
الامر منه ایج ایجیا ایجوا ایجی ایجیا ایجین ایجر را از توجی بنا کردند تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مفتوح بود همزه وصل بکسر اولش
درآوردند امر سمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف
علة شد اوج گردید بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند ایج شد
لفیف مفروق از باب فَعَلَ یَفْعِلُ الوَلْی نزدیک شدن و حاکم شدن و الولایة
یاری کردن و والی شدن وَلِیَ یَلِی وَلْیًا و وِلایةً فهو والٍ والیان والون وُلاةٌ
وُلّاءٌ و وُلّی وَلْیَا وُلْیَان وِلاءٌ وُلِیٌّ اوالٍ والیةٌ والیتان والیاتٌ اوالٍ و
اوْلِیَةٌ و وُلِیَ یُولی وَلْیًا و وِلایةٌ فذاک مَوْلیٌّ مولیّان مولیّون مولیّة مولیّتان
مولیّات موالٍ مُوَیْلیٌّ مُوَیْلِیَة لم یَلِ لم یُولَ لا یَلِی لا یُولی لن یَلی لن یُولی الامر منه
لِ لِتُوْلَ لِیَلِ لِیُولَ والنهی عنه لا تَلِ لا تُولَ لا یَلِ لا یُولَ الظرف منه مَولًی مَولیان مَوالٍ
مُوَیْلٍ والآلة منه مِیلًی مِیلیان مَوالٍ مُوَیْلٍ میلاةٌ میلاتان موالٍ مُوَیْلیةٌ میلاءٌ
میلاءان موالٍ مُوَیْلیٌّ افعل التفضیل منه اَوْلی اَوْلیان اَوْلون اَوالٍ اُوَیْلٍ
والمؤنث منه وُلْیی وُلْیَیان وُلْیَیاتٌ وُلًی وُلَیّی ماضی معلوم وَلِیَ وَلِیا وَلُوا وَلِیَتْ وَلِیتا
وَلِینَ وَلِیتَ وَلِیتُما وَلِیتُم وَلِیتِ وَلِیتُنَّ وَلِیتُ وَلِینا ماضی مجهول وُلِیَ وُلِیا وُلُوا

وقیان شد وقیات در اصل وقییات بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک
حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
وقیات شد وقی جمع تکسیر ازان وقیی است وقیی اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع بکسیر کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتحه دادند و الف وحدان را حذف
کردند وقیی شد بعده یا متحرک ما قبل مفتوح آن یا را بالف بدل کردند وقی شد وقیی
تصغیر ازان وقیی است وقیی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف
اول مضموم است ثانی را فتحه دادند سیوم جا یای تصغیر درآوردند وقییی شد بعده دو
حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند وقیّی شد
لفیف مفروق از باب فَعِلَ یَفْعَلُ الوجی سوده شدن سم ستور
وَجِیَ یَوْجَی وَجًی فهو وَجٍ و اَجِیان و اَجُون و جاة و جاء و جی وجی و جیاء
و جیان و جاء وجی اوجی و اجیه و اجیتان و اجیات اواج وجی اوجیه
و وجی یوجی وجیا فذاک موجی موجیان موجیون موجیه موجیتان موجیات
مواجی موجی موجیه لم یوج لم یوج لا یوجی لا یوجی لن یوجی لن یوجی الامر منه
ایج لتوج لیوج لیوج والنهی عنه لا توج لا توج لا یوج لا یوج الظرف منه موجی موجیان مواج
موجیج والالة منه میجی میجیان مواج میجاه میجاتان مواج موجیه میجا میجاان مواج
موجی افعل التفضیل منه اوجی اوجیان اوجون اواج اوجیج والمونث منه وجیی وجیان
وجیا وجی وجیی ماضی معلوم وجی وجیا وجوا وجیت وجیتا وجیتم وجیت وجیتما وجیتن
وجیت وجیتما وجینا وجوا در اصل وجیوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند

اول را در سوم ادغام کردند مواقی شد مُوَیْقِی تصغیر از ان میقاء است میقاء اسم
مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که موقامی بود حرف
اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود
آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُوَیْقِی شد بعده
دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُوَیْقِی
شد افعل التفضیل منه اَوْقَی اَوْقَیَانِ اَوْقَوْنَ اَوَاقٍ اُوَیْقٍ اَوْقَوْنَ در اصل اَوْقَیُوْنَ
بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد
میان الف و واو الف را حذف کردند اَوْقَوْنَ شد اَوَاقٍ جمع تکسیر از ان اَوْقَی
است اَوْقَی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که اَوْقَی بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَوَاقِی شد ضمه بر یا
ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند وعوض او تنوین در آخرش در آوردند اَوَاقٍ
شد اُوَیْقٍ تصغیر از ان اَوْقَی است اَوْقَی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که اَوْقَی بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا
یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اُوَیْقِی شد بعده
ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند وعوض او تنوین در آخرش
در آوردند اُوَیْقٍ شد و المؤنث منه وُقْیَی وُقْیَیَانِ وُقْیَیَاتٌ وُقًی وُقَیّی وُقَیَّانِ
در اصل وُقَیْیَان بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را [illegible]
ما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند وُقَیَّان

ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُوَیْقٍ شد مِیقاةٌ مِیقاتان مواق
مُوَیْقِیَة میقاة در اصل مِوْقِیَة بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن را بیا بدل کردند مِیقِیَة
شد بعده یا متحرک ماقبل او مکسور آن یا را با الف بدل کردند میقاة شد میقاتان در اصل
موقیتان بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند میقاتان شد بعده یا متحرک
ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند میقاتان شد مواق جمع تکسیر از ان میقاة است
میقاة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که موقیة بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد
الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند تا ر وحدان را حذف کردند مواقی شد بعده ضمه بر
یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مواق
شد مُوَیْقِیَة تصغیر از ان میقاة است میقاة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که موقیة بود حرف اول را ضمه دادند
ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آن را کسره دادند
مُوَیْقِیَة شد میقاء میقاءان مواقی مُوَیْقِی میقاء در اصل موقای بود واو ساکن ماقبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند میقای شد بعده یا واقع شد بعد الف زائده آن یا
را بهمزه بدل کردند میقاء شد بر قیاس است میقاءان مواقی جمع تکسیر از ان میقاء
است میقاء اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که موقای بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را
بیا بدل کردند مواقی شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک

نیز فتحه دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
مواقوتة شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مواقیتة شد بعده دو
حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مواقی
شد مویقیة تصغیر آن موقیة است موقیة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که موقویة بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سیوم جا
یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مویقویة شد بعده
واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مویقییة شد بعده دو حرف از یکجنس بهم
آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مویقیة شد موقیة موقیتان
موقیات مواقی مویقیة مواقی جمع تکسیر از آن موقیة است موقیة اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که موقویة بود حرف اول مفتوح
است ثانی نیز فتحه دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند مواقویة شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مواقیة
شد بعده تاء وحدان را حذف کردند مواقی شد مویقیة تصغیر آن موقیة است
موقیة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که موقویة بود حرف
اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سیوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مویقویة
شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مویقییة شد بعده دو حرف از یکجنس
بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مویقیة شد الامر منه ق قیا
قوا قی قیا قین [illegible] از تقی تقیان تقون تقین
تقیان تقین [illegible] بنا کردند تا که علامت استقبال [illegible]

[illegible]

بدل کردند وقائر شد وُقِّی جمع تکسیر از ان وَاقٍ است وَاقٍ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که وَاقِی بود حرف اول را ضم دادند
ثالث را مشدد ساختند فتحه دادند و الف وحدان را حذف کردند وُقَّی شد بعده یا متحرک
ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف
کردند وُقًّی شد وُقِّیٌ جمع تکسیر از ان وَاقٍ است وَاقٍ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که وَاقِی بود حرف اول را ضم
دادند ثالث را مسکون ساختند الف وحدان را حذف کردند وُقْیٌ شد وقیاءٌ و وقیانٌ
مانند ضربٌ ضرباءٌ ضربانٌ است اما بسوی اصل و سکیند وقاءٌ جمع تکسیر از ان وَاقٍ است
وَاقٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که وَاقِی بود حرف اول را کسره دادند ثالث را فتحه بعد ثالث الف جمع
تکسیر در آوردند الف وحدان را حذف کردند وقائی شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد الف
زائده آن یا را بهمزه بدل کردند وقاءٌ شد وُقِّیٌ جمع تکسیر از ان وَاقٍ است وَاقٍ اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که وَاقِی بود حرف اول و ثالث را ضم دادند بعد ثالث واو مسکونه در آوردند الف
وحدان را حذف کردند وُقُوْیٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین ازیشان ساکن بود
واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند وُقُیٌّ شد بعده ضمه قاف را بکسره بدل کردند
از جهت مناسبت یا وُقِیٌّ شد اُوَیْقٍ تصغیر از ان وَاقٍ است وَاقٍ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که وَاقِی بود حرف اول را
ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یاء تصغیر

بود انداختند یَقِیُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یَقِیَ شد بر یا ثقیل است

باقی یَقِیُوْنَ در اصل یَقْیُوْنَ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده ما قبلش دادند بعد از سلب

حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یَقُوْنَ شد یَقِیْنَ در اصل یَقْیِیْنَ بود

ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل او دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو

یا را حذف کردند یَقُوْنَ شد تَقِیْنَ در اصل تَقْیِیْنَ بود کسره بر یا ثقیل بود انداختند التقاء

ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حذف کردند تَقِیْنَ شد تَقِیَانِ تَقِیْنَ اِتَّقِیْ اِتَّقِیْ

یُوْقِیْ یُوْقِیَانِ بر اصل خود ماندند یُوْقَوْنَ در اصل یُوْقَیُوْنَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن

یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند یُوْقَوْنَ

شد تُوْقَوْنَ مانند یُوْقَوْنَ است تُوْقَیْنَ در اصل تُوْقَیِیْنَ بود یا متحرک ما قبل او

مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف

کردند تُوْقَیْنَ شد باقی بر اصل خود اند تعلیل وَاقٍ مانند رَامٍ است وَاقِیَانِ بر اصل خود

است وَاقُوْنَ مانند رَامُوْنَ است وُقَاةٌ جمع تکسیر از آن وَاقٍ است وَاقٍ اسم واحد آن بود

چون خواستند که اسم واحد از جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که وَاقِیٌ بود حرف اول مفتوح

بود ثالث را متحد دادند تا در آخرش در آورده الف واحد را حذف کردند وُقَیَةٌ شد یا متحرک

ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند وُقَاةٌ شد بعده فتحه واو را به ضمه بدل کردند تا ملتبس

نشود بصلوة وَقَنَاةٌ که مفرد اند وُقَاةٌ شد وُقَاءٌ جمع تکسیر از آن وَاقٍ است وَاقٍ اسم واحد آن

بود چون خواستند که اسم واحد از جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که وَاقِیٌ بود حرف اول را

ضم دادند ثالث را متحد فتحه دادند بعد از مشد الف جمع تکسیر در آورده الف را

حذف کردند وُقَائِیُ شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده اعتبار به همزه

واقیان واقون وقاة وقاه وقی وقیا وقیان وقاه وقی اوق واقیة واقیتان
واقیات اواق اواقی اوقیه وقی یوقی وقیا وقایة فذاک موقی موقیان موقون
موقیة موقیتان موقیات مواق موقی موقیة لم یق لم یوق لا یقی لا یوقی لن یقی
لن یوقی الامر منه ق لتوق لیق لیوق والنهی عنه لا تق لا توق لا یق لا یوق
الظرف منه موقی موقیان مواق موقی والآلة منه میقی میقیان مواق میقاة
میقاتان مواق موقیة میقاء میقاءان مواقی موقی افعل التفضیل منه اوقی
اوقیان اوقون اواق اوقی والمونث منه وقیی وقییان وقییات وقی وقیی
ماضی معلوم وقی وقیا وقوا وقت وقتا وقین وقیت وقیتما وقیتم وقیت
وقیتما وقیتن وقیت وقینا ماضی مجهول وقی وقیا وقوا وقیت وقیتا
وقین وقیت وقیتما وقیتم وقیت وقیتما وقیتن وقیت وقینا مضارع معلوم
یقی یقیان یقون تقی تقیان یقین تقی تقیان تقون تقین تقیان تقین
اقی نقی مضارع مجهول یوقی یوقیان یوقون توقی توقیان یوقین توقی
توقیان توقون توقین توقیان توقین اوقی نوقی وقی وقیا مانند رمی
رمیا وقوا در اصل وقیوا بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند وقوا شد وقت وقتا
مانند رمت رمتا وقین تا آخر بر اصل خود است وقی وقیا بر اصل خود اند وقوا در
اصل وقیوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده ما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء
ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند وقوا شد باقی بر اصل خود اند
یقی در اصل یوقی بود واو واقع شد میان یا مفتوحه و کسره لازمی نقل بود

ترخوان ترخون ترخو ترخوان ترخون ترخين ترخوان ترخون ارخو نرخو مضارع
مجهول يرخى يرخيان يرخون ترخى ترخيان يرخين ترخى ترخيان ترخون ترخين
ترخيان ترخين ارخى نرخى ناتندو عاية عو ناقص يائى ازباب فَعَلَ يَفْعَلُ الرعى
چريدن وچرانيدن ونگهداشتن رعى يرعى رعيا فهو راع رعيان رعون رعاة رعاء
رعى رعيان رعاة رعى روايع راعية راعيتان راعيات رواع رعى ورعية
ورعى يرعى رعيا فذاك مرعى مرعيان مرعيون مرعية مرعيتان مرعيات
مراعى دمرعى مرعية لم يرع لم يرعو لا يرعى لا يرعى لن يرعى لن يرعى الامر منه
ارع لترع ليرع ليرعو والنهى عنه لا ترع لا ترعو لا يرع لا يرع الظرف منه مرعى مرعيان
مراع مرعى والالة منه مرعى مرعيان مراع مرعاة مرعاتان مراع مرعية مرعاة
مرعاتان مراعى مرعى افعل التفضيل منه ارعى ارعيان ارعون اراع ارعى والمونث
منه رعيى رعيان رعيات رعى رعى ماضى معلوم رعى رعيا رعوا رعت رعتا رعين
رعيت رعيتما رعيتم رعيت رعيتما رعيتن رعيت رعينا ماضى مجهول رعى رعيا رعوا
رعيت رعيتا رعين رعيت رعيتما رعيتم رعيت رعيتما رعيتن رعيت رعينا تعليل
ماضى معلوم ومجهول مانند رمى يرمى است مضارع معلوم يرعى يرعيان يرعون ترعى
ترعيان يرعين ترعى ترعيان ترعون ترعين ترعيان ترعين ارعى نرعى مضارع
مجهول يرعى يرعيان يرعون ترعى ترعيان يرعين ترعى ترعيان ترعون ترعين
ترعيان ترعين ارعى نرعى تعليل مضارع معلوم ومجهول مانند خشى يخشى
است الامر منه ارع ارعيا ارعوا ارعى ارعيا ارعين لفيف مفروق
ازباب فَعَلَ يَفْعِلُ الوقى والوقاية نگهداشتن وقى يقى وقيا ووقاية فهو واق

خشيات خشي خشيء ماضي معلوم خشي خشيا خشوا خشيت خشيتا خشين خشيت خشيتما خشيتم
خشيت خشيتما خشيتن خشيت خشينا خشوا وصل خشيوا بود ضمه يا ثقيل بود نقل کرده
بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنين شد ميان یا و واو یا را حذف کردند خشوا
شد و باقي تمام بر اصل خود اند و همبرين قياس است مجهول صرف اين باب مانند
رضي يرضي است و تعليل مانند رمي يرمي است الامر منه اخش اخشيا اخشوا اخشي
اخشيا اخشين

ناقص واوي از باب فعل يفعل الرخو سست شدن رخو

يرخو رخوا فهو راخ راخيان راخون راخاة راخاتان راخيات رخي رخيا رخوا رخوان رخاة
رخي رخيخ راخية راخيتان راخيات رواخ رخي رخية رخي يرخي رخوا فذاك
مرخو مرخوان مرخوون مرخوة مرخوتان مرخوات مراخي مريخي مريخية لم يرخ لم يرخ
لا يرخوا لا يرخى لن يرخو لن يرخى الامر منه ارخ ليرخ ليرخ والنهي عنه لا ترخ لا ترخ
لا يرخ لا يرخ الظرف منه مرخي مرخيان مراخ مريخ والالة منه مرخي مرخيان مراخ مريخ
مرخاة مرخاتان مراخ مريخية مرخاء مرخاوان مراخي مريخي افعل التفضيل منه ارخى
ارخيان ارخون اراخ اريخ والمونث منه رخيى رخييان رخيات رخي رخي ماضي
معلوم رخو رخوا رخوت رخوتا رخون رخوت رخوتما رخوتم رخوت رخوتما رخوتن
رخوت رخونا رخوا در اصل رخووا بود ضمه بر واو ثقيل بود انداختند التقاء ساکنين شد
ميان هر دو واو واو اول را حذف کردند رخوا شد باقي تمام صيغها بر اصل خود اند ماضي
مجهول رخي رخيا رخوا رخيت رخيتا رخين رخيت رخيتما رخيتم رخيت رخيتما رخيتن
رخيت رخينا تعليل اين مانند دعي دعيا است تا آخر و تمام تعليلهاي اين باب مانند دعا
يدعو است مضارع معلوم يرخو يرخوان يرخون ترخو ترخوان يرخون

متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند رُضیّان ر[illegible] رُضیّات در اصل رُضوِیات بود واو را یا کردند لاطراد
الباب رُضیّات شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را
نقل کرده بما قبل دادند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند رُضیّات شد
رُضیّ جمع تکسیر از آن رَضیّ است رَضیّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم بود ثانی را مفتوح واو و الف و صاد را حذف کردند
رُضَی شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند رُضَی
شد رُضَیّ تصغیر از آن رُضَیّ است رُضَیّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که رُضَوِی بود حرف اول مضموم بود ثانی را فتح
دادند سوم جای یا تصغیر درآوردند رُضَیوی شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند
نخستین ساکن واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند رُضَیّ شد ناقص یائی از باب
فَعِلَ یَفعَلُ الخشی ترسیدن خَشِیَ یَخشَی خَشیاً فهو خاشٍ خاشیان خاشون خاشیة خاشیتان خاشیات
خُشِیَ یُخشَی خَشیاً فذاک مخشیّ مخشیّان مخشیّون مخشیّة مخشیّتان مخشیّات
خُوشِیَ خُشّ خاشیة خاشیتان خاشیات خُوَیشٍ خُوَیشیة [illegible]
مخاشٍ و مخاشی مخیشیة لم یخشَ لم یخشیا لا یخشی لا یخشی لن یخشی لن یخشی الله
اِخشَ لیخشَ لیخشین لیخشَ والنهی عنه لا تخشَ لا تخشَ لا یخشَ لا یخشَ الظرف منه مَخشی
مَخشیان مخاشٍ مُخَیشٍ و الآلة منه مِخشی مِخشیان مخاشٍ مُخَیشی مِخشاة مِخشاتان
مخاشٍ مُخَیشیة مِخشار مِخشاران مخاشی مُخَیشی افعل التفضیل منه
اَخشی اَخشیان اَخشون اخاشٍ اُخَیش و المؤنث منه خُشیی خُشیَیان

بود واو بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضی
شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند ارضی شد ارضیان در
اصل ارضوان بود واو بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند ارضیان شد ارضون در اصل ارضوون بود واو بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیون شد بعده یا متحرک ماقبل
او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف
کردند ارضون شد اراض جمع تکسیر از ان ارضی است ارضی اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که ارضو بود حرف اول
مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود
آنرا کسره دادند اراضو شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند اراضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند عوض او
تنوین در آخرش در آوردند اراض شد اریض تصغیر از ان ارضی است ارضی اسم مکبر
بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که ارضو بود حرف اول
ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند
اریضو شد بعده واو واقع شد بر طرف پیش از و ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اریضی
شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند عوض او تنوین در آخرش
در آوردند اریض شد والمونث منه رضی رضیان رضیات رضی رضیة رضیتی در اصل
رضوی بود واو را یا کردند بطرد الباب رضیی شد رضیان در اصل رضویان
بود واو را یا کردند بطرد الباب رضییان شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند

مراضی شد بعده ضمه بر یاء ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا
حذف کردند مراض شد مریض تصغیر از ان مرضی است مرضی اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضو بود حرف اول را ضم دادند ثانی را
فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مریضو
شد بعده واو واقع شد فصاعد ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مریضی شد
بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا حذف کردند
مریض شد مرضاة مرضاتان مراض مریضة مرضاة در اصل مرضوة بود واو بود
در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضیة شد بعده
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مرضاة شد مرضاتان در اصل
مرضوتان بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل و ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند مرضیتان شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مرضاتان شد
مراض جمع تکسیر از ان مرضاة است مرضاة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضوة بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مراضوة شد بعده واو واقع شد
فصاعد ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مراضیة شد بعده تاء وحدان حذف کردند مراضی
شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مراض شد مریضة
تصغیر از ان مرضاة است مرضاة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مرضوة بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای
تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مریضوة شد

و اورا بیا بدل کردند مرضیان شد مراض جمع تکسیر ازان مرضی است مرضی اسم و صف
بود چون خواستند که اسم وصف را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضو بود حرف اول
مفتوح است ثانی را کسر دادند سوم با الف جمع تکسیر دادند حرفی که بعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند مراضو شد بعده واو واقع شد بعد کسره ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند مراضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند مراض شد مریض تصغیر ازان مرضی است مرضی اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضو بود حرف اول
را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر دادند حرفی که بعد یای تصغیر بود آنرا
کسره دادند مریضو شد بعده واو واقع شد بعد کسره ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند مریضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند مریض شد والله اعلم منه مرضی مرضیان مراض مریض مرضی در اصل
مرضو بود واو در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند مرضی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مرضی شد مرضیان در اصل مرضوان بود
واو در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آنرا بیا بدل کردند مرضیان شد
مراض جمع تکسیر ازان مرضی است مرضی اسم وصف بود چون خواستند که اسم وصف را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضو بود حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف
جمع تکسیر دادند حرفی که بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مراضو شد بعده
واو واقع شد بعد کسره ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مراضی

وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رِضْوٌ
بود حرف اول را ضم دادند ثالث را سکون ساختند در آخرش الف و نون مزید ثان
در آورده الف وحدان را حذف کردند رُضْوان شد رِضا جمع تکسیر از ان راضٍ است
راضٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که راضِوٌ بود حرف اول را کسره دادند ثالث را فتح بعد ثالث الف جمع تکسیر در آورده
الف وحدان را حذف کردند رِضاوٌ شد بعده واو واقع شد و ما قبل او ضمه نبود آن
واو را بیا بدل کردند رِضایٌ شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا
را بهمزه بدل کردند رِضاءٌ شد رُضِیٌّ جمع تکسیر از ان راضٍ است راضٍ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که راضِوٌ بود حرف
اول و ثالث را ضم دادند بعد ثالث واو سکون در آورده الف وحدان را حذف کردند
رُضُوْوٌ شد بعده واو واقع شد در اسم متمکن بر طرف پیش از وی ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند رُضُوْیٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن واو را یا کردند و یا را در
یا ادغام کردند رُضُیٌّ شد بعده ضمه ضاد را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا رُضِیٌّ
شد و نزد بعضی ضمه را را نیز بکسره بدل کردند از جهت مناسبت ما بعد رِضِیٌّ شد رُوَیْضٍ
تصغیر از ان راضٍ است راضٍ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که راضِوٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوح
بدل کردند سوم جای یای تصغیر در آوردند رُوَیْضِوٌ شد بعده واو واقع شد در منتهی بر طرف
ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُوَیْضِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند رُوَیْضٍ شد رَاضِیَةٌ رَاضِیَتَانِ

شد بعده واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند رُضاء شد بعده فتح
را را بالضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصلوة و قناة که مفرد اند رُضاة شد رُضاة جمع
تکسیر است از راضی است راضی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که راضو بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساختند فتح
دادند بعد از مشدد الف جمع تکسیر در آوردند الف وحدان را حذف کردند رُضّاو شد
بعده واو واقع شد و ضاعد ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُضّای شد بعده
یا واقع شد بطرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند رُضّاء شد رُضّی
جمع تکسیر است از راضی است راضی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که راضو بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد
ساختند فتح الف وحدان را حذف کردند رُضّو شد بعده واو واقع شد بطرف ماقبل او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُضّی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند رُضًّی شد رُضّی
جمع تکسیر است از راضی است راضی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که راضو بود حرف اول را ضم داده ثالث را بسکون ساختند
والف وحدان را حذف کردند رُضْو شد بعده واو واقع شد بطرف در اسم متمکن ماقبل
او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُضْی شد رُضَواء جمع تکسیر است از راضی است راضی
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که راضو
بود حرف اول را ضم دادند ثالث را فتح دادند آخرش الف ممدوده در آوردند الف وحدان را
حذف کردند رُضَواء شد رُضوان جمع تکسیر است از راضی است راضی اسم

آن یارا بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند تَرضَوُنَ
شد تَرضَی مانند تَرضَی است تَرضَیانِ مانند تَرضَیانِ است تَرضَینَ در اصل تَرضَوُنَ بود واو
بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند تَرضَیِینَ شد تَرضَوْنَ
در اصل تَرضَوُوْنَ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند تَرضَیُونَ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یارا بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند تَرضَونَ شد تَرضَیِینَ در اصل تَرضَوِینَ بود
واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند تَرضَیِینَ شد بعده
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یارا بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف
کردند تَرضَینَ شد تَرضَینَ جمع مونث در اصل تَرضَوْنَ بود واوی بود در کلمه ثالث چون
رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند تَرضَینَ شد اَرضَی نُرضَی مانند
یُرضَی است اسم فاعل راضٍ راضِیانِ راضُونَ راضٍ در اصل راضِوٌ بود واو واقع شد بعد
از کسره آن واو را بیا بدل کردند راضِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین
شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند راضٍ شد راضِیانِ در اصل راضِوانِ بود واو واقع
شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند راضِیانِ شد راضُونَ در اصل راضِوُونَ بود واو
واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند راضِیُونَ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل
کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف
کردند راضُونَ شد رُضاة جمع مکسر از راضٍ است راضٍ اسم وحدان بود چون استند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند در کردند بسوی اصلش که راضِوٌ بود حرف اول مفتوح بود
ثالث را فتحه دادند تا در آخرش هاء در آورده الف وحدان را حذف کردند رَضَوَة

رضین شد بر قیاس است تا آخر یرضی در اصل یرضو بود واوی بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضی شد بعده یا متحرک ما قبل
او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یرضی شد یرضیان در اصل یرضوان بود واو بود در کلمهٔ
ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضیان شد یرضون در اصل
یرضوون بود واو بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند یرضیون شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان الف و واو الف را حذف کردند یرضون شد ترضی مانند یرضی است ترضیان مانند
یرضیان است یرضین در اصل یرضون بود واو بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت
ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضین شد ترضی مانند یرضی است ترضیان
مانند یرضیان است و ترضون مانند یرضون است ترضین در اصل ترضوین بود واو
بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ترضیین شد بعده
یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف
کردند ترضین شد تعلیل ترضیان و یرضیان یکیست ترضین مانند یرضین است ارضی
ترضی مانند یرضی است مضارع مجهول یرضی در اصل یرضو بود واو بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضی شد بعده یا متحرک ما قبل
او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یرضی شد یرضیان در اصل یرضوان بود واو
بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضیان
شد یرضون در اصل یرضوون بود واو بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ما قبل
او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضیون شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح

مابعد یاء تصغیر بود آن را کسره دادند اُرَیمِی شد ضمه بر یا ثقیل بود [illegible] و عوض او
تنوین در آخرش در آوردند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند اُرَیمٍ شد
رُمَیّ رُمَیّان رُمَیّات رُمَیّ رُمَیّ رُمَیّ بر اصل خود است رُمَیّان در اصل رُمَیْیان بود
دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند رُمَیّان شد رُمَیّات مانند رُمَیّان است اَرْمِیَة جمع
تکسیر از آن رَمْی است رَمْی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند حرف اول مضموم بود ثانی را فتحه دادند الف وحدان را حذف کردند رُمَیّ شد یا
متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند رُمیٰ شد رُمَیّ تصغیر از آن رَمْیٰ
است رَمْی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم بود ثانی
را فتحه دادند سوم جا یاء تصغیر در آوردند بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند رُمَیّ شد ناقص واوی از باب فَعِلَ یَفْعَلُ الرِّضیٰ
والرِّضاء والرِّضوان خوشنود شدن رَضِیَ یَرْضیٰ رِضیً و رِضاءً و رِضواناً فهو راضٍ راضیان
راضون رِضاة رِضاء رُضّیٰ رُضّی رُضواء رُضوان رُضاة رُضّیٰ رُوَیضٍ رُوَیضیة [illegible]
راضیات رواضٍ رُوَیضی رُوَیضیة و رُضِیَ یُرْضیٰ رِضیاً [illegible] رِضاءً و رِضواناً فذاک
مَرْضیّ مَرْضیّان مَرْضیّون مَرْضیّة مَرْضیّتان مَرْضیّات مُرَیضیّ مُرَیضیّة
لم یَرْضَ لم یُرْضَ لا یَرْضیٰ لا یُرْضیٰ لن یَرْضیٰ لن یُرْضیٰ الامر منه اِرْضَ لِتُرْضَ لِیُرْضَ
لِیُرْضَ والنهی عنه لا تَرْضَ لا تُرْضَ لا یَرْضَ لا یُرْضَ الظرف منه مَرْضیً مَرْضیان مَراضٍ
مُرَیضٍ والآلة منه مِرْضیً مِرْضیان مَراضٍ مُرَیضٍ مِرْضاة مِرْضاتان مَراضٍ مُرَیضیة
مِرْضاء مِرْضاءان مَراضیّ مُرَیضیّ افعل التفضیل منه اَرْضیٰ اَرْضیان اَرْضَون

حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را
بیا بدل کردند مرامیه شد دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین ازیشان ساکن بود اول
را در دوم ادغام کردند مرامیّة شد تا وحدانرا نیز حذف کردند و تنوین را برای منع
صرف مرامی گردید مُرَیْمِیَّة تصغیر از آن مَرْمِیَّة است مَرْمِیَّة اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْمُوِیَة بود حرف اول را ضم دادند
ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره
دادند بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُرَیْمِیَة شد دو حرف
از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مُرَیْمِیَّة
شد اِرْمِ را از تَرْمِی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف
ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مکسور بود همزه وصل بکسره در ابتدا ش
در آوردند امر بهمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرف علة شد اِرْمِ گردید الظرف منه مَرْمًی مَرْمَیان مَرامٍ مُرَیْمٌ مَرْمًی در اصل مَرْمَی
بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف
و تنوین الف حذف کردند مَرْمًی شد مَرْمَیان بر اصل خود هست مَرامٍ جمع تکسیر از آن مَرْمًی
است مَرْمًی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مَرْمَیٌ بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع
تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَرامِیٌ شد بعده ضمه بر یا
ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَرامٍ شد
مُرَیْمٌ تصغیر از آن مَرْمًی است مَرْمًی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش

بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف وتنوین الف را حذف کردند مرمیً شد و مریمیة
تصغیر ازان یا مرمیة است رمیة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف
اول را ضم دادند وثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جای یای
تصغیر در آوردند مریمیة شد اسم مفعول مرمیّ مرمیّان مرمیّون مرامی
مرمیّ مرمیّ در اصل مرموی بود واو ویا بهم آمدند نخستین حرف ازایشان ساکن
بود واو را یا کردند ویا در یا ادغام کردند مرمیّ شد بعد ضمه میم را بکسره
بدل کردند از جهت مناسبت یا مرمیّ شد الی آخره مرامیّ جمع تکسیر ازان
مرمیّ است مرمیّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مرموی بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن
ما قبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند مرامیی شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مرامیّ شد مریمیّ تصغیر ازان مرمیّ است
مرمیّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرموی
بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه بعد یای تصغیر
بود آنرا کسره دادند مریموی شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند
مریمیی شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مریمیّ شد مرمیّة مرمیّتان مرمیّات مرامیّ مریمیّة مرامیّ جمع تکسیر ازان مرمیّة
است مرمیّة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مرمویة بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند

که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول مفتوح
ثالث و رابع را نیز فتحه دادند والف وحدان را حذف کرده عوض او تا در آخرش
در آوردند رَمَیَة شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند رَمَاة
شد بعده فتح را بالضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصلوة و قناة که ایشان مفرد اند [illegible]
شد یعنی حرف اول را ضم دادند ثالث را فتح و تا در آخرش در آوردند والف وحدان را حذف
کردند رُمَیَة شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند رُمَاة شد
رُمَّاء جمع تکسیر از رام است رام اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساختند
فتح دادند بعده شد والف جمع تکسیر در آوردند والف وحدان را حذف کردند رُمَّای
شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند رُمَّاء شد
رُمًّی جمع تکسیر از رام است رام اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساختند
فتحه دادند والف وحدان را حذف کردند رُمَّیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن
یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند رُمًّی شد
رُمْیٌ جمع تکسیر از رام است رام اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را سکون ساختند
الف وحدان را حذف کردند رُمْیٌ شد رُمْیَا و رُمْیَان مانند ضَرْبًا و ضَرْبَان است لیکن
بسوی اصل رد نمیکنند رُمَاء جمع تکسیر از رام است رام اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرف اول را کسره

میان یا و واو یا را حذف کردند رَمُو شد باقی بر اصل خود اند یَرمِی در اصل یَرمِیُ بود
ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یَرمِی شد یَرمِیان بر اصل خود است یَرمُون در اصل یَرمِیُون بود
ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل بعده التقاء ساکنین شد
میان یا و واو یا را حذف کردند یَرمُون شد تَرمِی مانند یَرمِی است تَرمُون مانند یَرمُون
است تَرمِین در اصل تَرمِیِین بود کسره بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان
هر دو یا یا اول را حذف کردند تَرمِین شد تعلیل دوم تَرمِین در اصل تَرمِیِین بود کسره
بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان
هر دو یا یا اول را حذف کردند تَرمِین شد اَرمِی نَرمِی مانند یَرمِی است مضارع
مجهول یُرمَی در اصل یُرمَیُ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند یُرمَی
شد تُرمَی اُرمَی نُرمَی مانند یُرمَی است یُرمَیان و تُرمَیان بر اصل خود اند یُرمَون
در اصل یُرمَیُون بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان الف و واو الف را حذف کردند یُرمَون شد تُرمَون مانند یُرمَون است
یُرمَین و تُرمَین بر اصل خود اند صیغه واحده مونث مخاطبه تُرمَین در اصل تُرمَیِین بود
یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و یا
الف را حذف کردند تُرمَین شد اِسلم علی رام در اصل رامی بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند رامٍ شد رامیان بر اصل خود است
رامُون در اصل رامیُون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب
حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند رامُون شد باقی
بر اصل خود اند رُماة جمع تکسیر از آن رام است رام اسم و صفاتی بود چون حو [illegible]

که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَامِی بود حرف اول مفتوح است
ثالث ورابع را نیز فتح دادند و الف وحدانرا حذف کرده بعوض او تا در آخرش در آوردند
رَمَیَتَة شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند رَمَاةٌ شد
بعده فتح را را بالضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصلوة و قناة که ایشان مفرد اند رُمَاةٌ
شد بعضی حرف اول را ضم دادند ثالث را فتح و تا در آخرش در آوردند و الف وحدانرا
حذف کردند رُمَیَتَة شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند رُمَاةٌ
شد رُمَاةٌ جمع تکسیر از آن رَامٍ است رَامٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَامِی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد
ساخته فتح دادند بعد مشدد الف جمع تکسیر در آوردند و الف وحدانرا حذف کردند رُمَّایٌ
شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را با همزه بدل کردند رُمَّاءٌ شد رُمَّیٌ
رُمَّیٌ جمع تکسیر از آن رَامٍ است رَامٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَامِی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساخته
فتح دادند و الف وحدانرا حذف کردند رُمَّیٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا
را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند
رُمًّی شد رُمًّی جمع تکسیر از آن رَامٍ است رَامٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَامِی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مسکون
ساخته الف وحدانرا حذف کردند رُمْیٌ شد رُمْیَانٌ رُمْیَانٌ مانند ضُرْبَانٌ ضُرْبَانٌ
است لیکن بسوی اصل رجوع نمیکنند پس رُمْیَانٌ جمع تکسیر از آن رَامٍ است رَامٍ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَامِی بود حرف اول را کسره

ماقبل او مفتوح بود پس یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف
کردند اَدعَون شد اَداعٍ جمع تکسیر ازان اَدعَی است اَدعَی اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که اَدعَو بود حرف اول مفتوح است
ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه با بعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند اَداعِو شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
اَداعِی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند و عوض او تنوین در
آخرش در آوردند اَداعٍ شد اُدَیع تصغیر ازان اَدعَی است اَدعَی اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رو کردند بسوی اصلش که اَدعَو بود حرف اول را ضم دادند ثانی
را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه با بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اُدَیعِو شد
واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اُدَیعِی شد بعده ضمه بر یا
ثقیل بود انداختند و یا را حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش در آوردند اُدَیعٍ
شد دُعوَی دُعوَیان دُعوَیات دُعًی دُعَیّی دُعًی جمع تکسیر ازان دُعوَی است دُعوَی
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم است ثانی را
فتح دادند و الف وحدان را حذف کردند دُعَو شد بعده واو متحرک ماقبل او مفتوح آن
واو را با الف بدل کردند دُعًی شد دُعَیّی تصغیر ازان دُعوَی است دُعوَی اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتح دادند سوم جا
یای تصغیر در آوردند دُعَیوَی شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف ازیشان
ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند دُعَیّی شد **فصل یائی از باب**
فَعَلَ یَفعِلُ الرمی والرمایة تیر انداختن و دشنام دادن رَمَی یَرمِی رَمیًا

ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای التصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یاے تصغیر بود آنرا
کسره دادند دعیوة شد بعده واو واقع شد بطرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
دعیية شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند لتقائی ساکنین شد میان یا و تنوین یا را
حذف کردند مدیع شد مداعاة مداعاتان مداع مدیعیة مداعاة در اصل مدعوة بود واو بود
در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مدعیة شد
بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مدعاة شد مدعاتان در اصل
مدعواتان بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند مدعیان شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مدعاتان
شد مداع جمع تکسیر از آن مدعاة است مدعاة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مدعوة بود حرف اول و ثانی را فتح دادند
سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو واقع
شد در موضع چهارم ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مداعیة شد تا وحدان را
حذف کردند مداعی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند لتقائی ساکنین شد میان یا و
تنوین یا را حذف کردند مداع شد مدیعیة تصغیر از آن مدعاة است مدعاة اسم مکبر
بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مدعوة بود حرف اول را
ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یاے تصغیر بود آنرا
کسره دادند مدیعوة گردید بعده واو واقع شد در موضع چهارم ماقبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند مدیعیة شد مداعاة مداعاتان مداع مدیعیة مداعاة در اصل
مداعوة بود واو واقع شد بطرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مداعیة

اعرابی بود و میشود اُدْعُ را از تَدْعُو بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند
ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم در اول [illegible]
امر بیان شد با سکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد اُدْعُ
گشت با نون ثقیله اُدْعُوَنَّ اُدْعُوَانِّ اُدْعُنَّ اُدْعِنَّ اُدْعُوَانِّ اُدْعُونَانِّ
در اصل اُدْعُ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد واو را که محذوف شده بود باز آوردند
التقای ساکنین شد میان واو و نون مدغم واو را حرکت فتح دادند زیرا که ما قبل نون
ثقیله مبنی بر فتح میباشد اُدْعُوَنَّ شد لَتُدْعَيَنَّ لَتُدْعَيَانِّ لَتُدْعَوُنَّ لَتُدْعَيِنَّ
لَتُدْعَيَانِّ لَتُدْعَيْنَانِّ لَتُدْعَوُنَّ در اصل لَتُدْعَوا بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل
شد التقای ساکنین شد میان واو و نون مدغم واو را حرکت ضمه دادند لعدم ضمة ما قبلها
لَتُدْعَوُنَّ شد لَتُدْعَيِنَّ در اصل لَتُدْعَى بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد التقای
ساکنین شد میان یا و نون مدغم یا را حرکت کسره دادند لعدم کسرة ما قبلها لَتُدْعَيِنَّ
شد و بر این قیاس است در مجهولهای دیگر الظرف مَدْعًى مَدْعَيَانِ مَدَاعٍ مُدَيْعٍ
مَدْعًى در اصل مَدْعَوٌ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت پیش از وضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند مدعی شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل
کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مَدْعًى شد مَدْعَيَانِ
در اصل مَدْعَوَانِ بود واو که بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند مَدْعَيَانِ شد مَدَاعٍ جمع مکسر از آن مَدْعًى است مَدْعًى اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع مکسر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعَوٌ بود حرف اول
مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه ما بعد

حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مُدَّعِیٌّ شد مُدَّعُوَّةٌ مُدَّعُوَّانِ مُدَّعُوَّاتٌ مَدَاعِیُّ مُدَیْعِیَّةٌ مُدَّعُوَّةٌ در اصل مُدْتَعُوْوَةٌ بود دو حرف
از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدَّعُوَّةٌ
شد تا آخر مَدَاعِی جمع تکسیر از آن مُدَّعُوَّةٌ است مُدَّعُوَّةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُدْتَعُوْوَةٌ بود حرف اول مفتوح
بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود
آنرا کسره دادند مَدَاعِوُّ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
مَدَاعِیُوٌّ شد بعده واو و یا واقع شد در موضع ششم ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند مَدَاعِیْیٌ شد دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مَدَاعِیَّةٌ شد تاء وحدان را حذف کردند مَدَاعِیُّ شد مُدَیْعِیَّةٌ تصغیر از آن مُدَّعُوَّةٌ
است مُدَّعُوَّةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مُدْتَعُوْوَةٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند
حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُدَیْعِوَّةٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن
واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیُوَّةٌ شد بعده واو واقع شد بطرف ماقبل ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند مُدَیْعِیَّةٌ شد دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مُدَیْعِیَّةٌ شد لَمْ یَدَّعِ لَمْ یَدَّعُوْا لَمْ یَدَّعِ در اصل یَدَّعُوْ بود
چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرف علت
شد لَمْ یَدَّعِ گردید لَنْ یَدَّعِیَ در اصل یَدَّعِیْ بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع در آمد
آخرش را نصب کرد علامت نصبی نصب تقدیری گشت لَنْ یَدَّعِیَ شد و در تثنیه و جمع نون

بر طرف ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دُعِیَ شد بعده یا متحرک ما قبل او
مفتوح یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند
دُعًی شد دُعَیَّة تصغیر از آن دَعْوَة است دَعْوَة اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَعْوَة بود حرف اول را ضم دادند ثانی قابل
حرکت نبود آن را با واو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند دُعَیْوَة
شد بعده واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دُعَیَّة شد اسم مفعول
مَدْعُوٌّ مَدْعُوَّانِ مَدْعُوُّونَ مَدَاعِیُّ مُدَیْعِیٌّ مَدْعُوْوٌ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه
بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَدْعُوٌّ شد تا آخر مَدَاعِیُّ جمع
تکسیر از آن مَدْعُوٌّ است مَدْعُوٌّ اسم واحد آن بود چون خواستند که اسم واحد را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعُوْو بود حرف اول مفتوح است ثانی را فتح دادند
سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مَدَاعِوُ
شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیُو شد واوی
بود در کلمه ثالث چون فصاعد گشت پیش از و ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیْیُ
شد دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مَدَاعِیُّ شد مُدَیْعِیٌّ تصغیر از آن مَدْعُوٌّ است مَدْعُوٌّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعُوْو بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح
سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مُدَیْعِوُ شد
بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیُو شد بعده واوی بود در
کلمه ثالث چون فصاعد گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیٌّ شد بعده

از بنیان ساکن بود واو را یا کردند یا در یا ادغام کردند دُعِیّ شد بعده ضمه عین را بکسره
بدل کردند از جهت مناسبت یا دُعِیّ شد و نزد بعضی ضمه اول نیز بکسره بدل کردند از جهت
مناسبت ما بعد دِعِیّ شد دُوَیْع تصغیر از ان داعٍ است داعٍ اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی
قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند دُوَیْعِوٌ شد
بعده واو واقع شد بر طرف پیش از وکسره آنواو را بیا بدل کردند دُوَیْعِیٌ شد بعده ضمه بر یا
ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دُوَیْعٍ شد داعِیَةٌ
داعِیَتَانِ داعِیَاتٌ دَوَاعٍ دُعّی دُوَیْعِیَةٌ داعِیَةٌ در اصل داعِوَةٌ بود واو واقع شد بعد
از کسره آنواو را بیا بدل کردند داعِیَةٌ شد داعِیَتَانِ در اصل داعِوَتَانِ بود واو واقع شد
بعد از کسره آنواو را بیا بدل کردند داعِیَتَانِ شد داعِیَاتٌ در اصل داعِوَاتٌ بود واو واقع
شد بعد از کسره آنواو را بیا بدل کردند داعِیَاتٌ شد دَوَاعٍ جمع تکسیر از ان داعِیَةٌ است
داعِیَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که داعِوَةٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند
سوم جا الف جمع تکسیر را آوردند تاء وحدان را حذف کردند دَوَاعِوُ شد بعده واو واقع
شد بر طرف ما قبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند دَوَاعِیُ شد ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دَوَاعٍ شد دُعّی جمع
تکسیر از ان داعِیَةٌ است داعِیَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوَةٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساختند
فتحه دادند الف و تاء وحدان را حذف کردند دُعّوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف

ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دعی شد دُعی جمع تکسیر ازان داع است
داع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که داعو بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مسکون ساخته الف وحدان را حذف کردند دُعْو
شد بعده واو واقع شد بر طرف در اسم متمکن پیش از وضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
دُعْی شد دُعَواء جمع تکسیر ازان داع است داع اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعو بود حرف اول
را ضم دادند ثالث را فتح در آخرش الف ممدوده در آورده الف وحدان را حذف
کردند دُعَواء شد دُعْوان جمع تکسیر ازان داع است داع اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعو بود حرف اول
را ضم دادند ثالث را مسکون و رابع را مفتوح ساخته در آخرش الف و نون مزیدتان
در آورده الف وحدان و تنوین تمکن را حذف کردند دُعْوان شد دُعاة جمع تکسیر ازان
داع است داع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که داعو بود حرف اول را کسره دادند ثالث را فتح بعد از حرف ثالث
الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند دِعاو شد بعده واو واقع شد بر طرف
پیش از الف زائده آن واو را بهمزه بدل کردند دِعاء شد دُعی جمع تکسیر ازان داع است
داع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که داعو بود حرف اول و ثالث را ضم دادند بعد ثالث واو مسکونه در آورده
الف وحدان را حذف کردند دُعُوّ شد بعده واو واقع شد در اسم متمکن بر طرف پیش از و
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دُعُوی شد بعده واو و یا بهم آمدند تحتین حرف اد

التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا حذف کردند داعٍ شد داعیان در اصل
داعوان بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند داعیان شد داعُون
در اصل داعِوُون بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند داعِیُون
شد ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده باقبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد
میان یا و واو یا را حذف کردند داعُون شد دُعاةٌ جمع تکسیر از ان داعٍ است داعٍ اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعو
بود حرف اول مفتوح است ثالث را فتح دادند و الف وحدان را حذف کرده عوض او
تا در آخر شرع را وردند دَعَوَةٌ شد بعده واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف
بدل کردند دَعاةٌ شد بعده فتح دال را بضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بعلوة و قناة که
ایشان مفرد اند نه جمع دُعاةٌ شد دُعّاءٌ جمع تکسیر از ان داعٍ است داعٍ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعو بود حرف اول را
ضم دادند ثالث را مشدد ساخته فتح دادند بعد از الف جمع تکسیر در آوردند الف وحدان را
حذف کردند دُعّاوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف پیش از وضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند دُعّایٌ شد بعده یا واقع شد بر طرف و پیش از و الف اسم فاعل بود آن
یا را بهمزه بدل کردند دُعّاءٌ شد دُعِیٌّ جمع تکسیر از ان داعٍ است داعٍ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعو
بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساخته فتح دادند و الف وحدان را حذف
کردند دُعُوٌّ شد بعده واو واقع شد در اسم متمکن طرف پیش از وضمه نبود آن
واو را بیا بدل کردند دُعُیٌّ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء

بود وضمه بر واو ثقیل بود انداختند تدعوان و یدعوان بر اصل خود اند تعلیل تدعون
و یدعون بکلیت تدعین در اصل تدعوین بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل
داده اند بعد سلب حرکت ماقبل او ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقای ساکنین
شد میان هر دو یا یای اول را حذف کردند تدعین شد تدعوان و تدعون بر اصل خود اند
تعلیل ادعو و ندعو مانند تعلیل یدعو و تدعو هست مضارع مجهول یدعی در اصل
یدعو بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یدعی شد یدعیان
در اصل یدعوان بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن
واو را بیا بدل کردند یدعیان شد یدعون در اصل یدعوون بود واوی بود در کلمه
ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یدعیون شد بعده یا
متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو الف را
حذف کردند یدعون شد تعلیل تدعی و ادعی بکلیت و تعلیل یدعیان و تدعیان بکلیت
یدعین در اصل یدعون بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه
نبود آن واو را بیا بدل کردند یدعین شد تعلیل تدعون و یدعون بکلیت تدعین در اصل
تدعوین بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند تدعیین شد بعد یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای
ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند تدعین شد تعلیل تدعین و یدعین بکلیت
و تعلیل ادعی و ندعی بکلیت اسم فاعل داع در اصل داعو بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو
را بیا بدل کردند داعی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین

تدعو تدعوان تدعون تدعوان تدعين تدعوان تدعون ادعو ندعو مضارع مجهول یدعی
یدعیان یدعون تدعی تدعیان یدعین تدعی تدعیان تدعون تدعین تدعیان
تدعین ادعی ندعی دعا در اصل دعو بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف
بدل کردند دعا شد دعوا در اصل دعووا بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف حذف کردند دعوا شد دعت در اصل دعوت
بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا
الف را حذف کردند دعت شد دعتا در اصل دعوتا بود واو متحرک ماقبل او مفتوح
آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا الف حقیقة ساکن و تا حکما
ساکن الف را حذف کردند دعتا شد از دعون تا دعونا بر اصل خود اند دعی در اصل دعو
بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دعی شد دعیا در اصل دعوا بود واو
واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دعیا شد دعوا در اصل دعووا بود واو واقع
شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دعیوا شد ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند دعوا شد دعیت
در اصل دعوت بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دعیت شد دعیتا در اصل
دعوتا بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دعیتا شد دعیتن در اصل
دعون بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند دعین شد تا دعینا همین تعلیلست
مضارع معلوم یدعو در اصل یدعو بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند یدعو شد یدعوان
بر اصل خود است یدعون در اصل یدعوون بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد میان هر دو واو واو اول را حذف کردند یدعون شد تدعو در اصل تدعو

تاکید ثقیله مبنی بر فتح گشت الف محذوف را باز آوردند لعدم قاعدة الحذف علیها
خافنّ شد با نون خفیفه خافن خافن خافن تثنیه و جمع مونث با نون خفیفه نیامده و
تعلیل لم تخف به قیاس نون ثقیله است الظرف منه مخاف مخافان مخاوف مخیف
مخاف در اصل مخوف بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده
بماقبل دادند بعد واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را به الف
بدل کردند مخاف شد والآلة منه مخوف مخوفان مخاوف مخیف مخوفة
مخوفتان مخاوف مخیفة مخواف الخ تعلیل هر یک از ما سبق می برآید ناقص واوی
از باب فعَل یفعُل الدعاء والدعوة خواندن دعا یدعو دعاءً و دعوةً
و دعوی فهو داعٍ داعیان داعون دعاة دعاء دُعًّی دعوار دعوان
دعاء دعی دویع داعیة داعیتان داعیات دواع دعّی دویعیة دعی
یدعی دعاء ودعوة ودعوی فذاک مدعو مدعوان مدعوون مدعوة مدعوتان مدعوات
مداعی مدیعی مدیعیة لم یدعُ لما یدعُ لا یدعو لا یدعی لن یدعو لن یدعی الامر منه ادعُ
لتدعُ لیدعُ لیُدعَ والنهی عنه لا تدعُ لا تدعَ لا یدعُ لا یُدعَ الظرف منه مَدعی
مدعیان مداعٍ مُدیع والالة منه مِدعی مدعیان مداعٍ مُدیع مدعاة مدعاتان مداعٍ مدیعیة
مدعاء مدعاءان مداعی مدیعی فعل التفضیل منه ادعی ادعیان ادعون اداعٍ ادیع والمؤنث
منه دعوی دعویان دعویات دعًی دعیّی ماضی معلوم دعا دعوا دعوا دعت دعتا
دعون دعوت دعوتما دعوتم دعوت دعوتما دعوتن دعوت دعونا ماضی مجهول
دعی دعیا دعوا دعیت دعیتا دعین دعیت دعیتما دعیتم دعیت دعیتما دعیتن
دعیت دعینا مضارع معلوم یدعو یدعوان یدعون تدعو تدعوان یدعون

جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف کردند لم یخف شد
لم یخافا در اصل یخافان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع غائب معلوم در آمد آخرش
را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لم یخافا گردید اسم فاعل خائف
در اصل خاوف بود واو واقع شد بعد الف اسم فاعل آن واو را بهمزه بدل کردند خائف
الخ خافة جمع تکسیر از آن خائف است خائف اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که خاوف بود حرف اول مفتوح
است ثانی را نیز فتح دادند و الف وحدان را حذف کردند و عوض او تا در آخرش
در آوردند خوفة شد بعده واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را با الف بدل کردند
خافة شد مخوف در اصل مخووف بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
التقاء ساکنین شد میان هر دو واو نزد بعضی واو اول را حذف کردند لان الثانی
علامة والعلامة لا تحذف مخوف شد بر وزن مفول و نزد بعضی واو ثانی
را حذف کردند لانه زائدة والزائدة احق بالحذف مخوف شد بر وزن مفعل
بر همین قیاس نفیست لن یخاف در اصل یخاف بود چون لن ناصبه بر اول فعل
مضارع معلوم در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی نصب ظاهر گشت لن یخاف
شد لن یخافا در اصل یخافان بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع معلوم
در آمد آخرش را نصب کردند علامت نصبی سقوط نون اعرابی شد لن یخافا گردید خف
را از یخاف بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف متحرک
ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء
ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف کردند خف شد خافا را از یخافان بنا کردند تا که

که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول وثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند
حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَبایِع شد مُبَیِّع تصغیر ازان مَبیع
است مَبیع اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند
ثانی را فتحه سوم جا یاء تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره
دادند مُبَیْیِع شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن اول را در
دوم ادغام کردند مُبَیِّع شد مَبیعَة مَبیعَتان مَبائِع مُبَیِّعَة ودر مَبائِع که جمع تکسیر
مَبیعَة است تاء وحدانرا حذف کردند باقی بر همین قیاس مُبَیِّعَة تصغیر ازان مَبیعَة
است مَبیعَة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی
را فتحه سوم جا یاء تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُبَیْیِعَة
شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند
مُبَیِّعَة شد مِبْیاع مِبْیاعان مَبایِیع مُبَیِّیع مَبایِیع جمع تکسیر ازان مِبْیاع است مِبْیاع
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول وثانی را فتحه دادند
سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده
الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَبایِیع شد مُبَیِّیع تصغیر ازان
مِبْیاع است مِبْیاع اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه
دادند ثانی را فتحه سوم جا یاء تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره
دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُبَیْیِیع شد بعده دو حرف از یک
جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُبَیِّیع شد بعده یاء
ثالث را حذف کردند مُبَیِّع شد فعل التفضیل منه اَبْیَع اَبْیَعان اَبْیَعون اَبایِع اُبَیِّع

لتعلیل لیبیعنّ در اصل ابیعن بود ماخوذ از تبیعن تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند بعده حذف ساکن یا نظر کردند بعین کلمه او مکسور بود همزهٔ
وصل مکسور را اولش در آوردند امر بیان باشد بسکون آخر آخرش را هیچ نکرد زیرا که
مبنی است ابیعن شد بعده کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین
شد میان یا و عین یا را حذف کردند ابعن شد بعده بحرکت یا از همزهٔ وصل استغنا حاصل
شد همزه را حذف کردند بعن شد بیعنّ در اصل بع بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل
شد ما قبل نون مبنی بر فتح گشت یا محذوفه باز آمد بعدم قاعدة الحذف علیها بیعنّ
شد لتباعنّ در اصل لتبع بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد ما قبل نون مبنی بر فتح
گشت الف محذوفه باز آمد بعدم قاعدة الحذف علیها لتباعنّ شد بر همین قیاس
در اول کلمه غائب معلوم و مجهول یا و الف محذوفه را باز می آرند همچنین در متکلم این دو
خواه ثقیله خواه خفیفه بر همین قیاس در نهی الظرف منه مبیع مبیعان مبایع مبیع مبیّع در اصل
مبیع بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند مبیع شد مبایع جمع تکسیر از آن مبیع
است مبیع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مبیع بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف علامت جمع تکسیر در آوردند
مبایع شد مبیّع تصغیر از آن مبیع است مبیع اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مبیع بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح
سوم جا یای تصغیر در آوردند مبییع شد بعده دو حرف از یکجنس باهم آمدند نخستین
حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مبیّع شد والالة منه مبیع مبیعان
مبایع مبیّع مبایع جمع تکسیر از آن مبیع است مبیع اسم وحدان بود چون خواستند

آمدند نخستین از ایشان حرف ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُبتَغیَّة شد بعده یاء
ثالث را حذف کردند مُبتَغِیَة شد الامر منه اِبغِ اِبغیا اِبغوا اِبغی اِبغیا اِبغین اِبغِ را از تَبتَغِ
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند همان
باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند اِبغِ شد تعلیل دوم اِبغِ در اصل اِبتَغِ بود ماخوذ
از تَبتَغِ تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند
بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزهٔ وصل بکسره در اولش در آوردند همان شد با بسکون
آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِبتَغِ گردید بعده کسره بر
یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و غین یا را حذف کردند
اِبغِ شد بعده بحرکت باز همزهٔ وصل استغنا گردید همزه را نیز حذف کردند ما بعد حذف
متحرک ماند همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
نون اعرابی شد اِبغیا شد تعلیل دوم اِبغیا در اصل اِبتَغیان بود ماخوذ از تَبتَغیان تا که علامت
استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه
او مکسور بود همزهٔ وصل بکسره در اولش در آوردند همان باشد بسکون آخر آخرش
را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اِبتَغیا شد بعده کسره بر یا
ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند اِبتَغیا شد بعده بحرکت باز همزهٔ وصل استغنا حاصل
گشت همزه را حذف کردند بِغیا شد بِغوا در اصل اِبتَغِیُوا
بود ماخوذ از تَبتَغیُونَ تا که علامت استقبال بود آن
را حذف کردند الی آخر تعلیل اِبغی در اصل اِبتَغِیی بود تَبتَغِینَ تا که
علامت استقبال بود آن را حذف کردند الی آخر

علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یا و غین یا را حذف کردند

ماخوذ از [illegible]

بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مبیع شد بر وزن مفعل
و نزد بعضی حرف ثانی افتاد لانه زائدة والزائدة احق بالحذف مبیع شد بعده ضمه
با را بکسره بدل کردند برای مناسبت یا مبیع شد بر وزن مفعل مبایع جمع تکسیر از آن
مبیع است مبیع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که اصل او مبیوع بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند
سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
مبایوع شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند مبایع شد
مبیّع تصغیر از آن مبیع است مبیع اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اصل او مبیوع است حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح
سوم جا یاء تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده واو
ساکن ماقبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند مبیّیع شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند
نخستین از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مبیّیع شد بعده یاء ثالث را حذف کردند
مبیّع شد مبیعة مبیعتان مبیعات مبایع جمع تکسیر از آن مبیعة است مبیعة اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که اصل او مبیوعة است حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند الی آخره
مبیّعة تصغیر از آن مبیعة است مبیعة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اصل او مبیوعة بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا
یاء تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مبیّیوعة شد بعده
واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مبیّییعة شد بعده دو حرف از یکجنس بهم

بیع جمع تکسیر ازان بائع است بائع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که بایع بود حرف اول را ضم دادند ثالث را سکون ساختند
الف وحدانرا حذف کردند بیع شد بعده ضمه با را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت
یا بیع شد همچنین بیعان است بویع تصغیر ازان بائع است بائع اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او بایع است حرف
اول را ضم دادند و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای
تصغیر در آوردند بویئع شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند بویّع شد بائعة بائعتان بائعات بوائع
بیّع بویئعة بوائع جمع تکسیر ازان بائعة است بائعة اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو
مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند تا را وحدانرا حذف کردند
بوائع شد الی آخره بویئعة تصغیر ازان بائعة است بائعة اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او بایعة بود حرف اول را ضم دادند ثانی
قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند بویئعة شد
بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
بویّعة شد اسم مفعول مبیع مبیعان مبیعون مبایع مبیّع مبیّع در اصل مبیوع بود
ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقای ساکنین شد میان واو و یا نزد
بعضی حرف اول افتاد لان الثانی علامة والعلامة لا تحذف مبیوع شد
بر وزن مفول بعده ضمه با را بکسره بدل کردند تا دلالت کند بر حذف یا

اصلش کما اصل

اصل قُولِیْ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد التقاء ساکنین شد میان یا و نون
مدغم یا را حذف کردند و کسره را که ما قبل یا گذاشتند تا دلالت کند بر حذف یا قُولِنَّ شد قُلْنانِّ در
اصل قُلْنَ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد اجتماع ثلاث نونات گردید و اجتماع
ثلاث نونات را در کلام عرب مکروه پنداشتند بنا بران الف فاصله درمیان نون جمع و
نون تاکید ثقیله در آوردند قُلْنانِّ شد **اجوف یائی از باب فَعَلَ یَفْعِلُ** البیع
فروختن باع یبیع بیعاً فهو بائع بائعان بائعون بائعة بیاع بیع بیع بیعا و بیعان
بیاع بیوع بویع بائعة بائعتان بائعات بوایع بیع بویعة و بیع یباع بیعاً فذاک مبیع
مبیعان مبیعون مبیعة مبیعتان مبیعات مبائع مبیع مبیعتان لم یبع لم یبیع
لا یبیع لا یباع لن یبیع لن یباع الامر منه بع لیبع لیبع لیبع والنهی عنه لا تبع لا تبع لا یبع
لا یبع الظرف منه مبیع مبیعان مبائع مبیع والآلة منه مبیع مبیعان مبائع مبیع
مبیعة مبیعتان مبائع مبیعة مبیاع مبیاعان مبابیع مبیع افعل التفضیل منه
ابیع ابیعان ابیعون اباٰئع ابیع والمونث منه بیعی بیعیان بیعیات بیع بیعی باع
در اصل بَیَعَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند باع شد بر همین قیاس
تا باعتا بِعْنَ در اصل بَیَعْنَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و عین الف را حذف کردند بَعْنَ شد بعده فتحه با را بکسره بدل
کردند تا دلالت کند بر حذف یا بِعْنَ شد تعلیل دوم بِعْنَ در اصل بَیِعْنَ بود نقل کرده اند
بَیَعْنَ به بَیِعْنَ آوردند کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده باقبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل
التقاء ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند بِعْنَ شد همین در وجه تعلیل
تا بِعْنا بِیْعَ در اصل بُیِعَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده باقبل دادند بِیْعَ شد

[illegible]

الف بیاید کهٔ جمع ند مفتوح بدل شد بعده واو و یا بهم آمد نخستین حرف ازمیان ساکن بود واو
را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مقیل شد بعده یا ثالث را حذف کردند مقیل شد
افعل التفضیل منه اقول اقولان اقولون اقاول اقیول جمع تکسیر ازان اقول اسم
اقول اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح
بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر را آوردند حرف دیگر یا ابعد الف جمع تکسیر
بود آن را کسره دادند اقاول شد اقیول تصغیر ازان اقول اقول اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سیوم جا یا
تصغیر در آوردند حرف که یا بعد یا تصغیر بود آن را کسره دادند اقیول شد و جائز
است که واو را بیا بدل کرده یا را در یا ادغام نمایند اقیل خوانند والمؤنث منه
قولی قولیان قولیات قول قویلی قول جمع تکسیر ازان قولی است قولی اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم است ثانی
را فتح داده الف وحدان را حذف کردند قول شد قویلی تصغیر ازان قولی است
قولی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم است ثانی را
فتح داده سوم جا یاء تصغیر در آوردند قویلی شد نون ثقیله قولن در اصل قل
بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد ماقبل نون تاکید ثقیله مبنی بر فتح گشت
واو محذوفه را باز آوردند لعدم قاعدة الحذف علیها قولن شد قولان در اصل
قولا بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد قولان شد قولن در اصل قولوا بود چون
نون تاکید ثقیله بدو متصل شد التقاء ساکنین شد میان واو و نون مدغم واو را حذف
کردند ضمه را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف واو قولن شد قولن در اصل

وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند مقاول شد مقیل تصغیر ازان مقول است مقول اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای
تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مقیول شد بعده
واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند یا در یا ادغام
کردند مقیل شد مقوله مقولتان مقاول مقیله مقاول جمع تکسیر ازان مقوله
است مقوله اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند تاء وحدان را حذف کردند مقاول شد مقیله تصغیر ازان مقوله
است مقوله اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند
ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره
دادند مقیوله شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را
یا کردند و یا در یا ادغام کردند مقیله شد مقوال مقوالان مقاویل مقییل مقاویل
جمع تکسیر ازان مقوال است مقوال اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند حرف اول وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف
را بیا بدل کردند مقاویل شد مقییل تصغیر ازان مقوال است مقوال اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر
در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن

کردند بعد حذف متحرک ماند امر بهان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکردند زیرا که مبنی است
والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه قُلْنَ شد تعلیل دوم قُلْنَ در اصل اُقْوُلْنَ بود مأخوذ
از تقولن تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه
که مضموم بود همزه وصل لضم در اولش در آوردند امر بهان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی
نکردند زیرا که مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه اُقْوُلْنَ شد بعده
ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را
حذف کردند اُقْلُنْ شد بحرکت قاف استغنا از همزه وصل حاصل شد همزه را نیز حذف
کردند قُلْنَ شد الظرف منه مَقال مَقالان مَقاوِل مُقَیِّل مَقال در اصل مَقْوَل
بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده با قبل دادند واو در اصل
متحرک بود الکنون ما قبلش مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند مَقال شد مَقاوِل
جمع تکسیر از آن مَقال است مَقال اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَقْوَل بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح
دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَقاوِل
شد مُقَیِّل تصغیر از آن مَقال است مَقال اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مَقْوَل بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای
تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُقَیْوِل شد بعده واو و یا
بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند یا در یا ادغام کردند مُقَیِّل
شد والآلة منه مِقْوَل مِقْوَلان مَقاوِل مُقَیْوِل مَقاوِل جمع تکسیر از آن مِقْوَل است
مِقْوَل اسم وحدان بود چون خواستند که جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی

همزهٔ وصل بضم در اول او در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی سقوط حرکت شد اُقوُل شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل
واو دادند التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند اُقُل شد بعده بحرکت
قاف از همزهٔ وصل مستغنی شد همزه را نیز حذف کردند قُل شد قُولَا را از تَقُولَانِ
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان
باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد قُولَا شد
تعلیل دوم قُولَا در اصل اُقْوُلَا بود ماخوذ از تَقْوُلَانِ تا که علامت استقبال بود
آن را حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود همزهٔ
وصل بضم در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط نون اعرابی شد اُقْوُلَا شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل داوند
اُقُولَا شد بعده بحرکت قاف استغنا از همزهٔ وصل حاصل شد همزه را نیز حذف کردند قُولَا
شد قُولِی را از تَقُولِینَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف
متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی
شد قُولِینَ شد تعلیل دوم قُولِی در اصل اُقْوُلِی بود ماخوذ از تَقْوُلِینَ تا که علامت استقبال
بود آن را حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود
همزهٔ وصل بضم در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط نون اعرابی شد اُقْوُلِی شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل داوند
اُقُولِی شد بعده بحرکت قاف استغنا از همزهٔ وصل حاصل شد همزه را حذف کردند
قُولِی شد قُلْنَ را از تَقُلْنَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف

الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود او را کسره دادند مَقَاوِلُ
بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند تا [illegible] را حذف کردند مقاوِلُ
شد مُقَیوِلَةٌ تصغیر از آن مَقُولَةٌ است مَقُولَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مَقْوُولَةٌ است حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جای یای تصغیر
درآوردند حرفیکه بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُقَیوِوْلَةٌ شد بعده واو ساکن
ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُقَیوِیْلَةٌ شد بعده واو و یا جمع آمدند نخستین حرف
از ایشان ساکن واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُقَیِّیلَةٌ شد بعده یا ثالث را حذف
کردند مُقَیِّلَةٌ شد جحد مطلق لَمْ یَقُلْ در اصل یَقُوْلُ بود چون لَمْ جازمه بر اول
فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین
شد میان واو و لام واو را حذف کردند لَمْ یَقُلْ شد لَمْ یَقُولَا در اصل یَقُولَانِ بود چون
لَمْ جازمه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون
اعرابی شد لَمْ یَقُولَا شد الی آخره [illegible] مجهول التقاء ساکنین شد میان [illegible]
لَنْ یَقُولَ در اصل یَقُولُ بود چون لَنْ ناصبه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش
را نصب کرد علامت نصبی نصب ظاهر گشت لَنْ یَقُولَ شد الخ امر قُلْ قُولَا قُولُوا قُولِی
قُولَا قُلْنَ قُلْ را از تَقُولُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد
حذف متحرک ماند همچنان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرکت شد التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند قُلْ شد تعلیل
دوم اینست قُلْ در اصل اُقْوُلْ بود ماخوذ از تَقُولُ تا که علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مضموم [illegible]

واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام
کردند و ترکیب شد مقول مقولان مقولون مقاول مقیّل مقوّل در اصل مقوول
بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان هر دو واو نزد
بعضی واو اول که عین کلمه است افتاد لان الثانی علامة والعلامة لا تحذف پس
مقول شد بر وزن مفول و نزد بعضی واو ثانی افتاد لان الثانی زائدة والزائدة
احق بالحذف پس مقول شد بر وزن مفعل بر قیاس است در هر شش صیغه اسم
مفعول مقاویل جمع تکسیر از آن مقول است مقول اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مقوول بود حرف
اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد
الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را با یا بدل
کردند مقاویل شد مقیّل تصغیر از آن مقول است مقول اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مقوول بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را
فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آن را کسره دادند مقیوول شد
بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را با یا بدل کردند مقییول شد بعده واو و یا بهم آمدند
نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند بعده اجتماع ثلاث
یاءات شد و اجتماع ثلث یاءات در کلام عرب مکروه پنداشتند بنا بر آن یاء ثالث را نسیاً
منسیاً حذف کردند مقیّل شد مقوّلة مقوّلتان مقوّلات مقاویل مقیّلة مقاویل جمع
تکسیر از آن مقوّلة است مقوّلة اسم وحدان بود چون خواستند که جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مقوّلة بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف

[illegible]

تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که قاول بود حرف اول مفتوح بود ثالث را نیز فتحه دادند
در آخرش را اوردند والف وحدانرا حذف کردند قولة شد بعده واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو
را بالف بدل کردند قالة شد قوائل جمع تکسیر از ان قائل است قائل اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که قاول بود حرف اول را ضمه دادند
ثالث را مشدد ساخته فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر را اوردند الف وحدانرا حذف
کردند قوال شد قول قول قوال قولا قولان قوال قوول تمامی را بسوی اصل رد میکنند
قویل تصغیر از ان قائل است قائل اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که قاول بود حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود
آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یاء تصغیر را اوردند قویول شد بعده واو
و یا باهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند یا در یا ادغام کردند
قویل شد قائلة قائلتان قائلات قوائل قول قویلة قوائل جمع تکسیر از ان
قائلة است قائلة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف
اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر را اوردند
تا وحدانرا حذف کردند قوائل شد قول جمع تکسیر از ان قائلة است قائلة اسم وحدان بعد
چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که قاولة بود حرف اول را
ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته فتحه دادند الف و تا وحدانرا حذف کردند قول شد
قویلة تصغیر از ان قائلة است قائلة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که قاولة بود حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو
مفتوحه بدل کردند سوم جا یاء تصغیر را اوردند قویولة شد بعده واو و یا...

بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
و لام الف را حذف کردند قلن شد بعده فتحه قاف را بضمه بدل کردند تا دلالت کند
بر حذف او قُلن شد تا قُلنا تعلیل تا نی قُلن در اصل قَوُلن بود نقل کرده از قولن
یَقوُلن آوردند ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل بعده التقاء
ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند قُلن شد تا قُلنا قِیل در اصل قُوِل بود
کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل بعده واو ساکن ما قبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند قیل شد تا قیلتا قُلن در اصل قُوِلن کسره بر واو
ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند قُلن
تا قُلنا یُقوَل در اصل یَقوُل بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
یَقول شد یَقلن در اصل یَقوُلن بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند یَقُلن شد یُقال در اصل
یُقوَل بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند
بعده واو در اصل متحرک بعد الکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند یُقال
شد تا یُقالان یُقلن در اصل یُقوَلن بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را
نقل کرده بما قبل دادند بعده واو در اصل متحرک بود الکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را
بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و لام الف را حذف کردند یُقلن شد بر این
قیاس تَقلن اسم فاعل قائل قائلان قائلون قائلة در اصل قاول بود واو واقع شد
بعد الف اسم فاعل و در اصل بسلامت نمانده است آن واو را بهمزه بدل کردند قائل شد قائلة
جمع تکسیر از آن قائل است قائل اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر

موسیم مویسیم افعل التفضیل منه اوسم اوسمان اوسمون اواسم اویسیم والمونث منه
وسمی وسمیان وسمیات وسم وسیمی امر اوسم اوسما اوسموا اوسمی اوسما اوسمن
اوسم را از توسم بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف
ساکن باند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم در اولش دراوردند
امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد
اوسم شد مواسم جمع تکسیر از آن مسیم است مسیم اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل و موسم بود حرف
اول و ثانی را فتحه دادند سیوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع
تکسیر بود آنرا کسره دادند مواسم شد علی هذا القیاس دیگرانرا نیز بسوی اصل رد
سکنند اجوف واوی از باب فَعَلَ یَفْعُلُ القول گفتن قَالَ یَقُولُ
قَوْلاً فهو قائل قائلان قائلون قائلة قوال قول قُوَّل قُوَّلاً قُوَّلان قُوَّال
قوول قویل قائلة قائلتان قائلات قوائل قوّل قویلة وقیل یقال فهو مقول
مقول مقولان مقولون مقولة مقولتان مقولات مقاویل مقیل مقیلة لم یقل
لم یقولا لم یقولوا لن یقول لن یقال الامر منه قل لیقل لیقل لیقل والنهی
عنه لا تقل لا تقل لا یقل لا یقل الظرف منه مقال مقالان مقاول مقیل والالة
منه مقول مقولان مقاول مقیل مقولة مقولتان مقاول مقیلة مقوال مقوالان
مقاویل مقیل افعل التفضیل منه اقول اقولان اقولون اقاول اقیل والمونث منه
قولی قولیان قولیات قول قویلی قال در اصل قول بود واو متحرک ماقبل او مفتوح
آن واو را بالف بدل کردند قال شد بر این قیاس است تا تما لتا قلن در اصل قولن

بسوی اصلش که اصل او مَوزَم بود حرف اول وثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند حرفیکه بابعد الف جمع تکسیر بود چون آنرا کسره دادند مَوازِم شد مُوَیزِم
تصغیر ازان مَیزَم است مَیزَم اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که اصل او مَوزَم بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای
تصغیر در آوردند حرفیکه بابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَیزِم شد مُوَیزِم جمع تکسیر
ازان مَیارِم است مَیارِم اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَوزَم بود حرف اول وثانی را فتحه دادند سوم جا
الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن
ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَوازِیم شد مُوَیزِیم تصغیر ازان مَیارِم
است مَیارِم اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اصل او مَوزَم بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر
در آوردند حرفیکه بابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او
مکسور آن الف بیا بدل کردند مُوَیزِیم شد مثال واوی از باب فَعَلَ یَفعِلُ
الوَسم داغ نهادن وَسَمَ یَسِمُ وَسماً فهو واسِمٌ واسِمان واسِمون واسِمَة وَسّام
وُسَّم وُسُم وُسّار وُسّان وِسام وَسُوم اُوَیسِم واسِمَة واسِمَتان واسِمات
اَواسِم وَسَم اُوَیسِمَة وُوسِمَ یُوسَمُ وَسماً فذاک مَوسُوم لم یَسِم لم یُوسَم لا یَسِم
لا یُوسَم لن یَسِم لن یُوسَم الامر منه سِم لِتُوسَم لِیَسِم لِیُوسَم والنهی عنه لا
تَسِم لا تُوسَم لا یَسِم لا یُوسَم الظرف منه مَوسِم مَوسِمان مَواسِم مُوَیسِم والالة منه
مِیسَم مِیسَمان مَواسِم مُوَیسِم مِیسَمَة مِیسَمَتان مَواسِم مُوَیسِمَة مِیسام مِیسامان

لن یوریم الامر منه ترشوزم لیم یوریم والنهی عنه لاترم لاتورم لایرم لاتورم
الظرف منه مورم موزمان موارم مویوم والالة منه میرم میرمان موارم مویرم
میرمیه میرمتان موارم موزیته میرم میرمان موارم مویرم افعل التفضیل منه اورم
اورمان اورمون اوارم اویرم والمونث منه ورمی ورمیان ورمیات ورم
ورمی یرم در اصل یورم بود واو واقع شد میان یاء مفتوحه وکسره لازمی تقبل
بود انرا حذف کردند یرم شد یورم در اصل یرم بود یرم فعل مضارع معلوم بود چون خواستند
که فعل مضارع معلوم را مجهول کنند حرف اول را ضم دادند وماقبل آخر را فتح واو محذوفه
باز آوردند لعدم قاعدة الحذف علیها یورم شد اویرم تصغیر از ان وارم است وارم
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت
نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یاء تصغیر در آوردند وویرم شد بعده
دو واو در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه بدل کردند اویرم شد موارم جمع تکسیر
از ان مویرم است مویرم اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بعد
الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل
کردند مواریم شد امر رم رمار رموار رمی رمار رمن رم را از ترم بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر بیان باشد بسکون آخر آخرش را
وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد یرم شد میرم در اصل موزم بود واو
ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند میرم شد موارم جمع تکسیر از ان میرم
است میرم اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان جمع تکسیر کنند در آوردند

لم یضع لم یوضع لن یضع لن یوضع لیضع لیوضع [illegible] لا تضع
لا یوضع لا تضع لا یوضع الظرف منه موضع موضعان مواضع مویضع الآلة
منه میضع میضعان مواضع مویضع میضعة میضعتان مواضع مویضعة میضاع
میضاعان مواضیع مویضیع افعل التفضیل منه اوضع اوضعان اوضعون اواضع
اویضع والمؤنث منه وضعی وضعیان وضعیات وضع وضعی یضع در اصل یوضع
بود واو واقع شد میان یاء مفتوحه و کسره لازمی ثقیل بود انداختند یضع شد بعد
کسره ضاد را بفتحه بدل کردند از جهت رعایت حرف حلقی یضع شد یوضع در اصل
یوضع بود یوضع فعل مضارع معلوم بود چون خواستند که مضارع معلوم را مجهول
کنند حرف اول را ضم دادند و ماقبل آخر را فتح و او محذوفه را باز آوردند بعد
قاعده الحذف علیها یوضع شد امر ضع ضعا ضعوا ضعی ضعا ضعن ضع را از تضع
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند بعد حذف متحرک ماند امر بیان تا
بسکون آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد ضع شد ضعا را از
تضعان بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند بعد حذف متحرک ماند
امر بیان باشد بسکون آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی
شد ضعا شد مثال واوی از باب فَعِلَ یَفعَلُ الورم آماسیدن
وَرِمَ یَرِمُ وَرَماً فهو وارم فهما وارمان [illegible] وارمة [illegible] ورما
[illegible] اوارم [illegible] مورم [illegible] مورمان مورمون [illegible] مورمات
مواریم مویریم [illegible] لم یرم لم یورم لا یرم لا یورم لن یرم لن یورم

الامر منه ایجل لتوجل لیوجل والنهی عنه لا توجل لا توجل لا یوجل لما
یوجل الظرف منه موجل موجلان مواجل والآلة منه میجل میجلان
مواجل موجل میجلة میجلتان مواجل موسجالة میجال میجالان مواجیل
مویجیل افعل التفضیل منه اوجل اوجلان اوجلون اواجل واجیل والمونث
منه وجلی وجلیان وجلیات وجل وجلیی ایجل را از توجل بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن بماند نظر کردند بعین کلمه
او مفتوح بود همزه وصل بکسره در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش
را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اوجل شد بعده واو ساکن ماقبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند ایجل شد مواجل جمع تکسیر از آن میجل است
میجل اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اصل او موجل بود بعده حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مواجل شد مویجل تصغیر از آن
میجل است میجل اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش
که اصل او موجل بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند
حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مویجل شد مثال واوی از باب
فعل یفعل الوضع نهادن وضع یضع وضعا فهو واضع واضعان واضعون وضعة
وضاع وضع وضع وضعاء وضعان وضعان وضاع وضوع اولیضع واضعة واضعتان
واضعات او اضع وضع او لیضعنه وضع یوضع وضعا فذاک موضوع موضوعان موضوعون
موضوعة موضوعتان موضوعات مواضیع مویضیع مویضیعة لم یضع لم یوضع لا یضع

اسم اکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند
حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند اُوَیعِد شد وُعَد جمع تکسیر از وِی اُوعدی است
وُعدی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
مضموم بود ثانی را فتح دادند و الف وحدان را حذف کردند وُعَد شد وُعَیدی
تصغیر از ان وُعدی است وُعدی اسم اکبر بود چون خواستند که اسم اکبر را مصغر
کنند حرف اول مضموم بود ثانی را فتح دادند سوم جا یاء تصغیر در آوردند
وُعَیدی شد مثال یائی از باب فَعَلَ یَفعَلُ الیَسر والمَیسرة قمار باختن
یَسَرَ یَیسِرُ یَسرًا و یَسارًا و مَیسِرةً فهو یَاسِرٌ یَاسِرَانِ یَاسِرُونَ یَاسِرَةٌ یَسَّارٌ یُسَّرٌ
یُسَّرٌ یُسَّرَاءُ یُسَرَاءُ یَسَارٌ یُسُورٌ یُوَیسِرٌ یَاسِرَةٌ یَاسِرَتَانِ یَاسِرَاتٌ یَوَاسِرُ یُسَّرٌ یُوَیسِرَةٌ
و یُیسَرُ یُوسَرُ یَسرًا و یَسَارًا و مَیسِرَةً فذاک مَیسُورٌ لم یَیسِرْ لم یُوسَرْ لا یَیسِرُ لا یُوسَرُ لن
یَیسِرَ لن یُوسَرَ الامر منه اِیسِرْ لِتُوسَرْ لِیَیسِرْ لِیُوسَرْ والنهی عنه لا تَیسِرْ لا تُوسَرْ لا یَیسِرْ
لا یُوسَرْ الظرف منه مَیسِرٌ مَیسِرَانِ مَیَاسِرُ مُیَیسِرٌ والالة منه مِیسَرٌ مِیسَرَانِ مَیَاسِرُ
مُیَیسِرٌ مِیسَرَةٌ مِیسَرَتَانِ مَیَاسِرُ مُیَیسِرَةٌ مِیسَارٌ مِیسَارَانِ مَیَاسِیرُ مُیَیسِیرٌ
افعل التفضیل منه اَیسَرُ اَیسَرَانِ اَیسَرُونَ اَیَاسِرُ اُیَیسِرُ والمؤنث منه یُسرَی یُسرَیَانِ
یُسرَیَاتٌ یُسَرٌ یُسَیرَی مثال واوی از باب فَعِلَ یَفعَلُ الوَجَلُ ترسیدن وَجِلَ
یَوجَلُ وَجَلاً فهو وَجِلٌ وَجِلَانِ وَجِلُونَ وَجِلَةٌ وَجِلَتَانِ وَجِلَاتٌ وَجَالٌ وَجِلٌ وُجَّلٌ وُجَلاءُ وِجَلاءُ
وِجَالٌ وُجُولٌ اُوَیجِلٌ وَجِلَةٌ وَجِلَتَانِ وَجِلَاتٌ اَوَاجِلُ وُجَّلٌ اُوَیجِلَةٌ و وُجِلَ
یُوجَلُ وَجَلاً فذاک مَوجُولٌ مَوجُولَانِ مَوجُولُونَ مَوجُولَةٌ مَوجُولَتَانِ مَوجُولَاتٌ
مَوَاجِیلُ مُوَیجِیلٌ مُوَیجِیلَةٌ لم یَوجَلْ لم یُوجَلْ لا یَوجَلُ لا یُوجَلُ لن یَوجَلَ لن یُوجَلَ

داده‌اند سوم جای الف جمع تکسیر درآوردند مواعد شد مُوَیعِد تصغیر ازان مَوعِد است مَوعِد
اسم مکان بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم
جا یای تصغیر درآوردند مُوَیعِد شد اسم آله مَواعِد جمع تکسیر ازان مِیعَد است مِیعَد اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوعَد است
حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جای الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر
بود آنرا کسره دادند مواعد شد مُوَیعِد تصغیر ازان مِیعَد است مِیعَد اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل مِیعَد مِوعَد است فتحه اول
را ضم دادند ثانی را فتح سوم جای یای تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره
دادند مُوَیعِد شد مَواعید جمع تکسیر ازان میعاد است میعاد اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوعاد است حرف اول و ثانی را فتح
دادند سوم جای الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده
الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مواعید شد مُوَیعید تصغیر ازان میعاد است
میعاد اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که موعاد
بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جای یای تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر
بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدال کرد مُوَیعید
اسم تفضیل اَواعِد جمع تکسیر ازان اَوعَد است اَوعَد اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جای الف
جمع تکسیر درآوردند حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَواعِد
شد اُوَیعِد تصغیر ازان اَوعَد است اَوعَد اسم مکبر بود چون خواستند که

موتعید موتعیدة میتعد تان موعد موتعیدة میعاد میعادان موعید موتعید ال [illegible]

منه اوعد اوعدان اوعدون اوعد اوتعید والمونث منه وعدی وعدیان وعدیات

وعد وعت ماضی معلوم را از وعدت تا وعدن بر اصل خوبست وعدت وعدتما

وعدتم وعدت وعدتما وعدتن وعدت وعدنا در اصل وعدت الخ بود دال و تا باهم

آمدند هر دو قریب المخرج دال را تا کردند و تا در تا ادغام کردند وعدت الخ شد مجهول

بر قیاس معلوم مضارع معلوم یعد یعدان یعدون تا یعدن در اصل یوعد یوعدان

تا یوعدن بود واو واقع شد میان یاء مفتوحه وکسره لازمی ثقیل بود انداختند یعد الخ

شد تعد تعدان الخ در اصل توعد توعدان الخ بود واو واقع شد میان تاء مفتوحه

وکسره لازمی ثقیل بود انداختند تعد تعدان الخ شد مضارع مجهول از تعلیل سالم است

اسم فاعل جمع تکسیر یک وعدة و عاد و عدد بر قیاس ضربة ضراب ضرب است

اوتعید تصغیر از آن واعد است واعد اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند

حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای

تصغیر در آوردند ووتعید شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه

بدل کردند اوتعید شد اواعد جمع تکسیر از آن واعدة است واعدة اسم وحدان بود

خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آنرا

بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و تاء وحدان را حذف کردند و

تنوین را نیز برای منع صرف واعد شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه

بدل کردند اواعد شد ظرف مواعد جمع تکسیر از آن موعد است موعد اسم وحدان بود

چون خواستند که اسم وحدان را جمع کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند

اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اقشعرّ خواندند و بعضی را ثانی
را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند اقشعرِّ خواندند و بعضی بترک ادغام اقشعرِر خواندند
اقشعرّ را از تقشعرّ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان شد بالسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اقشعرّا شد لتقشعرّ در اصل
تقشعرّ بود چون لام امر بر اول مضارع مجهول در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی
سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو را را اول که برای ادغام ساکن
شده بود و را ثانی که بعلامت جزمی ساکن گشت بعضی را ثانی را حرکت فتح
دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند لتقشعرّ خواندند بعضی را ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک
حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لتقشعرِّ خواندند
و بعضی بترک ادغام لتقشعرِر خواندند مثال واوی از باب **فَعَلَ یَفْعِلُ**
الوعد وعده کردن وَعَدَ یَعِدُ وَعْداً وَعِدَةً وَمَوْعِداً فهو واعِدٌ واعِدانِ واعِدُونَ
وَعِدَةٌ وُعّادٌ وُعَّدٌ وُعَداءُ وُعْدانٌ وِعادٌ وُعُودٌ اُوَیْعِدٌ واعِدَةٌ واعِدَتانِ واعِداتٌ
اَوَاعِدُ وُعَّدٌ اُوَیْعِدَةٌ وَ وُعِدَ یُوعَدُ وَعْداً وَعِدَةً وَمیعاداً فذاک مَوْعُودٌ مَوْعُودانِ مَوْعُودُونَ
مَوْعُودَةٌ مَوْعُودَتانِ مَوْعُوداتٌ مَوَاعِیدُ مُوَیْعِیدٌ مُوَیْعِیدَةٌ لَمْ یَعِدْ لَمْ یُوعَدْ لا یَعِدُ لا یُوعَدُ لَنْ
یَعِدَ لَنْ یُوعَدَ الامر منه عِدْ لِتُوعَدْ لِیَعِدْ لِیُوعَدْ والنهی عنه لا تَعِدْ لا تُوعَدْ لا یَعِدْ لا
یُوعَدْ الظرف منه مَوْعِدٌ مَوْعِدانِ مَوَاعِدُ مُوَیْعِدٌ والآلة منه مِیعَدٌ مِیعَدانِ مَوَاعِدُ

متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند اقشعر شد یقشعر در اصل یقشعرر بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک
حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
یقشعر شد مقشعر در اصل مقشعرر بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک بعد از
حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مقشعر شد مقشعر در اصل مقشعرر بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک
بعد از نقل حرکت اول بما قبل اول را در دوم ادغام کردند مقشعر شد لم یقشعر در
اصل یقشعرر بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع معلوم در آمد آخرش را جزم
کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو راء راء اول
که برای ادغام ساکن شده بود و راء دوم که بعلامت جزمی ساکن شد بعضی راء ثانی را حرکت فتح
دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
لم یقشعر خوانند و بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک
بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لم یقشعر خوانند و
بعضی بترک ادغام لم یقشعرر خوانند الامر منه اقشعر اقشعر اقشعرر اقشعرا اقشعروا اقشعری
اقشعرا اقشعررن اقشعر را از تقشعر بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر حاضر شد بلکه آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو
راء راء اول که برای ادغام ساکن شده بود و راء ثانی که بعلامت وقفی ساکن
گشت بعضی راء ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده

لا یحرنجم لا یحرنجم لن یحرنجم لن یحرنجم الامر منه احرنجم لتحرنجم لیحرنجم لیحرنجم والنهی
عنه لا تحرنجم لا تحرنجم لا تحرنجم لا یحرنجم الظرف منه محرنجم محرنجمان محرنجمات باب
افعلال الاقشعرار موی برتن خاستن و داهنا بر پوست اعضا برامدن از سرما
اقشعر یقشعر اقشعرارا فهو مقشعر و اقشعر یقشعر اقشعرارا فذاک مقشعر لم یقشعر
لم یقشعر لم تقشعر لم تقشعر لم تقشعر لم یقشعر لا یقشعر لا یقشعر لن یقشعر لن یقشعر
الامر منه اقشعر اقشعر اقشعر لتقشعر لتقشعر لتقشعر لیقشعر لیقشعر لیقشعر
لیقشعر لیقشعر لیقشعر والنهی عنه لا تقشعر لا تقشعر لا تقشعر لا تقشعر لا تقشعر لا
لا تقشعر لا تقشعر لا تقشعر لا یقشعر لا یقشعر لا یقشعر الظرف منه مقشعر
مقشعران مقشعرات امر از باب فعلله دحرج دحرجا دحرجوا دحرجی دحرجا دحرجن
دحرج را از تدحرج بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف
متحرک ماند همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت
شد دحرج شد تا آخر تدحرج را از تتدحرج بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند مابعد حذف متحرک ماند همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد تدحرج شد تا آخر و از باب افعنلال احرنجم احرنجما
احرنجموا احرنجمی احرنجما احرنجمن احرنجم را از تحرنجم بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان
باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد احرنجم شد
لتحرنجم لتحرنجما لتحرنجموا لتحرنجمی لتحرنجما لتحرنجمن همچنین امر غایب معلوم و مجهول
باب افعلال اقشعر در اصل اقشعرر بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند در

ادغام لِیَحْمَرِرْ خوانند همبرین قیاس متکلم واحد و مع الغیر است لِیَحْمَرَّ در اصل لِیَحْمَرِرْ بود چون
لام امر بر اول فعل مضارع مجهول در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت
شد التقاء ساکنین شد میان هر دو راء راء اول که برای ادغام ساکن شده بود و راء
ثانی که بعلامت جزمی ساکن گشت بعضی راء ثانی را حرکت فتحه دادند لان الفتحة اخف
الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لِیَحْمَرَّ خوانند و بعضی راء ثانی
را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند لِیَحْمَرِّ خوانند و بعضی بترک ادغام لِیَحْمَرِرْ خوانند لَاتَحْمَرَّ در اصل
لَاتَحْمَرِرْ بود چون لاء نهی بر اول فعل مضارع مخاطب معلوم در آمد آخرش را جزم
کرد علامت سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو راء راء اول که برای
ادغام ساکن شده بود و راء دوم که برای علامت جزمی ساکن گشت بعضی راء ثانی
را حرکت فتحه دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند لَاتَحْمَرَّ خوانند و بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لان
الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند لَاتَحْمَرِّ خوانند و بعضی بترک ادغام لَاتَحْمَرِرْ خوانند همبرین نهج لَایُحْمَرّ لَاتُحْمَرّ
لَاتُحْمَرّ سه وجه دارد لَاتُحْمَرّ در اصل لَاتُحْمَرِرْ بود چون لاء نهی بر اول فعل مضارع مجهول در آمد
آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین میان هر دو راء الخ
و همبرین رفته است لَایُحْمَرّ و لَااُحْمَرّ و لَانُحْمَرّ **باب افعیلال** احمارّ در اصل احمارر بود
دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند احمارّ
شد یحمارّ در اصل یحمارر بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن

بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند احمرّ خواندند و بعضی
ترک ادغام کردند احمرر خواندند احمرّ را از تحمرّان بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آن را حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسره در اولش در آوردند
امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد
احمرّا شد و برین قیاس است احمرّوا و احمرّی و احمرّا احمررن را از تحمررن بنا کردند تا
که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسره
اولش در آوردند امر حاضر شد با سکون آخر آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است احمررن
شد لتحمرّ در اصل تحمرّ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت
جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو را اول که برای ادغام ساکن
شده بود دوم را ثانی که بعلامت جزمی ساکن شد و بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند
لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لتحمرّ
خواندند و بعضی را ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لتحمرّ خواندند و بعضی ترک ادغام کردند لتحمرر خواندند
لیحمرّ در اصل یحمرّ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع غائب معلوم در آمد آخرش را جزم
کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو را را اول که ادغام
ساکن شده بود دوم را ثانی که بعلامت جزمی ساکن شد بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند
لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمرّ
خواندند و بعضی را ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمرّ خواندند و بعضی ترک

در دوم ادغام کردند احمرّ شد احمرّ در اصل احمرر بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند
هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند محمرّ شد محمرّ در اصل محمرر
بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم
ادغام کردند محمرّ شد لم یحمرّ در اصل یحمرر بود چون لم جازمه در اول فعل
مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین
شد میان هر دو را رای اول که ساکن شده بود برای ادغام و رای ثانی که ساکن
شد بعلامت جزمی بعضی رای ثانی را حرکت فتحه دادند لان الفتحة اخف الحرکات
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لم یحمرّ شد و بعضی رای
ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرّک حرّک بالکسر بعده اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لم یحمرّ خوانند و بعضی ترک ادغام کردند
لم یحمرر خوانند لم یحمرّا در اصل یحمرّان بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع
در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لم یحمرّا شد در صیغهای
واحد سه وجه میخوانند و در تثنیه و جمع نون دور نمیشود امر احمرّ از یحمرّ بنا کردند
تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اول
در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو را، رای اول که برای ادغام ساکن شده
بود و رای ثانی که بعلامت وقفی ساکن شده بعضی رای ثانی را حرکت فتحه دادند لان
الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند احمرّ
شد و بعضی رای ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرّک حرّک بالکسر

ساکن یافتند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند همان باشد بسکون آخر آخرش
را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اکتسب شد اکتسبا را از تکتسبان بنا
کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن یافتند همزهٔ
وصل بکسر در اولش در آوردند آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
نون اعرابی شد اکتسبا اکتسبی را از تکتسبین بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن یافتند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند
آخرش را تغییر نکردند زیرا که مبنی است اکتسبن شد و در صیغهای باقی همان قیاس است که در
بابهای بالا مذکور شد **باب انفعال** بر قیاس ابواب گذشته انصرف انصرفا انصرفوا انصرفت
انصرفتا انصرفن انصرف را از تنصرف بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند ما بعد حذف ساکن یافتند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند هم
همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد
انصرف شد دیگر صیغهای بر قیاس بابهای بالا اند **باب تفعّل و باب تفاعل** بقیاس
باب تفعیل و باب مفاعله است که در امر حاضر بعد از حذف متحرک می مانند و صیغهای
دیگر مانند صیغهای همان باب است **باب افعلال** احمرّ در اصل احمرر بود دو حرف
از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند احمرّ شد
یحمرّ در اصل یحمرر بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در
دوم ادغام کردند یحمرّ شد محمرّ در اصل محمرر بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند
هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند محمرّ شد احمرّ در اصل
احمرر بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده

کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد ضاربا باشد بهمین قیاس اند دیگر ضاربن را
از تضاربن بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک
ماند امر بحال شد بسکون آخر آخرش را چیزے نکرد زیرا که مبنی است والمبنی مالا تتغیر
آخره بدخول العوامل علیه ضاربن شد لتضارب لتضاربا لتضاربوا لتضاربی
لتضاربا لتضاربن لتضارب در اصل تضارب بود چون لام امر در اول فعل
مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لتضارب شد
لتضاربا در اصل تضاربان بود چون لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش
را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لتضاربا باشد بهمین قیاس اند دیگر
لتضاربن در اصل تضاربن بود چون لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش
را چیزے نکرد زیرا که مبنی است بهمین قیاس است امر غائب ومتکلم معلوم ومجهول
نهی لا تضارب لا تضاربا لا تضاربوا لا تضاربی لا تضاربا لا تضاربن
لا تضارب در اصل تضارب بود چون لا نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش
را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لا تضارب شد لا تضاربا در اصل تضاربان
بود چون لا نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون
اعرابی شد لا تضاربا باشد لا تضاربن در اصل تضاربن بود چون لا نهی
در اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزے نکرد زیرا که مبنی است
بهمین قیاس مجهول است **باب افتعال** لم یکتسب ولن یکتسب بر قیاس صیغهای
که مذکور شدند الامر اکتسب اکتسبا اکتسبوا اکتسبی اکتسبا اکتسبن اکتسب را از
تکتسب بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند

جزمی سقوط حرکت شد لا یَفِرَّ شد لا یَفِرَّا در اصل لا یَفِرَّانِ بود چون لا نهی در
اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد
لا یَفِرَّا شد برین قیاس صیغهای باقی لا یَفْرِرْنَ در اصل یَفْرِرْنَ بود چون لا
نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را هیچ نکرد زیرا آنچه مبنی است و مبنی
لا یَفْرِرْنَ شد بر قیاس معلوم مجهول است باب مُفاعلة لم یُضارِبْ در اصل
یُضارِبُ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم
کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لم یُضارِبْ شد لم یُضارِبا در اصل
یُضارِبانِ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را
جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لم یُضارِبا شد صیغهای
دیگر برین قیاس اند لم یُضارِبْنَ در اصل یُضارِبْنَ بود چون لم جازمه در اول
فعل مضارع در آمد آخرش را چیزی نکرد زیرا آنچه مبنی است لم یُضارِبْنَ
شد برین قیاس است مجهول لن یُضارِبَ در اصل یُضارِبُ بود چون لن
ناصبه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی ظهور
فتح گشت لن یُضارِبَ شد دیگر جمیع صیغها چنانچه بالا مرقوم شد برهمان قیاس
اند الامر ضارِبْ ضارِبا ضارِبُوا ضارِبِي ضارِبا ضارِبْنَ ضارِب [illegible]
تُضارِبُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند هم
همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد ضارِبْ
شد ضارِبا از تُضارِبانِ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند ما بعد حذف متحرک ماند هم همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف

در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لم یُفرَّح شد لم یُفرَّحا
در اصل یُفرَّحان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد
علامت جزمی سقوط حرکت نون اعرابی شد لم یُفرَّحا بر بقیاس ست صیغهای
لم یُفرَّحن در اصل یُفرَّحن بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را
جزم نکرد زیرا که مبنی است لم یُفرَّحن شد بر بقیاس صیغهای مجهول لن یُفرَّح
در اصل یُفرَّح بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت
نصبی ظهور فتح گشت لن یُفرَّح لن یُفرَّحا در اصل یُفرَّحان بود چون لن ناصبه
در اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی سقوط نون اعرابی
شد لن یُفرَّحا شد بر بقیاس ند صیغهای باقی لن یُفرَّحن در اصل یُفرَّحن بود چون
لن ناصبه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم نکرد زیرا که مبنی است لن یُفرَّحن
شد بر قیاس معلوم مجهول است الامر فَرِّح فَرِّحا فَرِّحوا فَرِّحی فَرِّحا فَرِّحن
فَرِّح را از تُفَرِّح بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
ما بعد حذف متحرک ماند مرسان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی
سقوط حرکت شد فَرِّح شد فَرِّحا را از تُفَرِّحان بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند مرسان باشد بسکون آخر آخرش را
وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد فَرِّحا شد بر بقیاس فَرِّحن را از
تُفَرِّحن بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف متحرک ماند مرسان
باشد بسکون آخر آخرش را جزم نکردند زیرا که مبنی است فَرِّحن شد لِتُفَرِّح لِتُفَرِّحا
لِتُفَرِّحوا لِتُفَرِّحی لِتُفَرِّحا لِتُفَرِّحن در اصل تُفَرِّح بود چون لام امر در اول فعل مضارع

آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لِتُکْرِمَا باشد بر همین قیاس دیگر
لِتُکْرِمْنَ در اصل تُکْرِمْنَ بود چون لام امر در اولش درآمد آخرش را چیزی نه کرد زیرا که
مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه لِأُکْرِمْ در اصل أُکْرِمُ بود چون
لام امر بر اول فعل مضارع درآمد جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لِأُکْرِمْ
شد لِنُکْرِمْ در اصل نُکْرِمُ بود چون لام امر بر فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت
جزمی سقوط حرکت شد لِنُکْرِمْ شد بر همین قیاس است هشت صیغهٔ مجهول لا تُکْرَمْ لا تُکْرَمَا
لا تُکْرَمُوا لا تُکْرَمِی لا تُکْرَمَا لا تُکْرَمْنَ لا تُکْرِمْ در اصل تُکْرِمُ بود چون لای نهی در
اول فعل مضارع درآمد آخرش جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لا تُکْرِمْ شد
لا تُکْرِمَا در اصل تُکْرِمَانِ بود چون لای نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم
کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لا تُکْرِمَا باشد بر همین قیاس اند دیگر لا تُکْرِمْنَ در اصل
تُکْرِمْنَ بود چون لای نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزی نه کرد زیرا که مبنی
است لا تُکْرِمْنَ شد بر همین قیاس مجهول نهی است لا یُکْرِمْ لا یُکْرِمَا لا یُکْرِمُوا لا تُکْرِمْ لا
لا یُکْرِمْنَ لا أُکْرِمْ لا نُکْرِمْ لا یُکْرِمْ در اصل یُکْرِمُ بود چون لای نهی در اول فعل مضارع
درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لا یُکْرِمْ شد لا یُکْرِمَا در اصل
یُکْرِمَانِ بود چون لای نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی
سقوط نون اعرابی شد لا یُکْرِمَا باشد بر همین قیاس از صیغهای باقی لا یُکْرِمْنَ در اصل یُکْرِمْنَ
بود چون لای نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است
والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه لا یُکْرِمْنَ شد و بر همین قیاس نهی مجهول است

باب التفعیل لم یُفَرِّحْ در اصل یُفَرِّحُ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع

[illegible] تحمارّ و جحود یحمارّ [illegible] لم یحمارّ لم یحمارَّ لم یحمارِّ لم یحمارْ لم یحمارّ
لم یحمارّا لا یحمارّ لا یحمارّ لن یحمارّ لن یحمارّ الامر منه احمارّ احمارّا احمارّوا احمارّی لیحمارّ
لیحمارّا لیحمارّوا لتحمارّ لیحمارّا لیحمارِرْنَ لیحمارّ لیحمارّا لیحمارّوا والنهی عنه لا تحمارّ لا تحمارّا
لا تحمارّوا لا تحمارّی لا تحمارّا لا تحمارِرْنَ لا یحمارّ لا یحمارّا لا یحمارّوا لا یحمارّ لا یحمارّ
الظرف منه محمارّ محمارّان محمارّات قاعده است که در تمام ابواب ثلاثی مزید
عین کلمه مضموم نیست بنا بران در تعلیل بعد از حذف حرف مضارع
در بناء امر نظر بعین کلمه نسکنند و همزه مکسوره می آرند **باب فعال**
لم یکرم در اصل یکرم بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را
جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لم یکرم شد لم یکرما در اصل یکرمان بود
چون لم جازمه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط
نون اعرابی شد لم یکرما شد برین قیاس است صیغهای باقی لم یکرمن در اصل یکرمن
بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را هیچ تغیر نکرد زیرا که مبنی است
والمبنی بلا تغیر آخره بدخول العوامل علیه لم یکرمن شد برین قیاس معلوم است
مجهول لن یکرم در اصل یکرم بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش
را نصب کرد علامت نصبی نصب ظاهر گشت لن یکرم شد لن یکرما در اصل یکرمان
بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی
سقوط نون اعرابی گشت لن یکرما شد برین قیاس است صیغهای دیگر لن
یکرمن در اصل یکرمن بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع در آمد [illegible]

تفعّل التصرّف خرج کردن تصرّف یتصرّف تصرّفاً فهو متصرِّف وتُصُرِّف یُتصرَّف
تصرّفاً فذاک متصرَّف لم یتصرّف لم یُتصرَّف لا یتصرّف لا یُتصرَّف لن یتصرّف لن یُتصرَّف
الامر منه تصرّف لِتتصرّف لِیتصرّف لِیُتصرَّف والنهی عنه لا تتصرّف لا تُتصرَّف
لا یتصرّف لا یُتصرَّف الظرف منه متصرَّف متصرَّفان متصرَّفات باب
تفاعل التضارب با کدیگر زدن تضارب یتضارب تضارباً فهو متضارِب
وتُضُورِب یُتضارَب تضارباً فذاک متضارَب لم یتضارب لم یُتضارَب لا
یتضارب لا یُتضارَب لن یتضارب لن یُتضارَب الامر منه تضارب لِتتضارب
لِیتضارب لِیُتضارَب والنهی عنه لا تتضارب لا تُتضارَب لا یتضارب لا
یُتضارَب الظرف منه متضارَب متضارَبان متضارَبات باب
افعلال الاحمرار سرخ شدن احمرّ یحمرّ احمراراً فهو محمرّ واحمُرّ یُحمرّ احمراراً فذاک
محمرّ لم یحمرّ لم یحمرَّ لم یحمرِّ لم یحمرِرْ لم یُحمرّ لم یُحمرَّ لم یُحمرِرْ لا یحمرّ لا یُحمرّ لن یحمرّ لن یُحمرّ الامر منه
احمرّ احمرَّ احمرِّ احمرِرْ لِیحمرّ لِیحمرَّ لِیحمرِّ لِیحمرِرْ لِیُحمرّ لِیُحمرَّ لِیُحمرِرْ والنهی عنه
لا تحمرّ لا تحمرَّ لا تحمرِّ لا تحمرِرْ لا یحمرّ لا یحمرَّ لا یحمرِّ لا یحمرِرْ لا تُحمرّ لا یُحمرّ
الظرف منه محمرّ محمرّان محمرّات باب استفعال الاستخراج طلب
خروج کردن استخرج یستخرج استخراجاً فهو مستخرِج واستُخرِج یُستخرَج استخراجاً
فذاک مستخرَج لم یستخرج لم یُستخرَج لا یستخرج لا یُستخرَج لن یستخرج لن یُستخرَج الامر منه
استخرج لِتستخرج لِیستخرج لِیُستخرَج والنهی عنه لا تستخرج لا تُستخرَج
لا یستخرج لا یُستخرَج الظرف منه مستخرَج مستخرَجان مستخرَجات باب افعیلال
الاحمیرار بسیار سرخ شدن احمارّ یحمارّ احمیراراً فهو

را سکون ملحقه در آخرش تا در آورده یا را حذف کردند شُرَیفَة شد شُرُوف جمع تکسیر
از آن شَرِیف است شَرِیف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع
تکسیر کنند حرف اول ثانی را ضم دادند سوم جا واو سکون در آورده یا را حذف
کردند شُرُوف شد شُرَیف تصغیر از آن شَرِیف است شَرِیف اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند
حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند شُرَیِّف شد بعده دو حرف از یک جنس بهم
آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند شُرَیِّف شد شَرَائِف
جمع تکسیر از آن شَرِیفَة است شَرِیفَة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا
جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر آوردند
حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند تا وحدانرا حذف کردند شَرَائِف شد
بعده یا واقع شد بعد الف زائده آنرا بهمزه بدل کردند شَرَائِف شد شُرَّف
جمع تکسیر از آن شَرِیفَة است شَرِیفَة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند دوم را تشدید ساخته مفتوح کردند
یا و تا وحدانرا حذف کردند شُرَّف شد شُرَیِّفَة تصغیر از آن شَرِیفَة است شَرِیفَة اسم
مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم
یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند شُرَیِّفَة شد
بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند شُرَیِّفَة شد تمام شد ثلاثی مجرد مع جمع تکسیرات والتصغیرات باب
در بیان ثلاثی مزید فیه باب تَفَعَّلَ یَتَفَعَّلُ الاکرام بزرگ داشتن و بخشیدن

بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح در آخرش
الف ممدوده در آوردند یا را حذف کردند شرفاء شد شراف جمع تکسیر از آن شریف
است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
را کسره دادند ثانی را فتح سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند یا را حذف کردند شراف
شد شرف جمع تکسیر از آن شریف است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را ضم دادند و یا وحدان را حذف کردند
شرف شد شرفان جمع تکسیر از آن شریف است شریف اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را ساکن ساختند در آخرش
الف و نون مزیدتان در آوردند و یا واحد را حذف کردند شرفان شد شرفان
جمع تکسیر از آن شریف است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند ثانی را ساکن ساختند در آخرش الف و نون
مزیدتان در آوردند یا را حذف کردند شرفان شد اشراف جمع تکسیر از آن شریف
است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند در اول
الف مفتوحه در آوردند ثانی را ساکن ساختند و ثالث را فتح دادند بعد از آن الف
مزیده در آوردند یا را حذف کردند اشراف شد اشرفاء جمع تکسیر از آن شریف
است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند در اول
الف مفتوحه در آوردند ثانی را ساکن ساختند در آخرش الف ممدوده در آوردند و
یا را حذف کردند اشرفاء شد اشرفة جمع تکسیر از آن شریف است شریف اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند در اول الف مفتوحه در آوردند ثانی

والمونث منه ضُرَیبی ضُرَیبیان ضُرَیبیات ضُرَیب ضُرَیبی ضُرَیب جمع تکسیر از این ضَربی
است ضَربی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
مضموم بود ثانی را فتح دادند الف وحدان را حذف کردند ضُرَب شد ضُرَیبی تصغیر این
ضَربی است ضَربی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم
بود ثانی را فتح دادند سوم جا یاء تصغیر در آوردند ضُرَیبی شد **باب فَعُلَ**
یَفعُلُ الشَّرَفُ بزرگ شدن شَرُفَ یَشرُفُ شَرَفًا وشَرَافَةً فهو شَرِیفٌ شَرِیفَانِ
شَرِیفُونَ شُرَفَاءُ شِرَافٌ شُرُفٌ شُرفَانٌ اَشرَافٌ اَشرِفَاءُ شَرِیفَةٌ شَرِیفَتَانِ
شَرِیفَتَانِ شَرِیفَاتٌ شَرَائِفُ شُرَیفَةٌ شَرِیفَتُهُ شُرِفَ بِهِ یُشرَفُ بِهِ شَرَفًا وشَرَافَةً به فذاک
مَشرُوفٌ بِهِ مَشرُوفٌ بِهِمَا مَشرُوفٌ بِهِم مَشرُوفٌ بِهَا مَشرُوفٌ بِهِنَّ لم یَشرُفْ لم یُشرَفْ به لا
یَشرُفُ لا یُشرَفُ به لن یَشرُفَ لن یُشرَفَ به الامر منه اُشرُفْ لِیُشرَفْ بک لِیَشرُفْ
لِیُشرَفْ به والنهی عنه لا تَشرُفْ لا تُشرَفْ بک لا تَشرُفْ لا یُشرَفْ به الظرف منه
مَشرَفٌ مَشرَفَانِ مَشَارِفُ مُشَیرِفٌ والآلة منه مِشرَفٌ مِشرَفَانِ مَشَارِفُ
مُشَیرِفٌ مِشرَفَةٌ مِشرَفَتَانِ مَشَارِفُ مُشَیرِفَةٌ مِشرَافٌ مِشرَافَانِ مَشَارِیفُ مُشَیرِیفٌ
فعل التفضیل منه اَشرَفُ اَشرَفَانِ اَشرَفُونَ اَشَارِفُ واُشَیرِفُ والمونث منه
شُرفَی شُرفَیَانِ شُرفَیَاتٌ شُرَفٌ شُرَیفَی شَرِیفٌ در اصل یَشرُفُ بود یَشرُفُ
فعل مضارع معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را صفت مشبه
سازند حرف مضارع را حذف کردند بفتح فا کلمه و عین کلمه را حرکت کسره دادند
ما قبل آخر یاء [illegible] علامت صفت مشبه در آوردند و در آخرش تنوین در آوردند [illegible]
علامت صفت شریف شد شرفاء جمع تکسیر از این شریف است شریف اسم وحدان بود

چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف
جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند تا وحدانرا حذف کردند
وتنوین را نیز بواسطه منع صرف حذف کردند مَضارِبُ شد مُضَیرِبَةٌ تصغیر آن مِضرَبَةٌ است
مِضرَبَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را
فتحه سوم جا یاء تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُضَیرِبَةٌ شد
مِضرابٌ مِضرابانِ مَضارِیبُ مُضَیرِیبٌ مَضارِیبُ جمع تکسیر از آن مِضرابٌ است
مِضرابٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول
وثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود
آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند تنوین تکسیر را
نیز برای منع صرف حذف کردند مضاریبُ شد مُضَیرِیبٌ تصغیر آن مِضرابٌ است مِضرابٌ
مِضرابٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه
سوم جا یاء تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف
ساکن ماقبل او مکسور بود آن الف را بیا بدل کردند مُضَیرِیبٌ شد **افعل التفضیل منه**
اَضرَبُ اَضرَبانِ اَضرَبُونَ اَضارِبُ اُضَیرِبُ اَضارِبُ جمع تکسیر از آن اَضرَبُ است
اَضرَبُ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول
مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَضارِبُ شد اُضَیرِبُ تصغیر آن اَضرَبُ است اَضرَبُ
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه
سوم جا یاء تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند اُضَیرِبُ شد

ثقیله و خفیفه بر امر بی لام قیاس باید کرد نهی مخاطب معلوم لاتضرب لاتضربا لاتضربوا
لاتضربی لاتضربا لاتضربن نهی غائب معلوم لایضرب لایضربا لایضربوا لاتضرب لاتضربا
لایضربن لااضرب لانضرب نهی مجهول بضم حرف مضارع و فتح ماقبل آخر لایضرب
در اصل یضرب بود چون لای نهی در اول مضارع در آمد آخرش را جزم کردند
علامت جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه و سقوط نون اعرابی شد
در هفت صیغه و سقوط هیچ نکرد در دو صیغه زیرا که مبنی است و تعلیلهای نهی
مجهول بر قیاس نهی معلوم و تعلیلهای با نون ثقیله و خفیفه بر قیاس امر حاضر
الظرف منه مضرب مضربان مضارب مضیرب مضارب جمع تکسیر از آن مضرب است
مضرب اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح
ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند تنوین تمکن را بواسطه منع صرف حذف
کردند مضارب شد مضیرب تصغیر از آن مضرب است مضرب اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند
مضیرب شد و الآلة منه مضرب مضربان مضارب مضیرب مضارب جمع تکسیر از آن مضرب
است مضرب اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و
ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره
دادند تنوین تمکن را بواسطه منع صرف حذف کردند مضارب شد مضیرب تصغیر از آن مضرب
است مضرب اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را
فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مضیرب شد مضربة مضربتان
مضارب مضیربة مضارب جمع تکسیر از آن مضربة است مضربة اسم وحدان بود

بود چون نون ثقیله بدو متصل شد نون ثقیله را کسره دادند برای مشابهت بنون تثنیه
اضربان شد اضربانِّ در اصل لیضربنّ بود چون نون ثقیله بدو متصل شد اجتماع ثلث
نونات شد و اجتماع ثلث نونات را در کلام عرب مستکره پنداشتند بنا بر آن الف
فاصله میان نون جمع و نون ثقیله در آوردند تا اجتماع ثلث نونات نشود و نون ثقیله را
کسره دادند برای مشابهت بنون تثنیه اضربنانِّ شد اضربُنَّ و اضربُن در اصل
اضربُوا بود چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد التقاء ساکنین شد میان واو و نون
واو را حذف کردند و ضمه را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف واو اضربُنَّ و اضربُن
اضربِنَّ و اضربِن در اصل اضربی بود چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد
التقاء ساکنین شد میان یا و نون یا را حذف کردند و کسره را باقی گذاشتند تا دلالت
کند بر یاء محذوف اضربِنَّ و اضربِن شد لتضرب لتضربا لتضربوا لتضربی لتضربا
لتضربن لیضرب لیضربا لیضربوا لتضرب لتضربا لیضربن لاضرب لنضرب
لیضرب در اصل لیضرب بود چون لام امر در اولش در آوردند آخرش را جزم کردند
علامت جزم سقوط حرکت شد در پنج صیغه و سقوط نون اعرابی شد در هفت صیغه و
سقوط هیچ نکرد در دو صیغه زیرا که مبنی است با نون ثقیله لتضربنّ لتضربانّ لتضربُنّ
لتضربِنّ لتضربانّ لتضربنانّ با نون خفیفه لتضربن لتضربُن لتضربِن امر غائب معلوم
با نون ثقیله لیضربنّ لیضربانّ لیضربُنّ لتضربنّ لتضربانّ لیضربنانّ لاضربنّ لنضربنّ
با نون خفیفه لیضربن لیضربُن لتضربن لاضربن لنضربن امر غائب مجهول با نون
ثقیله لیُضربنّ لیُضربانّ لیُضربُنّ لتُضربنّ لتُضربانّ لیُضربنانّ لاُضربنّ لنُضربنّ
با نون خفیفه لیُضربن لیُضربُن لاُضربن لنُضربن و تعلیلها ی با نون تاکید

لازمی نیست و در لَیَقُولُنَّ یا الف نگشت زیراکه ماقبل او از کلمهٔ او مفتوح

نیست و در عَصَوَانُ و رَحَیَانُ اعلال نکردند زیراکه بعد از یشان

الف تثنیه است و در دَعَوَا و یَدْعُیَانِ و اِخْشَیَا

اعلال نکردند زیرانچه بعد از یشان الف تثنیه است و در دَعَوَا و

یُدْعَیَانِ و اِخْشَیَا اعلال نکردند زیرانچه بعد از یشان الف ضمیر

است اما اِخْشَیَنَّ محمول است بر اِخْشَیَا لِلْمُشَابَهَةِ بَیْنَهُمَا

وَهِیَ وُجُوبُ الْفَتْحِ قَبْلَ مَا لَحِقَهُمَا و در سَوَادٌ و بَیَاضٌ

بسلامت ماند زیرانچه از یشان حرف ساکن نیست که لازم الوقوع

است بخلاف دَعَتْ و رَمَتْ زیراکه تحقق تا لازمی نیست بفصل او

جایز است و در عَوِرَ و حَوِلَ و عَیِنَ و اِجْتَوَرَ اعلال نکردند

زیرانچه محمول اند بر اِعْوَرَّ و اِحْوَرَّ و اِعْیَنَّ و تَجَاوَرَ لاتحاد

المعنی و در حَیَوَانٌ و مَوَتَانٌ بسلامت ماند زیرانچه مصدر

بروزن فَعَلَانٌ است و در جَیَدَی بسلامت ماند زیرانچه مصدر

بروزن فَعَلَی است و در قَوِیَ و طَوِیَ بسلامت ماند زیرانچه لام کلمهٔ

او را اعلال شده است اما تصحیح قَوَدٌ و خَوَنَةٌ شاذ است

وقیل یقال قولا فذاک مقول الامر منه قل و النهی
عنه لا تقل صرف ماضی قال قالا قالوا و مجهول
قیل قیلا قیلوا الخ مستقبل معروف یقول یقولان
یقولون الخ حاضر قل قولا قولوا قولی الخ اسم فاعل
قائل قائلان قائلون قائلة قائلتان قائلات اسم
مفعول مقول مقولان مقولون مقولة مقولتان
مقولات الظرف منه مقال و الاله منه مقول و
مقولة و مقوال قال در اصل قول بوده است واو الف گشت
قال شد بقانون هر واوی و یایی که متحرک باشد بحرکت لازمی
و بعده الف تثنیه و الف ضمیر و حرف ساکن که لازم بود تحقیق او و
سکون او نباشد و ما قبل او از کلمه او مفتوح باشد آن واو و یا محمول
بر واو یا صحیح ضروری نباشد و مصدر بر وزن فعلی و فعلان
نباشد و لام کلمه او در تغیر متغیر نشده باشد آنرا با الف بدل کنند چنانچه
قال و باع و باب و ناب و عصا و رحی و رجیل و
لو استطعنا بسلامت ماند زیرا که حرکت واو و یا عارضی است

مضموم آن یا را بواو بدل کنند چنانچه ایقن یوقن ایقانا
فهو موقن الامر منه ایقن والنهی عنه لا یوقن **قانون**
دیگر هر واوی که مضموم بجای فا کلمه باشد بعده واوی دیگر متحرک
نباشد روا بود که آنرا بهمزه بدل کنند چون أُقِّتَتْ و وُقِّتَتْ
أُوَیْدِیٌ وَوُوَیْدِیٌ اما در مکسور چنانچه وِسَادَةٌ اختلافست
بعضی گفته اند روا باشد وبعضی گفته اند روا نیست اما در مفتوح
روا نیست بالاتفاق واما اَحَدٌ و اَنَاةٌ شاذ است واما اگر دو واو
متحرک در یک کلمه بهم آیند واجب است که واو اول را بهمزه بدل
کنند اگرچه مفتوح بود چنانچه اَوَاصِل که جمع تکسیر واصِلَة است
و اُوَیْصِل که تصغیر واصِل است **قانون** دیگر هر واو و یا که در
باب افتعال بجای فا کلمه افتد و آن واو و یا بدل از همزه نباشد آنرا
تا بدل کنند بعده تا در تا ادغام کنند چنانچه اتّقد یتّقد اتّقادا
فهو متّقد وکذلک حکم الیا نحو اتّسر یتّسر اتّسارا و در اتّمر
و اتّکل تا بدل نکرده اند زیرا که یا بدل است از همزه و اتّخذ
شاذ است **صرف اجوف** قال یقول قولا فهو قائل

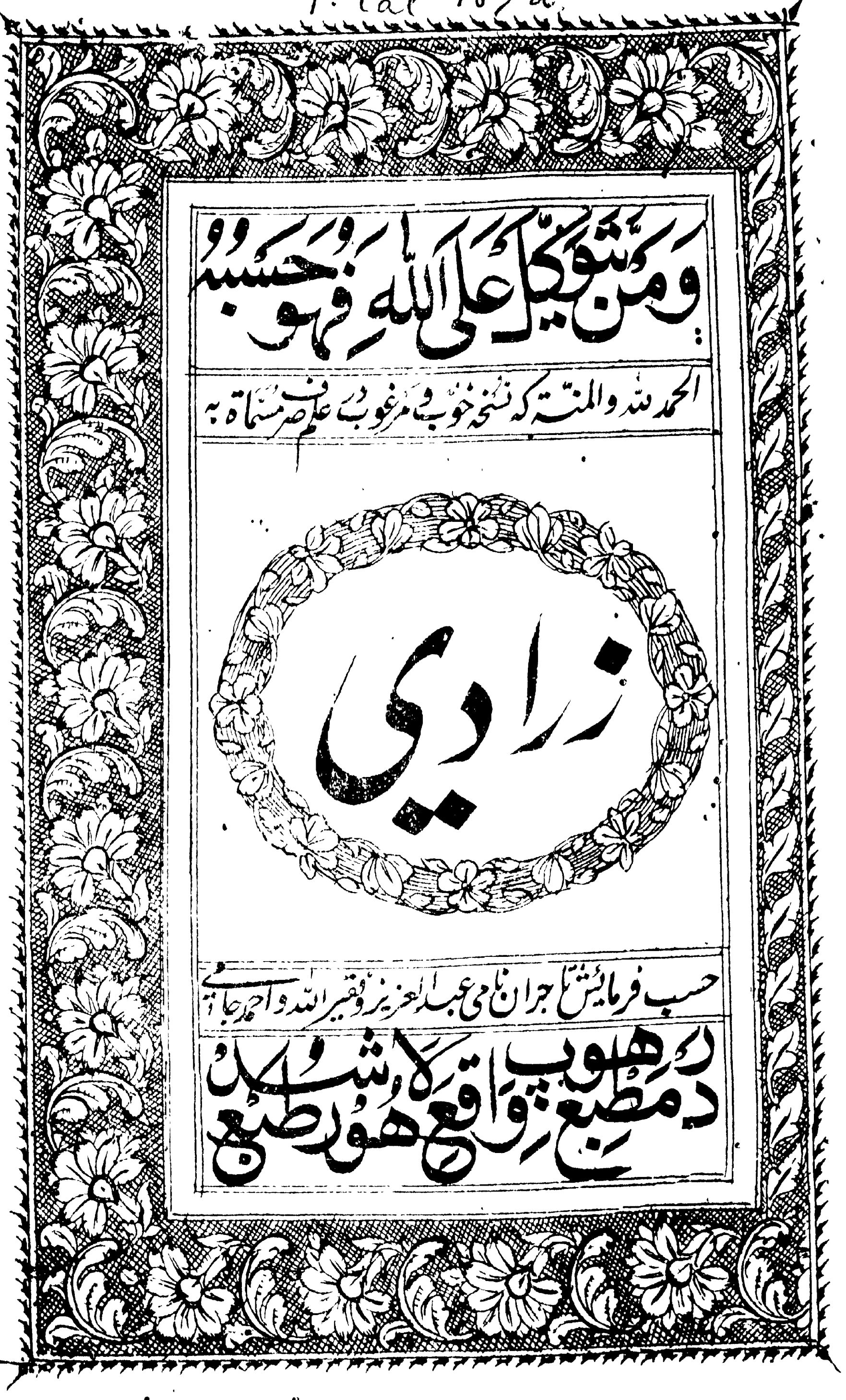
[illegible]

و بوس و ماقبل الف همیشه مفتوح باشد اگر حرکت ماقبل الف مخالف گردد
آن الف را بدل کنند بحرفی که موافق حرکت ماقبل اوست چون قوتل و تربیع
و استیفی و مضاعف آن باشد که یکحرف اصلی وی مکرر باشد نحو مد
و فر و سب و حب و صرف صحیح اینجا فرو گذاشته شد بنابر آن که در
میزان مقدم افتاده بیت ما صرف مهموز با صرف صحیح برابر باشد مگر
چند جا که ذکر کرده شود قانون هر همزه که ساکن باشد و ماقبل او مفتوح
روا بود که او را با الف بدل کنند چون یأمن قانون هر همزه که ساکن با
یا مفتوح و ماقبل او مضموم یا واو مده باشد روا بود که او را با واو بدل
کنند چون یؤمن و مقروة و یواخذ قانون هر همزه که ساکن یا
یا مفتوح و ماقبل او مکسور یا یاء مده زایده روا بود که او را بیا بدل کنند
چون ییمن و یسیر و خطیئة قانون هر همزه که ساکن باشد و ماقبل او
همزه دیگر متحرک همزه ساکن را واجب است که بدل کنند بحرف علت که موافق
حرکت همزه ماقبل است چنانچه آمن و اومن و ایسر قانون هر
همزه که متحرک باشد ماقبل او حرف صحیح ساکن روا بود که حرکت همزه
نقل کرده بماقبل دهند و همزه را حذف کنند چون یسل و

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين بدان اسعدك الله تعالى في الدارين كه جمله افعال متصرفه واسماء متمكنه بر هفت نوع است صحيح ومهموز ومعتل ومضاعف اما صحيح آن باشد كه هيچ حرف اصلى او همزه وحرف علت نباشد وعين ولام او از يك جنس نباشد چون قتل وضرب ومهموز آن باشد كه يك حرف اصلى او همزه بود چون أمر وسأل وقرأ ومعتل آن باشد كه يك حرف اصلى او حرف علت باشد چون وعد وقال ورمى وحرف علت سه است واو والف ويا كه مجموع وى واى باشد والف هميشه ساكن باشد بى ضغطه چون ماد لا وهرچه متحرك باشد بصورت الف يا ساكن منضغطه باشد آنرا همزه گويند چون رأس



ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

الحمد لله والمنة که نسخهٔ خوب و مرغوب در علم صرف مسماة به

زرادی

حسب فرمائش تاجران نامی عبد العزیز و فقیر الله و احمد جان

در مطبع [illegible] واقع لاهور طبع شد

مذهب سیبویه محقق شد [illegible]

فافهم و اگر [illegible] ساکنین آن است اگر صحیح [illegible] اجرا [illegible]

علما باشد غالب و در ظن [illegible] و در کلام [illegible] اصطلاحیه یعنی جار را [illegible]

خلیل با مذهب سیبویه [illegible] موافق باشد [illegible] عن الخلیل [illegible] الهمزتین [illegible]

[illegible] قانون اجتماع الهمزتین [illegible] لیکن اگر [illegible] الالات [illegible] جمع [illegible]

[illegible] جانچه [illegible] سیبویه [illegible] مقلوب [illegible] آنکه [illegible] همزه [illegible]

[illegible]

خلیل باشد بین بین [illegible] الفتح [illegible] سیوم آنکه [illegible] همزه [illegible]

همزه بدل کنند چون [illegible]

و در مفرد او همزه [illegible] منقلب [illegible] همزه [illegible]

انفتاح ما قبل [illegible] اگر در [illegible] باشد لیکن [illegible] بدل کنند [illegible] در اصل [illegible] مقدم

منصوری شود یکی آنکه [illegible] باشد لیکن همزه با لواو بدل [illegible] همزه [illegible] از آنکه در اصل [illegible] مولانا

صلایا و صلایه سیوم آنکه [illegible] صورت آن همزه [illegible] و اگر در مفرد او همزه [illegible] چنانچه [illegible]

در چهارم جا افتد درین یک صورت [illegible] اشیا شاذ است [illegible] علی اختلاف المذهبین [illegible] کذا فی [illegible]

به اوی یا در جمع [illegible] و شاوی یا در جمع [illegible] دارند [illegible] چنین شده [illegible] و غیرها [illegible]

و یا را حذف کنند و عوض آن با حرکت و تنوین [illegible] می آید با اعلال [illegible] النحو [illegible] تمام شد الالهم

[illegible] بر وزن [illegible] با اعلال و قلب منعکس شده کذا فی [illegible] آمین [illegible] تمام شد

به همزه بوده است [illegible] غفرله الصمد و لکاتبه [illegible]

غلام احمد

تمام شد

۳۲

مخالف است چنانکه مذکور شد میگوییم که تحصیل کرده یکی از اهل مذهب خود بیان کرده باشد در قول دیگر پیروی علماء دیگر کرده باشد
چنانچه میر سید شریف در حاشیه کتاب عوامل گفته است دلالة طبعی میر لفظی موجود نیست که مذهب خود بیان کرده است

[illegible]

الا انه یجوز السکون ایضاً فی المستقبل نحو یخصّمون و در اسم فاعل
و اسم مفعول مضموم کنند للاتباع چنانچه مُقتَتِّلون و در باب تفعّل و تفاعل
چون بجای فا کلمه طا افتد و یا ثا روا بود که او را ساکن کنند

و بعده ادغام کنند و الف وصل در اول
آورند چنانچه اِطَّهَّرَ و اِثّاقَل

حاشیه متعلق صفحه	حاشیه متعلق صفحه
[illegible]	[illegible]

۳۰

[illegible]

او الابانة نحو اظّلم واظطلم ومع الصاد الابانة والادغام
بقلب التاء صاداً لا غير نحو اصطبر واصّبر وكذلك مع الضاد
نحو اضطرب واضّرب وقد حكي اطّجع في اضطجع وچون
بجای فاء کلمه در باب افتعال دال و ذال و زا باشد روا باشد که تا را بدال
بدل کنند لکن مع الدال الادغام نحو ادّعی اصله ادتعی
ومع الذال الابانة والادغام بقلب احدهما الى الآخر نحو اذدكر
واذّكر وادّكر وكذلك مع الزاء الابانة
والادغام بقلب الذال زاء نحو ازدان وازّان ولكن لا يجوز
فيه ادّان وچون ثا باشد ادغام باید کرد بقلب احدهما الى الآخر
نحو اثّار واتّار ولا يجوز الاظهار وچون سین باشد
اظهار و ادغام بقلب الثانية الى الاولى روا بود نحو استمع و
اسّمع ولا يجوز اتّمع بقلب السين تاء وچون بجای عین کلمه
در باب افتعال تا باشد اظهار و ادغام روا بود و در فاء
فعل ماضی عند الادغام فتحه و کسره روا بود چون اقتتلوا و قَتّلوا
و قِتّلوا و اختصموا و خَصّموا و همچنین در فعل مستقبل

الاحتياج اليها ولام كلمه او را بحركت ضمه داد بعده ادغام كردند مُدّ

قانون هرجا كه دو حرف ساكن بهم آيند بر غير حد خود اول ايشان مد

نباشد آخر حرف را حركت بايد داد والاصل فيه الكسر وغيره بعارض

كالضم في واو الجمع نحو يغزونّ والفتح في الم الله وجاز الاوجه

الثلثة في نحو مُدّ الكسر لانها الاصل والفتح لخفتها والضم للاتباع

الا اذا لقيه ضمير الغائب والغائبة فحينئذ الضم في الاول

نحو مُدُّهُ والفتح في الثاني نحو مُدَّها على الاكثر وليس هذا

الا على وجه واحد وجاء مُدِّهِ بالكسر على القليل بدانكه احكام

ادغام بسيار است اگر مفصل ياد كرده شود اين مختصر احتمال نتواند كرد بنا بر آن

فرو گذاشته شد ثم اعلم ارشدك الله تعالى ان تاء الافتعال مختص باحكام

لا تنطوي تحت ما ذكرناه والحاجة الى بيانها ماسة كلية فافردناها

بالذكر بدان اسعدك الله تعالى سعادة كه چون بجاى

فاء كلمه در باب افتعال يكى از حروف مطبقه افتد وهي الصاد

والضاد والطاء والظاء تاء را بطاء بدل كنند لكن مع الطاء

الا ادغام لا غير نحو اطّلب ومع الظاء الادغام بقلب احدهما الى الآخر

جاز الادغام والاظهار بخلاف نحو مُرْمِيٌّ مما كان اوّلهما ساكنا وجب
الادغام بدانکه هرجا دو حرف از یک جنس بهم آیند در ایشان
یکی از سه طریق تخفیف کنند یا بادغام چنانکه گفته شد و یا بالحذف
واین بر دو نوعست سماعی چنانچه ظَلْتُ که در اصل ظَلِلْتُ بود و قیاسی
چنانچه در مانند تَنَزَّلُ که در اصل تَتَنَزَّلُ بود و یا بالابدال واین نیز بر دو
نوعست سماعی چنانچه وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰیها که در اصل دَسَّسَها بود و قیاسی
چنانچه در مانند شیراز که در اصل شرّاز بود و دیماس که در اصل
دِمّاس بود و دیوان که در اصل دوّان بود و در مانند تقوی که در اصل
تقوو بود ادغام نکردند لان الابدال مقدم علی الادغام و یمدّ که در اصل
یَمْدُدُ بود حرکت دال اول را نقل کرده بماقبل دادند پس دال اول را در دال دوم
ادغام کردند یمدّ شد قانون هرجا که دو حرف از یکجنس بهم آیند و
ماقبل ایشان حرف ساکن بود حرکت حرف اول نقل کرده بماقبل بدهند
چنانچه یَمُدُّ و یَظَلُّ که در اصل یَمْدُدُ و یَظْلَلُ بود حرکت حرف اول را بماقبل دادند و
عین کلمه را در لام کلمه ادغام کردند یمدّ و یظلّ شد مُدّ در اصل اُمْدُدْ
بود حرکت دال اول را بماقبل دادند و همزه را حذف کردند لعدم

[illegible marginal notes]

وطوی یطوی طیّا الخ فبقی العین سالمة واعلّ اللام کما تری امّا آیة
ورایة شاذ است صرف المضاعف مدّ یمدّ مدّا الخ
مدّ در اصل مدد بود دال اول را ساکن کردند و دال دوم ادغام کردند مدّ
قانون هرجا که دو حرف متحرک از یک جنس بهم آیند بر سبیل لزوم یا از
مخرج متقارب باشند و یا اول ایشان ساکن بود و دوم متحرک و یکی از
ایشان زایده برای الحاق نباشد و ماقبل ایشان حرف مدغم
نباشد و یکی از ایشان مبدل نباشد و کلمه از اشتباه ایمن باشد آنگاه اول
را در دوم ادغام باید کرد چنانچه ذبّ و ربّ و سبّ و لبتّ
و عبدتّ و در مددٌ و سببٌ ادغام نکردند زیرا که کلمه ایشان از اشتباه
ایمن نیست و در قوول ادغام نکردند زیرا که اول ایشان مبدل است
و در مهدد و قردد ادغام نکردند زیرا که حرف دوم متحرک نیست
و در قعدد و شملل ادغام نکردند زیرا که دوم حرف زاید است برای
الحاق و در حبب ادغام نکردند زیرا که ماقبل ایشان حرف مدغم است
و در تنزّل ادغام نکردند زیرا که اجتماع این دو حرف بر سبیل لزوم
نیست و در نحو حیی مما کان احدهما مبدلا وهما متحرکان

۲۶

[illegible marginal notes]

در طرف نیست و در هُوَ و یَدْعُوْ بسلامت ماند زیرا که اسم متمکن
نیست و بدانکه توسط حرف ساکن زائد میان ضمه و واو جمع مانع اعلال نیست
و در و جدان مانع اعلال است تقول دُلِیٌّ و عِصِیٌّ فی جمع دَلْو و عَصًا بالاعلال
تقول عُتُوًّا عُتُوًّا بالتصحیح و روا بود که فا کلمه را اتباع عین
کلمه کنی فتقول عِصِیٌّ و دِلِیٌّ اَمّا در حُوٌّ جمع اَحْوَی بسلامت ماند زیرا که
واو زائده نیست بلکه عین کلمه است و من باب الافعلال اِرْعَوَی
یَرْعَوِی اِرْعِوَاءً فهو مُرْعَوٍ الخ اِرْعَوَی در اصل اِرْعَوَوَ بود
دوم را الف کردند و ادغام نکردند لان الابدال مقدم علی الادغام فلذلک
تقول قَوِیَ یَقْوَی دون قَوَّ یَقُوُّ و دیوان دون دِوّان و من باب الاستفعال
اِسْتَدْعَی یَسْتَدْعِی اِسْتِدْعَاءً الخ و علی هذا القیاس ضرب اللفیف المفروق
فا فعل او را با معتل فا قیاس باید کرد و لام فعل او را با معتل لام قیاس باید کرد
چنانچه وَقَی یَقِی وِقَایَةً الخ اما در لفیف مقرون لام کلمه او را با معتل لام قیاس
باید کرد و عین کلمه او را اعلال نباید کرد تحرزًا عن توالی
الاعلالین الا فی نحو طَیٍّ و لَیٍّ مما اجتمع فیه الواو و الیاء
و تقدم احدهما بالسکون کما تقدم تقول حَیِیَ حَیَاةً

لا تعل ومن مهموز الفاء والناقص الى يولى ايلاء فذلك مول

الام مثل والنهي عنه لا تول ومن مهموز العين اثنى يثنئ اثناء فهو مثنئ وكذلك

آرئ يرئ اراءة فهو مرئ وارئ يرئ اراءة فذلك مرئ الامر منه

ار والنهي عنه لا تر على نقل حركة الهمزة التي تقابل العين الى

ما قبلها وحذف الهمزة ومن باب التفعيل نجى ينجي تنجية الخ

و مصدر این باب ز ناقص و مهموز اللام بر وزن تفعله می آید چنانچه تنجیه و

و برءة وتسمية ومن باب المفاعلة ناجى يناجي مناجاة الخ

ومن باب الافتعال اعترى يعترى اعتراء الخ ومن باب الانفعال انقضى

ينقضي انقضاء الخ ومن باب التفعل تبنى يتبنى متبنيا الخ تبنّی

در اصل تبنّوٌ بود واو را بیا بدل کردند وضمه ما قبل او را بکسره بدل کردند تبنّی

شد **قانون** هر واو که در اسم متمکن بر طرف افتد وما قبل او مضموم

باشد آن واو را بیا بدل کنند بعده ضمه ما قبل او بکسره بدل کنند زیرا که هر یا که

در طرف باشد وما قبل او مضموم تقضیه الکسره بدل کنند چنانچه تمشّی

وتحنّی وتبنّی شد بعده اعلال قاضی کردند تبنٍّ شد ونشبه

قلنس فی جمع قلنسوة وادل جمع دلو ودر قلنسوة بسلامت ماند زیرا که

[illegible]

ساکن بود و یکی از ایشان بدل از چیزی نباشد و آن کلمه تصغیر وزن افعل نباشد
آن واو را یا کنند و یا در یا ادغام کنند و اگر ماقبل ایشان ضمه باشد آن را
بکسره بدل کنند چنانچه مَرْمِیٌّ و سَیِّدٌ و اَیَّامٌ و در بُوَیْع و دِیْوَان
واو را یا نکردند زیرا که واو بدل است از الف در اول و یا بدل است
از واو در دوم و در اُسَیْوِد ادغام نکردند زیرا که تصغیر اَسْوَدُ
است که بر وزن افعل است اما حَیْوَةٌ و ضَیْوَنٌ شاذ است صرف
الماضی رَأَی رَأَیَا الخ مجهوله رُئِیَ رُئِیَا الخ مستقبل معروف
یَرَی الخ مجهول یُرَی الخ مستقبل معروف با نون ثقیله یَرَیَنَّ الخ
مجهول یُرَیَنَّ الخ امر غایب معروف لِیَرَ لِیَرَیَا لِیَرَوْا الخ مجهوله
لِیُرَ الخ امر حاضر معروف رَ رَیَا رَوْا الخ امر متکلم لِاَرَ لِنَرَ
امر حاضر بنون ثقیله رَیَنَّ الخ نهی غایب معروف لایَرَ الخ و علی هذا
القیاس المجهول اسم فاعل رَاءٍ الخ اسم المفعول مَرْئِیٌّ الخ
و اعلال دیگر از آنچه در پیش یاد کرده شده است بیرون آید چون تامل
کرده شود انشاء الله تعالی و ابواب منشعبه را همچنین قیاس باید کرد
فمن باب الافعال اَعْلَی یُعْلِی اِعْلَاءً فهو مُعْلٍ الامر منه اَعْلِ و النهی عنه

[illegible]

یا را حرکت کسره دادند کما هو الاصل فی مثله وسیاتیک ذکره انشاء
الله تعالی فعل جحد مستقبل معروف لم یدعُ الخ مجهوله لم یُدعَ الخ
مستقبل معروف بانفی تابید لن یدعوَ الخ مجهوله لن تُدعَی الخ
امر غایب معلوم لیدعُ الخ امر حاضر معلوم اُدعُ الخ امر متکلم لادعُ
لندعُ مجهوله لیُدعَ الخ مجهول لتُدعَ الخ امر متکلم مجهول لاُدعَ
لنُدعَ نهی غایب معلوم لا یدعُ الخ نهی حاضر معلوم
لا تدعُ الخ مجهوله لا تُدعَ الخ نهی متکلم لا ادعُ لا ندعُ اسم
فاعل داعٍ الخ اسم مفعول مدعوٌّ الخ مدعوٌّ در اصل مدعوو
بود واو را در واو ادغام کردند مدعوٌّ شد **قانون** هرجا که
دو حرف از یکجنس بهم آیند اول را در دوم ادغام کنند وسیاتی تکمله انشاء
الله تعالی فی صرف المضاعف الیائی منه ومن مهموز العین رأی
یری رؤیة فهو راءٍ ورُئِیَ یُری رؤیة فذاک مرئیٌّ
الامر منه رَ والنهی عنه لا تَرَ مرئیٌّ در اصل مرءوی بود واو را یا
کردند و یا در یا ادغام کردند و ما قبل او مکسور کردند مرئیٌّ شد
قانون هرجا که واو و یا بهم آیند در یک کلمه واول ایشان

[illegible]

زیرا آنچه مصدر برین وزن از ناقص مختص ست بیا الا نادرا چنانچه
حِمَایَة وسِرَایَة ودِرَایَة وهِدَایَة ووِلَایَة ورِعَایَة وغیر ذلک
پس آنچه بواو آید واو را بیا بدل کنند تا در صورت مختلف نباشد فهذا کما
قال بعضهم فی کَیْنُونَة که در اصل کَوْنُونَة بود واو را بیا بدل کردند
زیرا آنچه این وزن در مصدر اجوف یائی غالب آمده ست چنانچه
قیلولة وبینونة وغیر ذلک فما جاء بالواو ابدل واو بیاء مستقبل
معروف با نون ثقیله یَدْعُوَنَّ الخ مجهول بها یُدْعَیَنَّ الخ در اصل
یَدْعُوُنَّ یَدْعُوْنَنَّ بوده ست واو الف گشت وبیفتاد چون نون
تاکید ثقیله بدو متصل شد نون اعرابی ساقط شد دو ساکن بهم آمدند واو
نون مدغم واو را ضمه دادند یَدْعُوُنَّ شد قانون هر جا که دو ساکن
بهم آیند در غیر حد خود اول ایشان واو جمع باشد وحرکت ما قبل او مخالف
او گردد آنرا ضمه باید داد چنانچه ادعُوا الله ولا تَنْسَوُا النَّاس
تَدْعِیْنَّ در اصل تَدْعُوِیْنَ بود واو الف گشت وبیفتاد تَدْعِیْنَ
شد چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد نون اعرابی ساقط
شد بعده دو ساکن بهم آمدند یا و نون مدغم اول ایشان مده نبود

در اصل دُعُوُو بود حرکت واو نقل کرده بما قبل دادند بعده التقای ساکنین شد
میان هر دو واو واو اولی حذف کردند دُعُوا شد واو را بیا بدل کردند
زیرا آنچه در حکم وسط است یا آنچه ضمیر مرفوع متصل در حکم جزو کلمه است
پس آنچه پیش از و باشد در حکم وسط باشد دلیل بر انکه ضمیر مرفوع بمنزله
جزو کلمه است که چون ضمیر منصوب متصل بدو لاحق میشود فصل میان
ضمیر مرفوع متصل و میان او درست نبود چون مستقبل معلوم
یدعو یدعوان یدعون الخ جمع مذکر و مونث هر دو بیک طریق
آیند الا ان الواو ضمیر فی جمع المذکر و لام الکلمة فی المونث
فوزن الاول یفعون و وزن الثانی یفعلن و مجهول یُدعی
یُدعیان الخ یُدعیان در اصل یُدعوان بود واو را یا کردند
یُدعیان شد قانون هر واو که در کلمه ثالث باشد چون رابع گردد
فصاعدا و حرکت ما قبل او مخالف او باشد واو را بیا بدل کنند چنانچه
یُدعیان و یُرضیان و اعلیت و اغزیت و استعلیت
و مُعلیان و مُستعلیان نه در عداوة واو را بیا بدل نکردند
زیرا آنچه ما قبل او متحرک نیست انشکایة محمول است بر حکایة و غیر ذلک

او مکسور گردد و در یکی ازین پنج مواضع افتد آنرا بیا بدل کنند اول
آنکه هر واوی که ساکن باشد و ماقبل او مکسور بود چنانچه میزان [illegible]
دوم آنکه لام کلمه بود و ماقبل او مکسور چنانچه دُعِیَ و دُعِیَتْ و رَضِیَ
و رَضِیَتْ و داعِیَة و راضِیَة سیوم آنکه هر واوی که در مصدر بود
و ماقبل او مکسور و در فعل بسلامت نمانده باشد چنانچه قام قیاماً و در
قاوَم قِواماً بسلامت ماند زیرا که در فعل سلامت مانده است اما
حال حِوَالاً شاذ است چهارم آنکه در جمع باشد و در واحد او بسلامت
نمانده باشد چنانچه دِیار و تِیَرة جمع دار و تارة و در طِوال جمع طویل
بسلامت ماند زیرا که در واحد او بسلامت مانده است پنجم آنکه
هر واوی که در جمع باشد و در واحد ساکن بود و بعد آن الف جمع باشد
چنانچه حِیاض جمع حوض اما ثِیَرة جمع ثور شاذ است اُدْعُ در اصل
اُدْعُوْ بود واو را حذف کردند اُدْعُ شد قانون هر واو و یای که
بر طرف باشد در حالت جزم و وقف واو و یا ساقط شود چنانچه لم یدعُ و
لم یَرْمِ و لم یَخْشَ و اُدْعُ و اِرْمِ و اِخْشَ صرف ماضی معلوم
دَعا دَعَوا دَعَتْ دَعَتا دَعَوْنَ الخ دَعَوا در اصل

[illegible]

تناول والنهي عنه لا تتناول وعلى هذا القياس صرف ناقص

واوي دعا يدعو دعاءً ودعوةً ودعوةً ودعوةً

فهو داعٍ ودُعي يُدعى دعاءً فذاك مدعوٌّ الامر منه اُدعُ

والنهي عنه لا تدعُ دعاءٌ در اصل دعاوٌ بود واو را بهمزه بدل کردند

دعاء شد قانون هر واوی و یائی که بعد الف زائد در طرف افتد

و یا در حکم طرف آنرا بهمزه بدل کنند چنانچه دعاءٌ وعَداءَةٌ و

سقاءٌ وسقائةٌ و در عداوةٌ وسقايةٌ بسلامت ماند زیرا که نه در

طرفست ونه در حکم طرف و در رائی جمع رایةٌ بسلامت ماند

زیرا که ماقبل او الف مبدلست زائده نیست یدعو در اصل

یدعُوُ بود واو را ساکن کردند یدعو شد قانون هر واوی و

یائی که بطرف باشد مضموم یا مکسور وماقبل او نیز مضموم یا مکسور آنرا

ساکن کنند وحرکت او را حذف کنند چنانچه یدعو ویرمی وداعٍ

ورامٍ ولن یدعوَ ولن یرمیَ واجیبوا داعیَ الله ساکن

نکردند زیرا که نه مضموم است ونه مکسور دُعی در اصل دُعِوَ بود

واو را یا کردند دُعی شد قانون هر واوی که ماقبل

١٨

اختش والنهی عنه لاتختش اسم فاعل و اسم مفعول هر دو بر یک صورت
مفتعل
آیند الا آن واسم الفاعل مُفتَعِل بکسر العین واسم المفعول
بفتح العین ومن باب الانفعال انقاد ینقاد انقیاداً فهو
مُنقاد الامر منه انقد والنهی عنه لاتنقد ومن باب
مستعین
الاستفعال استعان یستعین استعانة فهو مستعین وا
یستعان استعانةً فذاک مستعان الامر منه اِستعِن و
النهی عنه لاتستعن اما استحوذ یستحوذ شاذ است در ابواب
دیگر اجوف اعلال نیافته چنانچه من باب تفعیل حوّل یحوّل تحویلا
فهو محوِّل وحوّل یحوّل تحویلاً فذاک محوَّل الامر منه حوِّل
والنهی عنه لاتحوّل ومن باب تفعُّل تحوّل یتحوّل تحوّلاً فهو متحوِّل
وتُحُوِّل یُتحوّل تحوّلاً فذاک متحوَّل الامر منه تحوّل والنهی عنه
لاتحوّل ومن باب مفاعلة ناول یناول مناولة فهو مناوِل و
نوول یناول مناولة فذاک مناوَل الامر منه ناوِل والنهی
عنه لاتناول ومن باب تفاعُل تناول یتناول تناولاً فهو
متناوِل وتنوول یتناول تناولاً فذاک متناوَل الامر منه

الهمزة المكسورة ياءً مفتوحة فصار خطايئ فقلبت الياء
الثانية الفاً لتحركها وانفتاح ما قبلها فصار خطايا كما
هو القياس في نحو مطايا واين قول سيبويه است اما بر قول خليل قلب
كردند همزه را بجاى يا بردند ويا را بجاى همزه آوردند فقعل به ما
فُعِل في مطايا واعلال ديگر از انچه يا دكر شد اجوف واو
خاف يخاف وهاب يهاب وطال يطول همزين قياس
بايد كرد وكذا ابواب شش گانه باب افعال أغاث يُغيث اغاثة
فهو مُغيث وأُغيث يُغاث اغاثة فذاك مُغاث الامر منه
أغِث والنهي عنه لا تُغِث اما أخيل وأغيم ولمثله اين شاذ
اما اغاثة در اصل اغواثا بود حركت واو نقل كرده بما قبل دادند
واو را الف كردند بعده دو ساكن بهم آمدند اول را حذف كردند
عوض او تا در آخرش در آوردند اغاثة شد قانون هر حرفى
كه در مصدر ساقط شود بغير التقاء تنوين عوض او تا در آخرش در
آوردند چون عدة وسعة واغاثة واستغاثة واما
باب الانفعال اختار يختار اختيارا فهو مختار الامر منه

احق بالحذف اما مثل مضيوفة ومخيوطة شاذ است

ومن مهموز الفاء اب ياوب اوبا فهو آئب الامر منه

اُب والنهي عنه لا تأب ومن معتل العين ومهموز اللام

جاء يجيء جيئا ومجيئا فهو جاءٍ وجيء يجاء جيئا فذاك مجيء

الامر منه جئ والنهي عنه لا تجئ جاءٍ در اصل

جائئ بود ودرين دو قول است اول آنكه يا را همزه بدل كنند

كما تقدم بعده دو همزه متحرك بهم آمدند يكى از ايشان مكسور

بود دوم را بيا بدل كردند كما تقدم پس اعلال قاض كردند

جاءٍ شد واين قول سيبويه است دوم آنكه عين كلمه را قلب كرده

بجاى لام كلمه بردند كراهة لاجتماع الهمزتين

واين قول خليل است بعده اعلال قاض كردند جاءٍ

فعلى هذا نحو خطايا كان في الاصل خطائي على وزن

فعائل كما هو القياس في جمع فعيلة ثم قلبت

الياء همزة فصار خطاءء كما تقدم فاجتمع الهمزتان

فقلبت الهمزة الثانية ياء كما تقدم فصار خطائي فقلبت

15

بود و بعده حرف ساکن نباشد آن را بهمزه بدل کنند چنانچه بوائع و [illegible]

و در معایش و معاون بسلامت ماند زیرا که پیش از الف حرف

علة نیست بدانکه تقدم حرف علة شرط در اعلال حرف اصلیست

اما در زائده شرط نی وکذلک تقول اساود فی جمع اسود و صحائف

و عجائز فی جمع صحیفة و عجوزة و در طواویس سلامت

ماند زیرا که بعد او حرف ساکن است الیائی منه باع یبیع

بیعا فهو بائع و بیع یباع بیعا فذاک مبیع الامر منه

بع والنهی عنه لا تبع مبیع در اصل مبیوع بود حرکت یا نقل کرده

بما قبل دادند کما تقدم بعده ما قبل یا را بکسره بدل کردند برای [illegible]

یاء وکذلک هر یائی که ساکن باشد و بجائی عین کلمه افتد ما قبل او مضموم

باشد ضمه آن را بکسره بدل کنند از برای محافظت یاء

چنانچه بیض و قسمة ضیزی اما در مانند طوبی ضمه را بکسره بدل

نکردند للفرق بینه و بین فعلی پس دو ساکن بهم آمدند یا را

حذف کردند پس واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند

مبیع شد و قیل دوم را حذف کردند لان الزائدة

۱۲۷

[illegible]

برای موافقت فعل اگرچه مانع تمایم بود و در اَسْوَد و اَبْیَض

بسلامت ماند زیرا انچه اسم بر وزن افعل اند و در احیی و استحیی

واستهوی بسلامت مانده ست زیرا انچه لام کلمه ایشان

رااعلال شده ست و در اِجْلَوَّذَ بسلامت ماند زیرا انچه

ماقبل او ساکن مدغم ست نظیر نیست و در قاول و تقاول

اعلال نکردند زیرا انچه ماقبل او قابل حرکت نیست و در اَعْوَرَ

واِسْتَعْوَدَ بسلامت ماند زیرا انچه در اصل بسلامت مانده

ست فلذلك تقول اعار علی قول من تقول عار و

اعور علی قول من یقول عور قائل در اصل قاول بوده ست

واو را بهمزه بدل کردند قائل شد قانون هر واوی و یای

که بعد از الف اسم فاعل بفتد و در اصل بسلامت نمانده باشد

آنرا بهمزه بدل کنند چنانچه قائل و بایع و در مقاول و

مبایع بسلامت ماند زیرا انچه در اصل بسلامت مانده ست

وکذلك تقول عائر دعاور علی اختلاف القولین و

کذلك هر واوی و یای که بعد از الف مفاعل افتد نزد حرف علت

یقال در اصل یقول بود بهت حرکت واو را نقل کرده بما قبل
دادند واو را بالف بدل کردند یقال شد **قانون** هر واو
و یای که مفتوح باشد و در غیر فعل تعجب بجای عین کلمه افتد و بین
الساکنین لزوما تحقیقا او تقدیرا نیفتاده باشد و لام کلمه را
اعلال نشده باشد و در اصل بسلامت نمانده باشد و کلمهٔ اسم
بروزن افعل نباشد و ماقبل او حرف ساکن **صحیح** قابل
حرکت بود حرکت او را بما قبل دهند واو و یا را الف گردانند
چون یقال و یباع و اعان و استعان و معان و
مستعان و امادر ما اقوله تعلیل نکردند زیرا که فعل تعجب
است و در خِلوَةٌ و حِلیَةٌ اعلال نکردند زیرا که بجای عین
کلمه نیفتاده اند و در اَحوالٌ و اَقوالٌ و تقوال و مقوال
اعلال نکردند زیرا که بین الساکنین لزوما تحقیقا افتاده است
و در مقول اعلال نکردند زیرا که در اصل مقوال بوده است
اما در یقلن و لم یقل اعلال کردند زیرا که سکون لام عارضیست
و لاعبرة به و اما در اغاثة و استغاثة اعلال کردند

إن شاء الله تعالی قِیلَ در اصل قُوِلَ بود حرکت واو نقل کرده
بما قبل دادند پس واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا
بدل کردند قِیلَ شد قانون هر واوی و یائیکه مضموم یا مکسور
در فعل متصرف و ما یتعلق به متوسط بود و یا در حکم توسط در اصل
سلامت مانده باشد و ما قبل او مفتوح نباشد حرکت او را نقل کرده
بما قبل دهند چون قِیلَ وَبِیعَ وَیَقُولُ وَیَبِیعُ وَتَغْزِیْنَ
وَتَرْمُوْنَ وَمَقُولٌ وَمَقِیلٌ و در اَدْوُرٌ و اَعْیُنٌ اعلال نکردند
زیرا که نه فعل است و نه متعلق بود و در یَرَی وَیَرْمِی وَیَدْعُو
حرکت واو و یا بما قبل ندادند زیرا که در طرف است و در جَهْوَرَ
وَیُحْیِی وَیَحْیَی وَیَسْتَحْیِی حرکت واو و یا بما قبل ندادند زیرا که
در اصل بسلامت مانده است و در قَوِیَ حرکت واو را بما قبل
ندادند زیرا که ما قبل او مفتوح است الا آنکه در ماضی مجهول اگر
حرف علة مکسور و ما قبل او مضموم نقل حرکت لازم نیست بلکه
حذف حرکت و اشمام نیز رواست تقول فی قیل قِیلَ و
قُولَ و فی بیع بِیعَ و بُوعَ و در غیر او لازم است چنانچه

اول ایشان مده بود نخستین را بیفکنند چنانچه قُلْنَ ویَقُلْنَ ولم یَقُلْ

یَقُلْ وبِعْ ویَبِعْنَ و [illegible] ولم یَبِعْ وَدَعَتْ ورَمَتْ

[illegible] دو حرف علة ساکن بهم آیند علی نحو ما ذکرنا

اول [illegible] دوم زائده اصلی را حذف باید کرد زیرا که

زائده علامت است والعلامة لا تُحذَفُ وبعضی گفته

اند دوم را حذف باید کرد لانّ الزائدة احقّ بالحذف

فعلی هذا المحذوفُ من نحو مقولٍ واو مفعولٍ وعلی

الاوّل عین الکلمة و بدان که حرکت عارضی در حکم سکون

است وحرکت عارضی آن بود که حرف متحرک مستحق سکون

باشد بنا بر ضرورت متحرک کرده باشند ولهذا تقول قُلِ الحقّ

وبِعِ الثوبَ ودَعَتا بخلاف لم یقولا لانّ الجزم

واقعٌ علی النون دون اللام وکذلک قولا لانّ البناء

یتبع اعراب المستقبل امّا قولُنّ محمولٌ علی قولا

لما تقدّم ودر ادعوا الله وقُلِ الحقّ حذف نکردند آخر کلمه را

حرکت دادند زیرا که اول ایشان ساکن نیست [illegible]

چنانچه اعلال طائی لزوماً بالحمل جواز است قُلن که در
اصل قَوُلنَ بوده است نقل کرده از قَوُلنَ به قُوْلنَ آوردند
واو حرف ضعیف بود ضمه بر واو دشوار داشتند نقل کرده
بما قبل واو دادند واو را انداختند قُلن شد سوال چرا نقل کرده
از قَوُلنَ به قُوْلنَ آوردند جواب زیرا چه اگر بر اصل خود بماند
واو الف گشتی و بیفتادی دلیل نبودی بر حذف واو و کذلک
بِعنَ که در اصل بَیَعنَ بوده است نقل کرده از بَیَعنَ به بَیْعنَ آوردند
حرکت یا نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل
ساکن بهم آمدند اول را حذف کردند بِعنَ شد و تقول واو و
الف گشتند و بیفتادند زیرا ما قبل حرف علت در قُلنَ مضموم کردند
در بِعنَ مکسور قانون دیگر هر واوی و یائی که در ماضی ثلاثی
مجرد الف گردد و بیفتد حرکت ما قبل او را موافق او گردانند
اما در خِفنَ حرکت را وبما قبل دادند واو را بالف بدل نکردند
بر خلاف قیاس سوال واو را چرا بیفگنند جواب
از برای آنکه هر جا که دو ساکن بهم آیند بر غیر حد خود.

و مُضَیْرِبَة تصغیر از آن مَضْرُوبٌ و مَضْرُوبَة است مَضْرُوب و مَضْرُوبَة اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر
در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو
را بیاء بدل کردند مُضَیْرِیب و مُضَیْرِیبَة شد لَمْ یَضْرِبْ در اصل یَضْرِبُ بود چون لم جازمه
در اولش در آوردند آخرش را جزم کردند علامة جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه
سقوط نون اعرابی شد در هفت صیغه و سقوط هیچ نکرد در دو صیغه زیرا که مبنی است
والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه و همچنین است جحد مجهول لا یُضْرَبُ در اصل یُضْرَبُ
بود چون لاء نفی در اولش در آوردند آخرش را هیچ نکرد بلکه معنی مثبت را منفی ساخت
لا یُضْرَبُ شد لَنْ یَضْرِبَ لن یضربا الی آخره در اصل یَضْرِبُ یضربان الخ بود چون
لن ناصبه در اولش در آوردند آخرش را نصب کردند علامت نصبی ظهور فتحات شد در پنج
صیغه و سقوط نونات اعرابی شد در هفت صیغه و سقوط هیچ نشد در دو صیغه زیرا که مبنی
است والمبنی ما لا یتغیر آخره باختلاف العوامل علیه لن یضرب شد اِضْرِبْ اضربا اضربوا
الخ در اصل تَضْرِبُ تضربان الخ بود تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف
ساکن با نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه وصل مکسوره در اولش در آوردند
همان [illegible] بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد در یک صیغه و سقوط
نونات اعرابی شد در چهار صیغه و سقوط هیچ نشد در یک صیغه زیرا که مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره
بدخول العوامل علیه با نون ثقیله اِضْرِبَنَّ اضربانِّ اضربُنَّ اضربِنَّ اضربنانِّ با نون
خفیفه اِضْرِبَنْ اضربُنْ اضربِنْ [illegible] در اصل اِضْرِبْ بود چون نون ثقیله و خفیفه
هر دو متصل شد ماقبل نون مبنی بر فتح گشت اِضْرِبَنَّ و اِضْرِبَنْ شد اضربانّ در اصل اضربا

و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند ضُوَیرِب

شد ضاربته ضاربتان ضاربات ضوارب جمع تکسیر ازان ضاربته است ضاربته

اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود آنرا

بحال خود گذاشتند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف

جمع تکسیر در آوردند تاء وحدانرا حذف کردند ضوارب شد و تنوین تمکن را برای منع

صرف نیز حذف کردند ضوارب شد ضُرَّب جمع تکسیر ازان ضاربته است ضاربته

اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند

ثالث را مشدد ساخته حرکت فتح دادند بعده الف و تاء وحدانرا حذف کردند ضُرَّب شد

ضُوَیرِبَته تصغیر ازان ضاربته است ضاربته اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را

مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی قبل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند

سوم جا یای تصغیر در آوردند ضُوَیرِبَته شد مضروب مضروبان مضروبون مضروب

در اصل یُضرَب بود یُضرَب فعل مضارع مجهول بود چون خواستند که فعل مضارع مجهول

را اسم مفعول سازند حرف مضارع را حذف کردند و عوض او میم مفتوحه بضم عین کلمه در آوردند

وضمه را دراز کردند تا ازو واو ظاهر شود و در آخرش تنوین تمکن پیدا آوردند برای علامت

اسمیت مضروب شد مضاریب جمع تکسیر ازان مضروب و مضروبته است مضروب

و مضروبته اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح

بود ثانی را فتح دادند سوم جا الف علامت جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بعد الف جمع

تکسیر بود آنرا کسره دادند واو ساکن ماقبل او مکسور آنرا بیا بدل کردند و تاء وحدانرا

حذف کردند تنوین تمکن را بواسطه منع صرف حذف کردند مضاریب شد مُضَیرِیب

بود ثالث و رابع را نیز فتحه دادند و الف وحدان را حذف کردند عوض آن تا متحرک
[illegible] آخرش درآوردند ضربة شد ضراب جمع تکسیر از آن ضارب است ضارب اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر درآورند و الف وحدان را
حذف کردند ضراب شد ضرب جمع تکسیر از آن ضارب است ضارب اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضمه دادند و ثانی
را مشدد ساخته حرکت فتحه دادند و الف وحدان را حذف کردند ضرّب شد ضرّب
جمع تکسیر از آن ضارب است ضارب اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را حذف
کردند ضرب شد ضربا جمع تکسیر از آن ضارب است ضارب اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضمه دادند ثالث و رابع را فتحه دادند الف
[illegible] آخرش درآوردند و الف وحدان را حذف کردند ضربا شد ضربان جمع تکسیر
از آن ضارب است ضارب اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
حرف اول را ضمه دادند ثالث را ساکن ساخته در آخرش الف و نون مزید ثانی درآورده
الف وحدان را حذف کردند ضربان شد ضراب جمع تکسیر از آن ضارب است ضارب
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند و
ثالث را فتح بعد از آن الف جمع تکسیر درآورده الف وحدان را حذف کردند ضراب
شد ضروب جمع تکسیر از آن ضارب است ضارب اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثالث را ضمه دادند بعد حرف ثالث واو ساکن
درآورده الف وحدان را حذف کردند ضروب ضویرب تصغیر از آن ضارب
است ضارب اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند

[illegible]

اِحْسِبْ لِتَحْسِبْ لِيُحْسِبْ لِنَحْسِبْ والنهي عنه لَاتَحْسِبْ لَاتَحْسِبْ لَاتَحْسِبْ لَاتُحْسِبْ الظرف
منه مَحْسِبٌ مَحْسِبَانِ مَحَاسِبُ مُحَيْسِبٌ ؞ الالة منه مِحْسَبٌ مِحْسَبَانِ مَحَاسِبُ مُحَيْسِبٌ
مِحْسَبَةٌ مِحْسَبَتَانِ مَحَاسِبُ مُحَيْسِبَةٌ مِحْسَابٌ مِحْسَابَانِ مَحَاسِيْبُ مُحَيْسِيْبٌ افعل
التفضيل منه اَحْسَبُ اَحْسَبَانِ اَحْسَبُوْنَ اَحَاسِبُ وَاُحَيْسِبُ و المونث منه حُسْبٰى
حُسْبَيَانِ حُسْبَيَاتٌ حُسَبٌ وَحُسَيْبٰى ضَرَبَ در اصل ضَرْبًا بود ضَرْبًا اسم مصدر بود چون
خواستند که فعل ماضی معلوم سازند حرف اول مفتوح بود ثاني و ثالث را فتح دادند
و تنوين تمكن را حذف كردند براى علامت فعليت تا از ضربا ضَرَبَ شد يَضْرِبُ
در اصل ضَرَبَ بود ضَرَبَ فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم را
فعل مضارع معلوم سازند يكحرف از حرف اتين مفتوح در اولش در آوردند فاكلمه را
سكون و عين كلمه را كسره دادند و در آخر اعراب رفعي در آوردند تا از ضرب يَضْرِبُ
شد ضَارِبٌ در اصل يَضْرِبُ بود حرف مضارع را حذف كردند فا كلمه را مفتوح كرده بعد از آن
الف علامت اسم فاعل در آوردند و در آخرش تنوين تمكين آوردند ضَارِبٌ شد ضَارِبَانِ در
اصل ضَارِبٌ بود در آخرش الف علامت رفع يا ياما قبل مفتوح علامت نصب و جر و نون
مكسوره عوض تنوين مفرد يا حركت مفرد يا عوض هر دو على اختلاف الاقوال در آوردند
ضَارِبَانِ شد في حالة الرفع و ضَارِبَيْنِ شد في حالتي النصب والجر ضَارِبُوْنَ در اصل
ضَارِبٌ بود در آخرش واو علامت رفع يا ياء ما قبل مكسور علامت نصب و جر و نون
مفتوحه عوض تنوين مفرد يا حركت مفرد يا عوض هر دو در آوردند ضَارِبُوْنَ شد فيما
الرفع و ضَارِبِيْنَ شد في حالتي النصب والجر ضَرَبَةٌ جمع تكسير از ضَارِبٌ است ضَارِبٌ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تكسير كنند حرف اول مفتوح

هو العلم عولمته و علم يعلم علما فذاك معلوم معلومان معلومون معلومة معلومتان معلومات
معالم معاليم معيليمة لم يعلم لم يعلم لا يعلم لا يعلم لن يعلم لن يعلم الامر منه اعلم ليعلم
ليعلم ليعلم والنهي عنه لا تعلم لا تعلم لا يعلم لا يعلم الظرف منه معلم معلمان معالم
معيلم والالة منه معلم معلمان معالم معيلم معلمة معلمتان معالم معيلمة معلام
معلامان معاليم معيليم افعل التفضيل منه اعلم اعلمان اعلمون اعالم اعيلم والمونث
علمى علميان علميات علم عليمى **باب فعل يفعل** الفتح گشادن فتح يفتح
فتحا فهو فاتح فاتحان فاتحون فتحة فتاح فتح فتح فتاح فتحان فتاح
فتوح فويتح فاتحة فاتحتان فاتحات فواتح فتح فويتحة و فتح يفتح فتحا
فذاك مفتوح مفتوحان مفتوحون مفتوحة مفتوحتان مفتوحات مفاتيح
مفيتيح مفيتيحة لم يفتح لم يفتح لا يفتح لا يفتح لن يفتح لن يفتح الامر منه افتح لتفتح ليفتح
ليفتح والنهي عنه لا تفتح لا تفتح لا يفتح لا يفتح الظرف منه مفتح مفتحان مفاتح
مفيتح والالة منه مفتح مفتحان مفاتح مفيتح مفتحة مفتحتان مفاتح مفيتحة مفتاح
مفتاحان مفاتيح مفيتيح افعل التفضيل منه افتح افتحان افتحون افاتح افيتح والمونث
منه فتحى فتحيان فتحيات فتح فتيحى **باب فعل يفعل** الحسب والحسبان
پنداشتن و شمردن بشدن حسب يحسب حسبا و حسابا و حسبانا فهو حاسب حاسبان
حاسبون حسبة حساب حسب حسب حسبان حساب حسوب حويسب
حاسبة حاسبتان حاسبات حواسب حسب حويسبة و حسب يحسب حسبا و حسابا
و حسبانا فذاك محسوب محسوبان محسوبون محسوبة محسوبتان محسوبات محاسيب
محيسيب محيسيبة لم يحسب لم يحسب لا يحسب لا يحسب لن يحسب لن يحسب الامر منه

فذاك مضروب مضروبان مضروبون مضروبة مضروبتان مضروبات
مضاريب مضيريب مضيريبة لم يضرب لم يضرب لا يضرب لا يضرب لن
يضرب لن يضرب الامر منه اضرب لتضرب ليضرب ليضرب والنهي عنه لا تضرب
لا تضرب لا يضرب لا يضرب الظرف منه مضرب مضربان مضارب مضيرب
والالة منه مضرب مضربان مضارب مضيرب مضربة مضربتان
مضارب مضيربة مضراب مضرابان مضاريب مضيريب افعل التفضيل
منه اضرب اضربان اضربون اضارب اضيرب والمونث منه ضربى
ضربيان ضربيات ضرب ضريبى باب فعل يفعل النصر یاری کردن
نصر ينصر نصرا فهو ناصر ناصران ناصرون نصرة نصار نصر نصر نصراء
نصران نصار نصور نويصر ناصرة ناصرتان ناصرات نواصر نصر نويصرة
ونصر ينصر نصرا فذاك منصور منصوران منصورون منصورة منصورتان
منصورات مناصير منيصير منيصيرة لم ينصر لم ينصر لا ينصر لا ينصر لن ينصر
لن ينصر الامر منه انصر لتنصر لينصر لينصر والنهي عنه لا تنصر لا تنصر
لا ينصر لا ينصر الظرف منه منصر منصران مناصر منيصر والالة منه
منصر منصران مناصر منيصر منصرة منصرتان مناصر منيصرة منصار
منصاران مناصير منيصير افعل التفضيل منه انصر انصران انصرون
اناصر انيصر والمونث منه نصرى نصريان نصريات نصر نصيرى باب
فعل يفعل العلم دانستن علم يعلم علما فهو عالم عالمان عالمون علمة
علام علم علماء علمان علام علوم عويلم عالمة عالمتان عالمات

[illegible marginal notes]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین والصلوٰة والسلام علی رسوله و خیر خلقه محمد و آله
واصحابه اجمعین اما بعد این کتابیست مسمی بجامع تعلیلات که برای
تصحیح ابواب صرف میر نسخه ایست نافع و جهة تهذیب صیغ صرف صغیر و کبیر
قانونیست جامع که صرف صغیر هر باب مع تعلیلهای ضروریه بشرح و بسط درو
اندراج یافته است تا مبتدیان ازو بهره مند صورت و معنی بوده برزودی بمطالب
علمیه برسند بمنه و کرمه **باب اول** صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعِلُ
اَلضَّرْبُ زدن ضَرَبَ یَضْرِبُ ضَرْبًا فهو ضَارِبٌ ضَارِبَانِ ضَارِبُونَ ضَرَبَتْ
ضَارِبَةٌ ضَارِبَتَانِ ضَارِبَاتٌ ضَوَارِبُ ضُرَّبٌ ضُرَّابٌ ضُرَبَاءُ ضُرَبَانٌ ضُرَّابٌ ضُرُوبٌ ضُنُوبِیرٌ ضَارِبَةٌ
ضَارِبَتَانِ ضَارِبَاتٌ ضَوَارِبُ ضُرَّبٌ ضُنُوبِیرَةٌ و ضُرِبَ یُضْرَبُ ضَ

[illegible]

